

بیانیه هیئت سیاسی - اجرایی
سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
پیرامون تهاجم مخالفان اصلاحات
به اصلاحات

ادامه در صفحه ۲

اعلامیه هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

خامنه‌ای:

همین است که هست

مردم:

چنین مباد!

اصلاح طلبان حکومتی چه خواهند کرد؟

در صفحه ۲

اعلامیه هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

حسین لقمانیان نماینده همدان بازداشت شد

در مقابل تهاجمات قوه قضائیه به مجلس شورا
افکار عمومی خواستار مقاومت نمایندگان است

در صفحه ۲

گفتگو با بهزاد کریمی

و مجید عبدالرحیم پور

در صفحات ۶، ۷، ۱۰

نگرانی سازمان نظارت بر حقوق بشر

از پیگرد و بازداشت نمایندگان مجلس ایران

این اقدامات تلاش آشکاری برای مرعوب کردن

و ساکت کردن مجلس ایران است

سازمان نظارت بر حقوق بشر مستقر در نیویورک، نگرانی عمیق خود را از محکومیت حسین لقمانیان، نماینده مجلس شورای اسلامی و همچنین دو نماینده دیگر مجلس ایران اعلام کرده است. آقای لقمانیان نماینده همدان که به ۱۰ ماه زندان محکوم شده بود، هفته گذشته زندانی شد. او متهم است که در سخنان خود در مجلس، اظهاراتی را در انتقاد از قوه قضائیه بیان کرده است. به گزارش «بی بی سی»، سازمان نظارت بر حقوق بشر در بیانیه خود که روز جمعه منتشر شد، آورده است: بیم آن می رود ادامه در صفحه ۳

در این شماره

نگاهی به وضعیت زنان
موانع برابری و راه کارها

در صفحه ۵

مقاومت توده‌ای

راه غلبه بر ترمز استبداد از رای مردم

فرخ نگهدار

در صفحه ۸

توضیح

آدرس پست الکترونیک کمیسیون در شماره‌ی پیشین به صورت اشتباه تایپ شده بود. آدرس صحیح چنین است: farhaadi@aol.com از همه‌ی رفقای تشکیلاتی و دستداران سازمان درخواست می‌کنم نظرات و پیشنهادات خود را روی طرح منتشر شده هرچه زودتر از طریق آدرس فوق یا از طریق آدرس سازمان با کمیسیون در میان بگذارند. با همکاری گسترده رفقا و صاحب نظران دستدار سازمان، دست‌یابی به اساسنامه‌ای که سازمان بخش کار سازمان‌مان باشد، امکان پذیر است. با درودهای رفیقانه، مسئول کمیسیون اساسنامه، احمد فرهادی

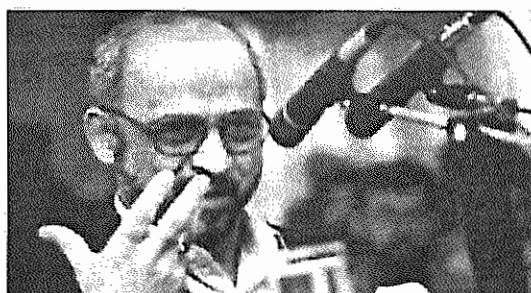
بازسازی و فعال شدن ستاد قتل‌های زنجیره‌ای

* محسن میردامادی رئیس کمیسیون امنیت و سیاست خارجی

خبر بازسازی و فعال شدن ستاد قتل‌های زنجیره‌ای را اعلام کرد.

* هیچ مرجع رسمی مسؤلیت دستگیری سیامک پورزند را به عهده نگرفته است.

* هفته‌نامه جام: سیامک پورزند به دریافت میلیون‌ها دلار از شورای روابط ایران و آمریکا اعتراف نموده است.



از حالت کمای پس از آن ضربه خارج شده است. رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس اظهار داشت: در حال حاضر اتفاقاتی در کشور می‌افتد یا خبرهایی منتشر می‌شود که هیچ مرجع قانونی در قبال آن پاسخگو نیست و این بسیار نگران‌کننده است و اگر با آن برخورد نشود، ادامه در صفحه ۳

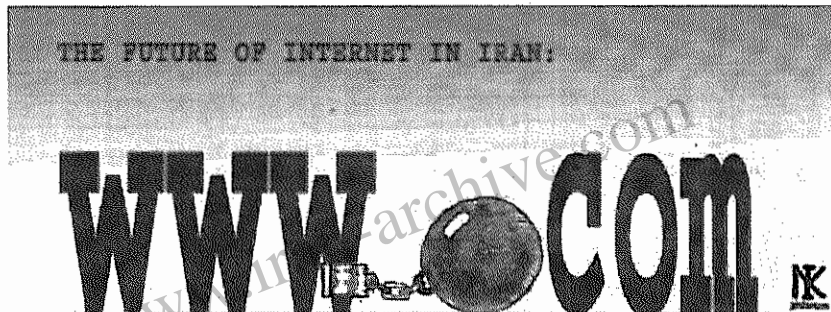
نگرانی جدی وجود داشت و مکرر اظهار شد که اگر با این غده سرطانی به صورت ریشه‌ای برخورد نشود، می‌تواند پس از مدتی خود را مجدداً در جای اول بازسازی نماید و ضربات جدی دیگری بر نظام وارد سازد و متأسفانه الان شواهد وجود دارد و اتفاقاتی در جامعه در حال رخ دادن است نشان می‌دهد که این ستاد به بازسازی خود پرداخته و

ستاد قتل‌های زنجیره‌ای خود را بازسازی کرده است. این موضوع نه شایعه بلکه گزارش رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس شورا بوده است که به اطلاعات در این عرصه دسترسی دارد. محسن میردامادی می‌گوید: از همان زمانی که قتل‌های زنجیره‌ای بی‌وقوع پیوست و عوامل آن شناخته شدند، این

اعمال محدودیت برای استفاده از اینترنت به دستور خامنه‌ای صورت گرفته است

بگفته وزیر پست و تلگراف و تلفن تصمیم‌گیری شورای انقلاب فرهنگی در زمینه اینترنت به دستور خامنه‌ای صورت گرفته است. به دنبال مصوبه شورای انقلاب فرهنگی در اعمال

محدودیت برای استفاده از اینترنت، کمیسیون‌های «فرهنگی» و «صنایع و معادن» در اعتراض نسبت به این مصوبه نامه‌ای به خاتمی ارسال داشتند. خاتمی در این زمینه دبیرخانه شورا را موظف کرد که در این



افزود: نمایندگان مجلس طرحی با یک فوریت تقدیم مجلس کرده‌اند که مربوط به اصلاح قانون تامین امنیت استفاده از ماهواره است که بندی از آن به ارتباطات رایانه‌ای اختصاص دارد و در آن قالب به این موضوع پرداخته شده است تا بصورت قانون درآید.

بالاتر دغدغه‌هایی در این زمینه داشته‌اند و نظرشان این بوده است که در شورای عالی انقلاب فرهنگی در این زمینه صحبت شود. بگفته نماینده مزبور قانون‌گذاری شورای عالی انقلاب فرهنگی خلاف اصل قانون اساسی است و این شورا حق قانون‌گذاری ندارد. وی

زمینه با مجلس شورا هماهنگی داشته باشند. در این راستا وزیر پست و تلگراف و تلفن در مجلس شورا حضور یافت. یکی از نمایندگان وزیر پست و تلگراف و تلفن اظهار داشت که دولت در پی آن نبوده است که تصمیم‌گیری در زمینه اینترنت در شورای انقلاب فرهنگی صورت گیرد، بلکه مقام‌های

ولایت فقیه در برابر اصلاحات

در هفته‌های گذشته شاهد تشدید رویارویی ولایت فقیه و نهادهای وابسته به آن با اصلاحات بودیم. دستگیری حسین لقمانیان نماینده همدان در مجلس شورای اسلامی که قبلاً به علت انتقاد از قوه قضائیه به زندان محکوم شده بود، محاکمه غیر علنی بازداشت شدگان ملی مذهبی و بالاخره کارزار روزنامه‌های علیه نمایندگان اصلاح طلب مجلس که از سوی این روزنامه متهم به گرفتن رشوه از یک سرمایه‌دار شده‌اند، تنها بخشی از یورش گسترده جبهه ولایت فقیه به اصلاحات و اصلاح طلبان است. در برابر این یورش، اصلاح طلبان حکومتی پس از ماه‌ها انفعال، اخیراً به جنب و جوش افتاده‌اند. شماری از نمایندگان مجلس خواهان تحقیق درباره تاج‌بیت سید محمود هاشمی رئیس قوه قضائیه شده‌اند که در صورتی که ثابت شود شهروند عراق بوده است، انتصاب او به ریاست قوه قضائیه از سوی خامنه‌ای غیرقانونی محسوب خواهد شد.

در ماجرای زندانی شدن نماینده همدان، محمدرضا خاتمی نایب رئیس مجلس در غیاب مهدی کروبی که در عربستان بود، نامه‌ای به خامنه‌ای نوشت و خواهان اقدام خامنه‌ای برای توقف تعرض قوه قضائیه به مجلس شد. خامنه‌ای این تقاضا را رد کرد و از آن هنگام تاکنون حداقل در دو موضع گیری علنی، خواهان «نگه داشتن حرمت» یکدیگر از سوی قوای قضائیه و مقننه شده است. خامنه‌ای در عین حال افزوده است اگر تفسیر قانون، از جمله مصونیت قضایی نمایندگان مجلس، مورد اختلاف باشد، مرجع پیش بینی شده در قانون باید تصمیم بگیرد. از آنجا که این مرجع، نهادی جز شورای نگهبان نیست، موضع گیری خامنه‌ای به معنای سپردن اختیار به محافظه کاران است که علاوه بر قوه قضائیه، کنترل شورای نگهبان را نیز در دست دارند.

بدین ترتیب برای خوش‌بین‌ترین اصلاح طلبان حکومتی نیز مسجل شده است که یورش به اصلاحات با رهبری یا حداقل تأیید خامنه‌ای صورت می‌گیرد. هفته گذشته احمد قابل یک روحانی در قم به علت به زبان آوردن این واقعیت از سوی دادگاه ویژه روحانیت بازداشت شد.

هر چند خامنه‌ای به علت هراس از عواقب حمله صریح به اصلاح طلبان حکومتی، به حمله تمام عیار و ضربتی دست‌نزدده، در سخنرانی‌ها و پیام‌های علنی خود، همه جناح‌های حکومتی را به وحدت دعوت می‌کند، اما دیگر کاملاً آشکار شده است که هدف فعالیت‌های کنونی رهبر جمهوری اسلامی، پایان دادن به روندی که از دوم خرداد ۱۳۷۶ آغاز شد و بازگرداندن اوضاع کشور به پیش از دوم خرداد است. بدین منظور، رهبری جمهوری اسلامی برای خنثی کردن مجموعه اصلاح طلبان، سیاست‌های مختلفی را در ادامه در صفحه ۲

جشن سی و یکمین سالگرد بنیانگذاری

جنبش فدائیان خلق ایران

● گفتگوی سیاسی

● برنامه‌های متنوع هنری

مکان: آلمان - بن

Beuel-Brücken Forum

Friedrich-Breuer Str.17

زمان: شنبه ۹ فوریه ۲۰۰۲

گفتگوی سیاسی از ساعت ۱۶

شروع دیگر برنامه‌ها از ساعت ۱۹

گزارشگران بدون مرز خواهان آزادی فوری احمد قابل شد

گزارشگران بدون مرز همچنین نگران سرنوشت روزنامه‌نگاران دستگیر شده‌ای هستند

که دادگاه آنها به زودی قرار است در تهران برگزار شود

نامه روبرت مئناز اضافه می‌کند: ما خواهان آزادی فوری احمد قابل و هفده روزنامه‌نگار در بند هستیم. بنا بر اطلاعاتی که بدست گزارشگران بدون مرز رسیده است، آقای احمد قابل در روز ۱۱ دی ماه چند ساعت پس از مصاحبه با رادیو آزادی و معرفی ادامه در صفحه ۲

نشاندند و آن است که مسئولان رژیم ایران نمی‌خواهند در سال ۲۰۰۲ به دستگیری روزنامه‌نگاران پایان دهند، از سوی دیگر ما بطور جدی نگران سرنوشت روزنامه‌نگاران دستگیر شده‌ای هستیم که دادگاه آنها به زودی قرار است در تهران برگزار شود. در پایان این

گزارشگران بدون مرز با ارسال نامه‌ای به رئیس قوه قضائیه ایران آیت‌الله شاهرودی به دستگیری آقای احمد قابل روزنامه‌نگار روزنامه‌های خرداد و حیات نو اعتراض نمود. در این نامه، روبرت مئناز دبیر اول گزارشگران بدون مرز تأکید می‌کند که این دستگیری

چشم انداز تیره سیاست خارجی جمهوری اسلامی

تهدید اتمی تهورالی رفسنجانی علیه اسرائیل که واکنش‌های بین‌المللی علیه جمهوری اسلامی را برانگیخت، کنار گذاشتن عملی جمهوری اسلامی از بازسازی افغانستان، مخالفت سازمان تجارت جهانی با عضویت ایران در این سازمان و اظهارات کاندالیزا رایس مشاور امنیتی رئیس‌جمهور آمریکا در محکومیت حمایت جمهوری اسلامی از تروریسم، از جمله رویدادهای هفته اخیر است که سیاست خارجی جمهوری اسلامی را با چشم انداز تیره‌ای مواجه کرده است.

پس از رویداد ۱۱ سپتامبر اصلاح‌طلبان حکومتی امیدوار بودند از طریق همراهی با ائتلاف بین‌المللی ضد تروریسم، بر انزوای سیاسی خارجی ایران فائق آیند و با بهره‌گیری از موفقیت‌های سیاسی خارجی همراه با گسترش همکاری‌های سودبخش و رونق‌آور اقتصادی با غرب، موقعیت سیاسی داخلی خود را تقویت کنند.

زمینه‌های اجرای این طرح، مساعد بود. دشمنی جمهوری اسلامی با طالبان افغانستان و محکومیت سریع حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر از سوی خاتمی، اصلاح‌طلبان حکومتی را متقاعد کرده بود که می‌توانند روی موفقیت طرح خود حساب باز کنند. وقایع بعدی این ظن را تقویت می‌کند که محافظه‌کاران جمهوری اسلامی دقیقاً با آگاهی از مقاصد اصلاح‌طلبان و برای عقیم گذاشتن نقشه‌های سیاسی خارجی آنان، دست به تلاش گسترده‌ای برای میان‌بردن زمینه‌های نزدیکی جمهوری اسلامی و غرب زدند. هنگامی که خاتمی در نیویورک بود و می‌کوشید اعتماد جامعه بین‌المللی را به جدی بودن رویکردانی دولت جمهوری اسلامی از تروریسم و روی آوردن به همکاری با غرب جلب کند، خامنه‌ای سخنرانی کرد و گفت هر مسئول جمهوری اسلامی که قصد همکاری با آمریکا را داشته باشد، ماندنش در مسئولیت ((حرام شرعی)) است. شایع شد که خاتمی در بازگشت از نیویورک در اعتراض به این سنگ اندازی خامنه‌ای در سیاست خارجی دولت او و به بهانه ناراحتی دیسک کمر، چند روز در خانه ماند.

مخالفت شورای نگهبان با چند لایحه سیاسی خارجی مصوب مجلس و نیز ایراد خطبه‌های نماز جمعه رفسنجانی شامل تهدید اسرائیل به نابودی هسته‌ای، بعید است که بدون توجه به عواقب منفی آن برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی صورت گرفته باشد. کاملاً قابل تصور است که محافظه‌کاران با هدف به گل نشاندن کشتی سیاست خارجی اصلاح‌طلبان به چنین اقداماتی دست زده باشند. طرفداری بلندگوهای تبلیغاتی اقتدارگرایان جمهوری اسلامی مانند روزنامه کیهان از طالبان و اظهارات گلبدین حکمت یار حاکی از اینکه مورد حمایت خامنه‌ای است و در عین حال با اسامه بن لادن و طالبان کماکان در تماس است، در همین رابطه قابل بررسی است. جالب اینجاست که در گرماگرم جنگ افغانستان، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که جزیی از جبهه اصلاح‌طلبان محسوب می‌شود نیز خواهان آن شد که جمهوری اسلامی با طالبان وارد یک اتحاد ضد آمریکایی شود.

همچنین در حالی که حامد کرزی رئیس‌دولت جدید افغانستان در نخستین سفر خارجی خود پس از شکست طالبان، به مفهوم واقعی کلمه به دستبوس ظاهرشاه شتافت، بسیاری از اصلاح‌طلبان هم صدا با محافظه‌کاران در هراسی هیستریک از تکرار سناریوی افغانستان در ایران، به شدت با دخالت دادن ظاهرشاه در آینده سیاسی افغانستان مخالفت کردند. این موضع‌گیریها و اظهارات ضد آمریکایی امثال اکبر محتمی نماینده دوم خرداد مجلس در کنار خرابکاری‌های آگاهانه محافظه‌کاران، تحریک سیاست خارجی دولت خاتمی را به شکست کشاند، تا جایی که اکنون می‌توان به جرات گفت اگر سیاست خارجی جمهوری اسلامی در قیاس با قبل از ۱۱ سپتامبر دچار عقیگرده نشده باشد، به هیچ وجه نتوانسته است از شرایط مساعد پس از آن رویداد استفاده کند.

در این شکست البته تنها عوامل سیاسی داخلی موثر نبوده‌اند. رژیم طالبان در افغانستان بسیار زودتر از آنکه دولت آمریکا تصور می‌کرد فرو پاشید. در آغاز جنگ، واشنگتن بر آن بود که در نبرد با طالبان، به همکاری جمهوری اسلامی نیازمند است. اظهارات آشتی‌جویانه مقامات آمریکایی درباره جمهوری اسلامی در آن هنگام، بدین گونه قابل توضیح است. آمریکا توانست با این مانور سیاسی، جلوی سنگ اندازی جمهوری اسلامی در ((حل مسئله طالبان)) از طریق اعمال نفوذ بر گروه‌های افغانی به لحاظ تاریخی متمایل به جمهوری اسلامی را بگیرد. به نظر می‌رسد حال که ایالات متحده لاقول در مورد اوضاع داخلی افغانستان به مهم‌ترین اهداف جنگی خود دست یافته است، دیگر نیاز چندانی به جلب همکاری فعال یا خاموش جمهوری اسلامی در افغانستان احساس نمی‌کند.

عامل دیگری که احتمالاً در چرخش اوضاع سیاسی منطقه به ضرر جمهوری اسلامی موثر بوده است، این است که ایالات متحده دیگر آمیدی به جلب همکاری تهران علیه بغداد ندارد. در هفته‌های نخست جنگ افغانستان، برخی نمایندگان آن جناح دولت آمریکا به رهبری رامسفلد وزیر دفاع که خواهان بسط جنگ به عراق آند، به طرفداری از نوعی همکاری ضدعراق با جمهوری اسلامی سخن می‌گفتند، در حالی که کالین پاول وزیر خارجه دولت بوش معتقد بود که باید جمهوری اسلامی را با اعمال آن سنجید و نه با اظهارات آشتی‌جویانه جدید آن. اینک رایس مشاور امنیتی کاخ سفید که از وابستگی به جناح رامسفلد محسوب می‌شود نیز بیانات صریحی علیه جمهوری اسلامی اظهار داشته است که نشان می‌دهد حتی طرفداران سرکوب نظامی عراق در دولت آمریکا نیز معتقدند این سیاست را می‌توان بدون کمک جمهوری اسلامی پیش برد. به عبارت دیگر، موقعیت سیاسی جمهوری اسلامی در منطقه تا حدی تضعیف شده است که آمریکا برآنست می‌تواند همه سیاست‌های خود را بدون توجه به منافع تهران و حتی علیه آن پیش برد.

جمهوری اسلامی یک بار دیگر یک موقعیت مساعد برای به‌کرسی نشاندن منافع منطقه‌ای ایران را از دست داده است. مسئولیت این لطمه بزرگ به منافع ملی کشور ما در درجه اول متوجه رهبری جمهوری اسلامی است که این منافع را قربانی منافع حقیر خود در کشمکش‌های سیاسی داخلی کرده است. پس از رهبری جمهوری اسلامی، اصلاح‌طلبان حکومتی نیز به علت گرفتار ماندن در قید و بندهای ایدئولوژیک در سیاست خارجی در بخشی از مسئولیت این شکست سیاسی سهیمند.

در هفته‌های اخیر، شاهد تهاجم سنگین، سازمان‌یافته و هماهنگ محافظه‌کاران و مخالفان اصلاحات زیر هدایت خامنه‌ای به اصلاحات و اصلاح‌طلبان بوده‌ایم. محافظه‌کاران از یک سو برای سرکوب دگراندیشان و نیروهای ملی‌مذهبی باز تیغ تیز کرده‌اند و از دیگر سو می‌کوشند اصلاح‌طلبان درون حکومت را چندان در فشار و تنگنای سیاسی قرار دهند که اینان یا راه تسلیم و تمکین به فقاقت را پیش گیرند و یا راه ترک حکومت را. پرونده‌سازی و برپایی دادگاه‌های در بسته و بدون حضور هیات منصفه برای نیروهای ملی‌مذهبی و نهضت آزادی، پرونده‌سازی علیه شمار زیادی از نمایندگان مجلس و احضار، محاکمه و زندانی کردن آنان، مولفه‌های سیاسی هستند که حذف «نیروی سوم» از صحنه سیاسی کشور و توقف جنبش اصلاح‌طلبانه را دنبال می‌کند. محافظه‌کاران، در قامت قوه قضائیه و با پشتیبانی خامنه‌ای، با نقلاً آشکار حق مصوبیت پارلمانی نمایندگان، محاکمه و به‌بند کشیدن آنان قصد دارند صدای آن دسته از نمایندگان را که از اختیارات مجلس و بطور کلی نهادهای انتخابی در برابر نهادهای انتصابی دفاع می‌کنند، خاموش کرده و در تبدیل مجلس به ارگانی بی‌خاصیت و مطیع کار تمام شورای نگهبان را به سرانجام رسانند. محافظه‌کاران می‌خواهند با تعیین حقیقت‌نمایندگان و مجلس، حدودی از عمل مجلس، ریاست جمهوری و بطور کلی نهادهای انتخابی که برایشان پذیرفتنی است، و در مقابل بسط میدان عمل قوه قضائیه، مجمع تشخیص مصلحت نظام و دیگر ارگان‌های انتصابی به اختلاف میان ارگانهای انتخابی و انتصابی در

پیش گرفته است، محافظه‌کاران را در تهاجم خود علیه اصلاحات تشجیع کرده است. در شرایطی که محافظه‌کاران، نسبتاً متحد و هماهنگ، و با استفاده از ابزارهای «قانونی» و غیرقانونی عمل می‌کنند، با ابزار ولایت فقیه و انواع نهادهای وابسته، قوه قضائیه، شورای نگهبان، به مقابله «قانونی» دست می‌زنند و از تهدید و توسل به گروه‌های فشار و ترور که پرونده‌شان هرگز بسته نشده است، فروع نمی‌گذارند، و در شرایطی که عقب‌ماندگی و انزوا نخواهد بود. مردم ما در ۲ خرداد ۷۶ و از آن پس بارها نشان داده‌اند که اصلاحات را می‌خواهند و اصلاحات را با آزادی و برخورداری از نعمت‌های زندگی، آبادانی کشور و صلح معنا کرده‌اند. آخرین انتخابات ریاست جمهوری در ۱۸ خرداد امسال بار دیگر نشان روشن این مطالبات و رسوایی محافظه‌کاران مقابله‌جو با این مطالبات بود. آنها جزای شایسته سال‌ها ستیز مداوم با روند اصلاحات را از مردم گرفتند. اما بجای تایید رای مردم، احترام به آن و تمکین به خواسته‌های مردم، باز به مقابله پرداخته و اکنون به تهاجمشان شدت بخشیده‌اند. از دیگر سو، اغلب اصلاح‌طلبان حکومتی، و خاصه آقای خاتمی، که در این سالها از حمایت و اعتماد بی‌بکران مردم برخوردار بوده‌اند، بجای تکیه بر این اعتماد و حمایت، به جای آن که در عمل مردم را معیار و مقدم بدانند، منافع نظام حکومتی را مقدم قرار داده و میدان را برای محافظه‌کاران فرآختر کرده‌اند. این رفتار اصلاح‌طلبان که زمانی زیر عنوان «آرامش فعال» بیان می‌شد، و معرفی کابینه‌ای که ابتدا برای پیشبرد اصلاحات تناسب نداشت، بلکه نمونه کاملی از سیاست «اعتدال» بود، که در طریق اصلاحات را بدون چالش یا ولی فقیه و نهادهای وابسته به آن در

ساختار حکومت، به حاکمیت دوگانه، به سود ارگانهای انتصابی و ولایت پایان دهند و مخالفان اصلاحات را متوقف کنند. آنها باز می‌خواهند خواسته‌های مردم برای آزادی، بهروزی و پیشرفت را، که خواسته‌های دیرین جامعه‌اند و در سال‌های اخیر به زبان مسالمت‌آمیز اصلاحات بیان شده‌اند، مهار و سرکوب کنند. نصیب مردم و کشور از این سیاست جز مسکنت بیشتر، عقب‌ماندگی و انزوا خواهد بود. مردم ما در ۲ خرداد ۷۶ و از آن پس بارها نشان داده‌اند که اصلاحات را می‌خواهند و اصلاحات را با آزادی و برخورداری از نعمت‌های زندگی، آبادانی کشور و صلح معنا کرده‌اند. آخرین انتخابات ریاست جمهوری در ۱۸ خرداد امسال بار دیگر نشان روشن این مطالبات و رسوایی محافظه‌کاران مقابله‌جو با این مطالبات بود. آنها جزای شایسته سال‌ها ستیز مداوم با روند اصلاحات را از مردم گرفتند. اما بجای تایید رای مردم، احترام به آن و تمکین به خواسته‌های مردم، باز به مقابله پرداخته و اکنون به تهاجمشان شدت بخشیده‌اند. از دیگر سو، اغلب اصلاح‌طلبان حکومتی، و خاصه آقای خاتمی، که در این سالها از حمایت و اعتماد بی‌بکران مردم برخوردار بوده‌اند، بجای تکیه بر این اعتماد و حمایت، به جای آن که در عمل مردم را معیار و مقدم بدانند، منافع نظام حکومتی را مقدم قرار داده و میدان را برای محافظه‌کاران فرآختر کرده‌اند. این رفتار اصلاح‌طلبان که زمانی زیر عنوان «آرامش فعال» بیان می‌شد، و معرفی کابینه‌ای که ابتدا برای پیشبرد اصلاحات تناسب نداشت، بلکه نمونه کاملی از سیاست «اعتدال» بود، که در طریق اصلاحات را بدون چالش یا ولی فقیه و نهادهای وابسته به آن در

خروج از حکومت، اما، هنوز روشن نکرده‌اند که واجد جوهر ضرور برای راهگشایی در روند اصلاحات هستند یا خیر. این که اصلاحات در روند توسعه خود و باکسب ارگانهای انتخابی مجلس ریاست جمهوری با سد ساختار سیاسی ولایتی مواجه شده است، این که وجوه قدرت دوگانه شکل گرفته از پس از دو خرداد یکی بر ارگانهای انتخابی و دیگری بر ولایت فقیه و نهادهای انتصابی ولایتی استوارند، نه ارزیابی بلکه واقعیت‌های مرکزی صحنه سیاسی کنونی‌اند. رکود اصلاحات نیز اساساً حاصل همین وضع در توازن قوای بین اصلاح‌طلبان و مخالفان است. مخالفان اصلاحات مصمم شده‌اند این موازنه را به نفع خود بشکنند و تغییر دهند. آنها این سیاست را به اتکا فرادستی‌شان در حکومت و با ملاحظه تضعیف امید مردم به اصلاح‌طلبان حکومتی و حمایت از آنان پیش می‌برند. پیشرفت اصلاحات نیز در گرو شکستن این موازنه و ایجاد توازنی عالیتر است. عناصر سیاسی ناظر بر ایجاد این توازن عبارتند از: بسیج و سازماندهی نیروی پایهای حامی اصلاحات، یعنی مردم، بعنوان عنصر مرکزی تاثیرگذاری بر توازن کنونی؛ سازماندهی مقاومت و اعتراضات توده‌ای با تکیه بر اشکال و شعارهایی که بتوانند وسیعترین نیرو را گرد آورند؛ بیم نداشتن از واکنش محافظه‌کاران در برابر مقاومت توده‌ای. چنین بیبمی تنها به خلع سلاح اصلاحات در مواجهه با محافظه‌کاران می‌انجامد؛ سرپیچی از آنچه که محافظه‌کاران با تعبیر خودخواسته از قانون، به عنوان اقدام قانونی اعمال می‌کنند؛ مبارزه شجاعانه برای به صاف کشیدن قوانین موجود و عبور از چراغ قرمزهایی که محافظه‌کاران

می‌کوشند در این راه قرار دهند؛ گسترش پایه‌های اجتماعی اصلاحات از طریق نزدیکی همسویی نیروهای اصلاح‌طلب درون و بیرون حکومت؛ بکار گرفتن نهایت ظرفیت ارگانهای انتخابی برای تامین مشارکت سازمان‌یافته مردم در حیات جامعه و آزادی حضور و فعالیت نیروهای دگراندیش؛ دفاع از مطالبات گروه‌های مختلف اجتماعی؛ این‌ها عناصر ضرور سیاسی برای برپوردن اصلاحات از وضع رکود؛ خواه تحت عنوان «بازدارندگی فعال»، خواه در حکومت یا خارج از حکومت می‌باشد. مقابله با تهاجم مخالفان اصلاحات وظیفه سنگینی را نیز بر دوش اصلاح‌طلبان غیرحکومتی می‌گذارد. علیرغم مدافعه پیگیر این نیروها از اصلاحات و شرایط اجتماعی مناسب برای بسط ایده‌های آنان، سرکوب مداوم پراکندگی مانع از ایفای بایسته نقش است که اصلاح‌طلبان غیرحکومتی در اوضاع شکننده فعلی می‌توانند و باید بعهده گیرند. وظایف اصلاح‌طلبان غیرحکومتی همان وظایف اصلاح‌طلبان حکومتی نیستند؛ اشکال پیشبرد این وظایف نیز همان نیستند. سازمان‌دهی اعتراضات توده‌ای و ناقرمانی مدنی، اعمال فشار از «پائین» در قالب ابتکارات نهادهای مدنی و جنبش‌های اجتماعی علیه اقتدارهای انتصابی و برای مطالبات روزمره این جنبش‌ها، تشدید تلاشها علیه مخالفان اصلاحات و اصلاح‌طلبان حکومتی، بیش از هر نیرو به عهده اصلاح‌طلبان غیرحکومتی است. تقرب و همکاری این نیروها با یکدیگر نیاز فوری برای پاسخگویی به این وظایف است. هیات سیاسی اجرای سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) دی ماه ۱۳۸۰، ژانویه ۲۰۰۲

بازسازی و فعال شدن ستاد قتل‌های زنجیره‌ای

ادامه از صفحه ۱

می‌تواند عواقب خطرناکی داشته باشد، بعنوان مثال در سفری که اخیراً بنده به دعوت مجلس ایرلند از این کشور داشتم، اطلاع یافتم رسانه‌های خارجی و جامعه حقوق بشر اعلام کرده‌اند فردی به نام سیامک پورزند در ایران مفقود یا بروده شده است. پس از مراجعت به ایران و پیگیری مسئله مطلع شدم که خانواده وی بیش از یک ماه است که از او بی‌اطلاع هستند و هیچ مرجع رسمی کشور نیز اعلام نمی‌کند که وی کجاست و دختر این شخص نیز نامه‌ای هم به رئیس‌جمهور نوشته و استمداد طلبیده که اطلاعی از پدرش به وی داده شود و در عین حال مطالبی در برخی روزنامه‌های خاص منتشر می‌شود که خبر از اعترافات این شخص می‌دهد.

بگفته‌وی موارد دیگری نیز به نمایندگان مجلس گزارش شده است که از جمله اینکه در هفته‌های اخیر یک نفر را در قم حرکت بوده بدون آرایه هیچ حکمی به زور سوار یک دستگاه خودرو کرده‌اند و وی را با یک دستمال اغشته به مواد دارویی از حالت عادی خارج کرده و به محل نامعلومی منتقل کرده و یک

هفته نیز بازجویی کرده‌اند، بدون اینکه مشخص باشد این افراد چه کسانی هستند و رها کرده‌اند.

بدالله اسلامی: فعال شدن ستاد قتل‌های زنجیره‌ای را باید کاملاً جدی تلقی کرد

اظهارات محسن میردامادی در رسانه‌های گروهی بازتاب وسیع یافت. از جمله بدالله اسلامی مدیر مسئول روزنامه مدعی شد که سیامک پورزند توقیف شده فتح در گفتگو با اسپن اظهار داشت: زمانیکه خاتمی مقوله قتل‌های زنجیره‌ای را مورد توجه و تاکید جدی قرار داد، این امید در مردم ایجاد شد که زمینه ایجاد اینگونه مسائل در کشور به کلی از بین رفته است و یا به تعبیر او تاریخ کن کردن این غده سرطانی و گندزدایی آن کار ادامه دارد. بگفته‌وی اکنون هشدار میردامادی که در کمیسیون امنیت و سیاست خارجی به بخش عمده‌ای از اطلاعات دسترسی دارد، نسبت به فعال شدن ستاد قتل‌های زنجیره‌ای را باید کاملاً جدی تلقی کرد و به آن پرداخت.

وی می‌گوید: برای پرداختن به بحث فعال شدن ستاد قتل‌های زنجیره‌ای باید راهی پیدا کرد زیرا اگر کار در هر قالب حرکت

دیگری شکل بگیرد، کشور را با خسارات جبران‌ناپذیر و آسیب‌های جدی در صحنه داخلی و خارجی مواجه خواهد شد.

اهدای هفته‌نامه جام

هفته‌نامه جام که به مدیریت مسئول محمدرضا باهنر یکی از سرکردگان جناح محافظه‌کار منتشر می‌شود، در شماره اخیرش مدعی شد که سیامک پورزند همسر مهرانگیز کار به دریافت میلیونها دلار از شورای روابط ایران و آمریکا اعتراف نموده است و ظاهراً بخشی از دلارهای اهدایی آمریکا را میان تعدادی از روزنامه‌های دوم خرداد قرار داده است.

مطالب هفته‌نامه جام در حالی درج می‌شود که هیچ منبع رسمی قضائی و انتظامی بازداشت پورزند را تایید نکرده است و بگفته محسن میردامادی ریودن وی در ارتباط با بازسازی ستاد قتل‌های زنجیره‌ای است. انتشار این مطالب در هفته‌نامه جام از یکسو نشانه پیوند و ارتباط ستاد قتل‌های زنجیره‌ای و سرکردگان جناح محافظه‌کار و از سوی دیگر نقشه و برنامه تمامیت‌گرایان برای تعطیلی مطبوعات موجود دوم خرداد

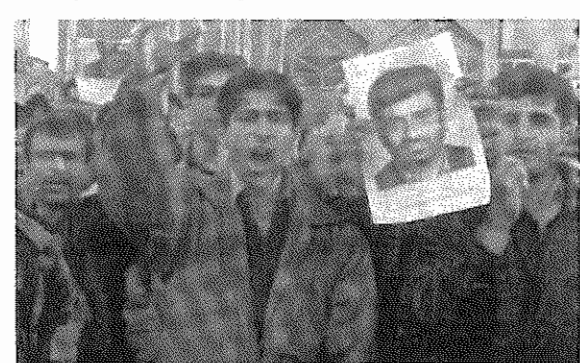
است. خاتمی چه خواهد کرد؟ خاتمی بارها اظهار کرده است که غده سرطانی قتل‌های زنجیره‌ای را در کشور ریشه کن خواهد کرد و ارگان‌های امنیتی و انتظامی را از وجود آنها پاک خواهد کرد. اما این اظهارات با توجه به روندی که در ارتباط با قتل‌های زنجیره‌ای پیش رفت، در محافل سیاسی مورد تردید قرار گرفت. گرچه قاطعیت خاتمی در مراحل اولیه کشف ستاد قتل‌های زنجیره‌ای مورد تحسین و استقبال افکار عمومی کشور قرار گرفت ولی عدم پیگیری پرونده قتل‌های زنجیره‌ای در مراحل بعد، مشخص ساخت که گرچه این غده سرطانی ضربه خورده است ولی دیر یا زود خود را بازسازی خواهد کرد و به اقدامات چنایتکارانه ادامه خواهد داد. اکنون که رئیس کمیسیون امنیت مجلس این چنین آشکار از بسازسازی ستاد قتل‌های زنجیره‌ای صحبت میکند، باید دید خاتمی چگونه با این موضوع برخورد خواهد کرد. او در این زمینه هم سکوت اختیار کرده است. سکوت او برای افکار عمومی قابل پذیرش نیست. او بعنوان رئیس‌جمهور و رئیس شورای امنیت ملی در قبال بازسازی ستاد قتل‌های زنجیره‌ای مسئولیت دارد. سکوت در قبال فعال شدن باندهای چنایتکار را نمی‌توان به هیچ‌وجه توجیه کرد.

گزارشگران بدون مرز خواهان آزادی فوری احمد قابل شد ادامه از صفحه ۱ علی خامنه‌ای بعنوان حامی عاملان تعرض به نمایندگان مجلس و اصلاح‌طلبان، به دستور دادگاه ویژه روحانیت بازداشت گردید. آقای احمد قابل روزنامه‌نگار روزنامه‌های زخم‌ده و حیات تو با بسیاری از روزنامه‌های تهران همکاری می‌کرد و برای مواضع انتقادی‌اش نسبت به جناح محافظه‌کار و به ویژه علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی شهرت داشت. علاوه بر این دستگیری، قرار است در ۱۸ دی‌ماه دادگاه روزنامه‌نگاران معروف به طیف ملی مذهبی، آقایان رضا علیچانی، عزت‌اله سبحانی، سعید مدنی، احمد زیدآبادی، تقی رحمانی، علی‌رضا رجائی، هدی صابر، ربیسی طوسی، در پشت درهای بسته برگزار گردد. گزارشگران بدون مرز یادآور می‌شود که ایران امروز رکورددار بزرگترین زندان روزنامه‌نگاران در خاورمیانه است. ۱۸ روزنامه‌نگار در پشت میله‌های زندان بسر می‌برند. علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران از جمله سی‌نه رهبر و مقام دولتی در جهان است، که از سوی گزارشگران بدون مرز بعنوان دشمنان آزادی مطبوعات برگزیده شده‌اند.

خامنه‌ای: همین است که هست
مردم: چنین مباد

اصلاح طلبان حکومتی چه خواهند کرد؟

خامنه‌ای در نامه‌ای که دیروز به مجلس شورای اسلامی فرستاد موضع صریح خود در مناقشات اخیر بین مجلس و قوه قضائیه را، در حمایت از قوه قضائیه، بیان کرد. نامه خامنه‌ای در پاسی به نامه هیات رئیسه مجلس نوشته شده است، که در آن هیات رئیسه مجلس از او خواسته بود که برای بازداشت، محاکمه و حبس تعدادی از نمایندگان مجلس توسط قوه قضائیه، به‌خاطر اظهاراتشان در مجلس، راهجویی کند. پاسخ خامنه‌ای روشن است: قانون وجود دارد و گویاست و اگر ابهامی وجود داشته باشد شورای نگهبان تفسیرکننده قانون است. عبارت دیگر خامنه‌ای به مجلس و به اصلاح طلبان می‌گوید «همین است که هست». موضع صریح خامنه‌ای، در کنار اظهارنظر رئیس قوه قضائیه، دادگستری تهران، یزدی و تعدادی دیگر از چهره‌ها و محافل شاخص محافظه کار که همگی بر عدم مصونیت پارلمانی نمایندگان مجلس کوبیده‌اند، جملگی نشانه‌های نقشه هماهنگ محافظه کاران است. نقشه‌ای که توسط خامنه‌ای هدایت می‌شود و هدف آن واداشتن اصلاح طلبان به تمکین و یا ترک حکومت است. از دیگر سو اعتراضاً دیروز مردم همدان به زندانی شدن حسین لقمانیان، نماینده مردم همدان در مجلس و یکی از کسانی که به‌خاطر اظهاراتش در مجلس توسط قوه قضائیه به محاکمه کشیده شده است، سر دادن شعار علیه شورای نگهبان و برای تغییر رئیس قوه قضائیه، واکنش سزاوار و بحق مردمی است که خواهان پیشرفت اصلاحاتند، نمی‌خواهند دستاوردهای آن را بر باد رفته ببینند و از آنها دفاع می‌کنند. اما رفتار مجلس و اصلاح طلبان حکومتی در جریان مناقشات اخیر مسامحه‌گرانه و توهم‌آمیز بوده است. در حالی که قوه قضائیه حتی از اعزام نمایندگان خود به مجلس، که قصد مذاکره و «حل اختلافات» را داشته است، پرهیز می‌کند و توسل به خامنه‌ای، که خود هدایتگر تهاجم به مجلس و اصلاح طلبان است، جز تضعیف موقعیت مجلس اثری ندارد. هنوز خوش‌انگاری در میان اصلاح طلبان برای جستن راه‌حل بواسطت مجمع تشخیص مصلحت نظام وجود دارد. تداوم روش‌هایی که تاکنون پیش رفته‌اند مجلس و اصلاح طلبان حکومتی را بیش از پیش تضعیف کرده و سرانجام به تمکین خواهد کشاند. اینک بعهدده مجلس و اصلاح طلبان حکومتی است که نشان دهند زبان موکلینشان هستند، از حیثیت مجلس و نهادهای انتخابی دفاع کنند، در برابر تهاجم جدید مخالفان اصلاحات قاطعانه بایستند و مقاومت را در توده گیرترین ابعاد و اشکال آن سازمان دهند.



تظاهرات اعتراضی مردم همدان

اعلامیه هیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

حسین لقمانیان نماینده همدان بازداشت شد
در مقابل تهاجمات قوه قضائیه افکار عمومی آخواستار مقاومت نمایندگان است

حسین لقمانیان نماینده همدان در مجلس شورا دستگیر و روانه زندان شد. قوه قضائیه مدتی پیش وی را بخاطر سخنرانی در مجلس محاکمه و به ده ماه زندان محکوم کرده بود. لقمانیان اولین نماینده دوره ششم مجلس شورا است که بازداشت و زندانی می‌شود. قوه قضائیه تاکنون حدود ۶۰ تن از نمایندگان مجلس شورا را بدادگاه احضار و عدلهای آنان را محاکمه و محکوم کرده است. قوه قضائیه مصونیت نمایندگان مجلس شورا را که در قانون اساسی جمهوری اسلامی هم قید شده است با خشونت نقلاً می‌کند و نمایندگان اصلاح طلب مجلس را بخاطر سخنانی که در مجلس به زبان می‌رانند، محاکمه و به زندان می‌افکند. این نشان می‌دهد که در این حکومت حتی نمایندگان مجلس از آزادی بیان و اظهار نظر برخوردار نبوده و همواره بخاطر انجام وظایف نمایندگی‌شان در معرلاً محاکمه و بازداشت قرار دارند. در طی چند ماهی که مساله احضار و محاکمه نمایندگان مجلس در جریان بود، هیئت رئیسه مجلس با قوه قضائیه وارد مذاکره شد تا اقدامات این قوه علیه نمایندگان مجلس را مهار کند. احضار سری جدید نمایندگان و بازداشت حسین لقمانیان نشان داد که مذاکره با قوه قضائیه بی‌ثمر است و گردانندگان قوه قضائیه به هیچ توافقی پایبند نبوده و تصمیم دارند که چهره‌های اصلی نمایندگان اصلاح طلب را حذف و مجلس را از کارانی بیاندازند. به نظر ما زمان آن رسیده است که نمایندگان مجلس شورا قاطعانه در مقابل سرکوب قوه قضائیه ایستادگی کنند، مقاومت را سازمان دهند و این قوه را وادار به عقب‌نشینی نمایند. در شرایط کنونی تنها آن اقداماتی نظیر توافق مؤثر افتد که بازتاب ملی و بین‌المللی داشته و نظیر حمایت افکار عمومی را جلب کنند و جنبه بسیج‌گرانه داشته باشند. در تاریخی جنبش آزادیخواهان کشور ما بست‌نشینی نمایندگان مجلس در مقابل استبداد سنت دیرینه دارد. خواست افکار عمومی کشورمان آن است که نمایندگان در مقابل تهاجم قوه قضائیه به اقدامات قاطع از جمله به بست‌نشینی در مجلس متوسل شوند. زمزمه بست‌نشینی مدتی است که بر زبان برخی نمایندگان جاری است. باید این زمزمه‌ها را به فریاد فرارویان و به اقدام دست یازید.

هیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۴ دی ۱۳۸۰

نگرانی سازمان نظارت بر حقوق بشر
از پیگرد و بازداشت نمایندگان مجلس ایران

ادامه از صفحه ۱

که شش نماینده دیگر مجلس ایران از اکثریت اصلاح طلب با خطر دستگیری توسط قوه قضائیه تحت کنترل محافظه کاران رو به رو باشند. «هانی مگالی» مدیر اجرایی بخش خاورمیانه و شمال آفریقای سازمان نظارت بر حقوق بشر، در این بیانیه گفته است: این اقدامات تلاش آشکاری برای مرعوب کردن ساکت کردن مجلس ایران است. او می‌افزاید که زندانی کردن وکلای مجلس به‌خاطر بیان دیدگاههای موکلان خود، مورد جدیدی از نقلاً حقوق بشر در ایران است. بیانیه سازمان نظارت بر حقوق بشر، به اطلاعیه قوه قضائیه ایران که چند روز پس از دستگیری آقای لقمانیان در ۲۵ دسامبر منتشر شد اشاره می‌کند. در این اطلاعیه گفته شده بود که حسین لقمانیان به این دلیل زندانی شده که روند محاکمات را «ناعادلانه» خوانده و گفته که روزنامه‌نگاری است که به دلیل تموهین به مقدسات محکوم شده‌اند، افرادی «شجاع» هستند. در اطلاعیه قوه قضائیه آمده بود که این نماینده مجلس همچنین به دلیل محکوم کردن رای دادگاهها در مورد بستن مطبوعات زندانی شده است. به نوشته سازمان نظارت بر حقوق بشر، منظور اطلاعیه قوه قضائیه ظاهراً سخنان لقمانیان در مجلس در سال گذشته است که در آن، او از آزادی بیان و تلاش برای تهدید و مرعوب کردن مجلس و بستن مطبوعات اصلاح طلب انتقاد کرد. این بیانیه در ادامه آورده است: لقمانیان همچنین دستگیری عزت‌الله سبحانی، از افراد

ملی مذهبی که بدون محاکمه بیش از یک سال در محلی نامعلوم نگهداری می‌شود، را محکوم کرده بود. قوه قضائیه در روز ۲۶ دسامبر، اعلام کرد که دادگاه تجدید نظر ۱۷ ماه حبس فاطمه حقیقت‌جو، نماینده مجلس از تهران را تأیید کرده است. خانم حقیقت‌جو از دادگاه انقلاب اسلامی به خاطر شکنجه و وادار کردن متهمان سیاسی به اعتراف، انتقاد کرده بود. او همچنین دستگیری‌ها و زندانهای بدون احکام قانونی لازم را محکوم کرده بود. این سازمان گفته است که هر چند خانم حقیقت‌جو از اتهام تبلیغ علیه نظام اسلامی تبرئه شد، ولی به دلیل اهانت به قوه قضائیه و نشر اکاذیب، محکوم شده است. سازمان نظارت بر حقوق بشر در ادامه بیانیه خود به محکومیت محمد دادفر، نماینده مجلس از بوشهر، به ۱۷ ماه زندان و جزای نقدی دو میلیون ریال باز هم به اتهام نشر اکاذیب و اهانت به مسوولان مملکت اشاره کرده و می‌گوید که آقای دادفر هنوز زندانی نشده است. در طول دو سالی که از عمر مجلس ششم ایران می‌گذرد، شصت نماینده مجلس به دادگاه فراخوانده و محاکمه شده‌اند. بیانیه سازمان نظارت بر حقوق بشر سپس ماده ۸۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را یادآور می‌شود که بر طبق آن، نمایندگان مجلس در بیان دیدگاهها و آرای خود در حین انجام وظایفشان به عنوان نمایندگان مردم آزادند و نمی‌توان آنها را به دلیل بیان نظرات خود در مجلس و در جریان انجام وظایف نمایندگی تحت تعقیب قانونی قرار داد یا

دستگیر کرد. این بیانیه می‌گوید که مقامات قوه قضائیه ایران در پاسی به انتقادات نسبت به دستگیری آقای لقمانیان گفته‌اند که همه شهروندان در برابر قانون یکسانند و بنا براین، با محدودیتهای یکسانی در بیان دیدگاههای خود مواجهند. ولی سازمان نظارت بر حقوق بشر می‌گوید که اظهار نظرهای آقای لقمانیان در محدوده قوانین بین‌المللی آزادی بیان، از جمله ماده ۱۹ «معاهده بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی» است که ایران هم آن را پذیرفته و افزون بر این، محاکمه لقمانیان نقلاً حقوق اساسی او در آزادی بیان است. به دنبال دستگیری آقای لقمانیان، رئیس فراکسیون اصلاح طلب مجلس از آیت‌الله علی خامنه‌ای رهبر ایران خواست تا تعقیب و زندانی کردن نمایندگان را غیرقانونی اعلام کند. سازمان نظارت بر حقوق بشر می‌گوید که محافظه کاران ایران که این دستگیری‌ها را انجام می‌دهند و کنترل نهادهای غیر انتخابی مانند قوه قضائیه، شورای نگهبان و نیروهای انتظامی را در دست دارند از حمایت آیت‌الله خامنه‌ای برخوردارند. «هانی مگالی» در پایان این بیانیه می‌گوید: رویدادهای اخیر در ایران بر وجهه آیت‌الله خامنه‌ای به عنوان حافظ حقوق مردم که در قانون اساسی برای آنها پیش‌بینی شده است، تأثیر منفی می‌گذارد. او نتیجه‌گیری می‌کند که سکوت رهبری ایران در برابر اقدامات قوه قضائیه حاکمیت قانون را در این کشور هر چه بیشتر تضعیف می‌کند.

نامه سرگشاده‌ای فدراسیون جوامع بین‌المللی حقوق بشر
و جامعه دفاع از حقوق بشر ایران به محمد خاتمی

نگرانی شدید از محاکمه ناعادلانه ۱۵ روشنفکر ایرانی

فدراسیون جوامع بین‌المللی حقوق بشر خواستار اعزام یک هیات بین‌المللی

متشکل از ناظرین قضایی جهت شرکت در محاکمات فعالین ملی و مذهبی گردید

دارند (سحابی، پیمان، رحمانی، طوسی، صابر، مدنی، علیجانی، ملکی، رجانی، بسته‌نگار، پدرام، رفیعی، کاظمیان، عمرانی، محمد اردالی) اعلام داشته‌اند. باتوجه به اینکه متهمان به‌جرم استفاده از آزادی بیان خویش تحت پیگرد قرار گرفته‌اند و بیم آن می‌رود که از حق محاکمه عادلانه محروم شوند و به‌دلیل عدم دسترسی وکلای مدافع به پرونده‌ها، حتی ادعائات مطرحه، و عدم ضمانت در مورد علنی بودن دادگاه، این فدراسیون خواستار اعزام یک هیات بین‌المللی متشکل از ناظرین قضایی جهت شرکت در این محاکمات گردید تا شرایط اجرای موازین جهانی حقوق بشر را که جمهوری اسلامی ایران نیز از امضاکنندگان آن‌هاست، مورد بررسی قرار دهد. این فدراسیون از ریاست جمهوری ایران خواستار صدور روادید برای این هیات بلندپایه بین‌المللی متشکل از رئیس فدراسیون: آقای صدیقی کابا، دبیرکل فدراسیون: آقای دریس آل یغمی، و آقای ژیل ماریون مسئول کمیسیون فدراسیون و مسئول جامعه فرانسوی حقوق بشرگردیده است.



قطاری در تهران

ولایت فقیه
در برابر اصلاحات

ادامه از صفحه ۱

برابر اجزای این مجموعه پیش می‌برد. در حالی که اصلاح طلبان غیرحکومتی و بخش رادیکال اصلاح طلبان حکومتی توسط قوه قضائیه سرکوب می‌شوند، خامنه‌ای می‌کوشد بخش‌های ناپیگیرتر اصلاح طلبان حکومتی را به تمکین، تسلیم یا سازش وادارد. مردم در جبهه اصلاح طلبان حکومتی از چهره‌هایی مانند خاتمی رئیس‌جمهور و کروی رئیس مجلس مقاومت مؤثری در برابر یورش گسترده مخالفان اصلاحات ندیدند.

آنچه تلاش خامنه‌ای برای به تسلیم و تمکین کشاندن بخش متزلزل اصلاح طلبان حکومتی را موفق‌تر می‌کند، این واقعیت است که این گروه از نیروهای مسوسوم به دوم خردادی، نمی‌خواهند راه اصلاحات را تا انتهای منطقی آن، یعنی تفوق نهادهای انتخابی بر نهادهای غیرانتخابی، طی کنند. ایشان در نهایت، میان دموکراسی و پذیرفتن نقش یک نیروی سیاسی که با حقوق برابر با همه نیروهای سیاسی دیگر، با آنان برای کسب قدرت سیاسی مستقل و تفکیک شده از مذهب رقابت می‌کند، از یک سو، و حفظ ولایت‌فقیه یعنی نفی حاکمیت مردم از سوی دیگر، دومی را انتخاب می‌کنند. حال که همه اقدامات اصلاحی به سد سدید ولایت‌فقیه برخورد است، آن گروه از اصلاح طلبان حکومتی حاضر به وداع با طرح حکومتی ضدحکومتی ولایت‌فقیه نیستند، به برنامه ضد اصلاحات خامنه‌ای تمکین می‌کنند. آریا تمکین این بخش از اصلاح طلبان حکومتی به ولایت‌فقیه و طرح ضداصلاحات آن، به معنای شکست قطعی و نهایی اصلاحات در جمهوری اسلامی است؟ پاسخ این سوال، بسته به آن است که مقاومت مؤثری از سوی بخش‌های پیگیرتر اصلاح طلبان حکومتی در برابر پروژه ذبح اصلاحات سازماندهی شود یا نه. بیانیه فراکسیون جبهه دوم خرداد مجلس که پس از پاسخ منفی خامنه‌ای به تقاضای محمدرضا خاتمی برای توقف بازداشت نمایندگان مجلس انتشار یافت، وعده «سر جای خود نشانند» مخالفان اصلاحات را داده است. هنوز معلوم نیست این وعده نمایندگان دوم خردادی مجلس تحقق خواهد یافت یا نه. آنچه مسلم است، این است که رویدادهای هفته‌های اخیر از نظر بسیاری اصلاح طلبان بر سیاست انتخابی ندارند، پروژه آنان را محکوم به شکست دانسته‌اند. یورش موفقیت‌آمیز ولایت فقیه به دستاوردهای جنبش دوم خرداد و عدم مقاومت مؤثر اصلاح طلبان حکومتی در برابر آن، قطعاً بر شمار طرفداران نظریه بی‌فرجام بودن اصلاحات در جمهوری اسلامی می‌افزاید. اصلاح طلبان حکومتی اگر واقعاً می‌خواهند این روند را متوقف کنند و بار دیگر بر شمار امیدواران به آینده اصلاحات بیافزایند، باید با عمل خود مردم را قانع کنند که نه تنها می‌توان یورش مخالفان اصلاحات را با شکست مواجه کرد، بلکه فراتر از آن نشان دهند که مصمم‌اند پروژه اصلاحات را تا به آخر، یعنی تا تفوق نهادهای انتخابی دنبال کنند و به جای انفعال و خانه‌نشینی، مبارزه سیاسی علیه دشمنان اصلاحات را در پیش می‌گیرند.

اگر اصلاح طلبان حکومتی می‌خواهند اعتماد مردم را حفظ کنند و آن بخش از مردم را که از آینده جنبش اصلاحی ناامید شده‌اند به صفوف این جنبش باز گردانند، باید نشان دهند که واقعا برای تحقق اهداف جنبش اصلاحی تلاش می‌کنند و حاضرند در این تلاش به نیروی مردم تکیه کنند. تکیه کردن به نسیریوس مردم از سوی اصلاح طلبان به طرق مختلف امکان‌پذیر است، از ایجاد و تقویت نهادهای مردمی و توده‌ای گرفته تا همکاری با نیروهای اصلاح طلب خارج از حکومت، از برگزاری گردهماها و تظاهرات مسالمت‌آمیز گرفته تا همه‌پرسی. تنها در این صورت است که مردم متقاعد خواهند شد اصلاح طلبان حکومتی در دفاع از حقوق آنان جدیت دارند. در میان نیروهای آزادیخواه ایران سالها این بحث جریان داشته است که اصولاً پروژه اصلاحات در جمهوری اسلامی چشم‌انداز موفقیت دارد یا نه. بخشی از آزادیخواهان در سالهای اخیر با اشاره به اینکه اصلاح طلبان حکومتی طرح مشخصی برای وادار کردن گام به گام ولایت‌فقیه به عقب‌نشینی تا تحقق برتری قاطع نهادهای انتخابی ندارند، پروژه آنان را محکوم به شکست دانسته‌اند. یورش موفقیت‌آمیز ولایت فقیه به دستاوردهای جنبش دوم خرداد و عدم مقاومت مؤثر اصلاح طلبان حکومتی در برابر آن، قطعاً بر شمار طرفداران نظریه بی‌فرجام بودن اصلاحات در جمهوری اسلامی می‌افزاید. اصلاح طلبان حکومتی اگر واقعاً می‌خواهند این روند را متوقف کنند و بار دیگر بر شمار امیدواران به آینده اصلاحات بیافزایند، باید با عمل خود مردم را قانع کنند که نه تنها می‌توان یورش مخالفان اصلاحات را با شکست مواجه کرد، بلکه فراتر از آن نشان دهند که مصمم‌اند پروژه اصلاحات را تا به آخر، یعنی تا تفوق نهادهای انتخابی دنبال کنند و به جای انفعال و خانه‌نشینی، مبارزه سیاسی علیه دشمنان اصلاحات را در پیش می‌گیرند.

خانم منیژه رضائی یار دیرینه سازمان از میان ما رفت

خانم منیژه رضائی (رفیق مرضیه) که سالها در صفوف سازمان مارزمیده بود، از میان ما رفت و همه ما را اندوهناک کرد.

دوستان وی ظهر جمعه ۴ ژانویه در سالن یکی از گورستانهای شهر برلین گرد آمدند تا پیکر رفیق منیژه رضائی را در میان انبوهی از تالم به خاک سپارند. مراسم با شرح زندگانی پرامید رفیق مرضیه آغاز گشت و سپس بستگان و نزدیکان وی با قرائت اشعار و پیام های خود، یاد عزیز خفته را گرامی داشتند. دوستان وی پس از خاک سپاری در مجلس گرامی داشت که در شهر برلین برگزار شد، حضور یافتند. در این مجلس حاضرین از عشق و امید مرضیه به انسان و زندگی سخن گفتند که وی در طول عمرش همواره در تحقق آن تلاش کرده بود.

کارکنان نشریه کار درگذشت رفیق مرضیه را به همسر و دختر و دیگر بستگان وی تسلیت میگویند.

یادوارهایی از «مرضیه» به قلم همسرش «کاظم»

منیژه رضایی در شهریور ماه سال ۱۳۳۹ در قصر شیرین (کرمانشاه) در خانواده‌ای که در آن پدر مسئول تهیه مایحتاج زندگی و مادر مسئول تربیت فرزندان بود، دیده به جهان گشود. به دلیل شغل پدر، به شهرهای مختلف نقل مکان می‌کردند و این موجبات آشنایی با زندگی، فرهنگ و مشکلات اجتماعی اهالی این شهرها را برای وی فراهم آورد.

از ۱۳، ۱۴ سالگی شروع به خواندن آثار صادق هدایت و جلال آل احمد و مجلات آن دوره کرد. در پی یافتن علل نابرابری‌های اجتماعی، تفاوت‌های فرهنگی و جلوه‌های گوناگون آداب و رسوم مردم میهن خویش بود.

با چنین اندوخته‌ای وارد دانشگاه شد. به محافظی راه یافت و با افکار حاکم بر فضای روشنفکری دانشگاه آشنا گردید. در این دوره چکیده‌ی افکار روشنفکری دانشگاهی این بود که عمل از تئوری عقب مانده و هرچه زودتر باید دست به عمل زد. تاخیر در عمل همانقدر ناستوده بود که نشستن و به تئوری پرداختن.

منیژه از همان سالها، همکاری با یک گروه مسلح در کرمانشاه را آغاز کرد. انقلاب سال ۱۳۵۷ بوقوع پیوست. گروه مزبور به سازمان چریکهای فدایی خلق ایران پیوست.

منیژه تا آغاز جنگ کردستان در قسمت انتشارات و نشریه این ایالت کار می‌کرد. با آغاز جنگ کردستان، به تبریز رفت و در شعبه تبلیغات و زنان مشغول کار بود.

منیژه در سال ۱۳۵۹ ازدواج کرد و در ۱۶ آذر ماه سال ۱۳۶۳ در یک شب مهتابی مجبور به ترک وطن شد.

پشت مرزهای میهن به آنچه از دست داده بود گریست و به آنچه دیدش افسوس خورد. «شنیدن کی بود مانند دیدن» را تجربه کرد.

از دوره‌هایی شکوه می‌کرد که تصویر و تفسیر ناقص از حقیقت موجود ارائه دادند. در خارج از کشور منیژه ضمن تحصیل، جنب هیئت تحریریه کار، ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) مشغول کار بود.

او در سال ۱۹۸۸ برای معالجه بیماری خود راهی آلمان غربی شد و در ادامه افسوس از حال و شکوه از گذشته، شک به یقین‌اش مستولی گردید. از سازمان کناره و کار در عرصه هنر و ادبیات را از سر گرفت.

او ضمن کار در عرصه مورد علاقه خود باید با میهمان ناخوانده‌اش هم کنار می‌آمد. میهمانی که او را از پرداختن به آرزوهای خود، بچه و شوهر و سایر وجوه زندگی روزمره‌اش، هر روز بیشتر از پیش محدودتر می‌کرد. می‌گفت: «هر لحظه با میهمانم گفتگو دارم. من بعنوان انسان با تمام دستاوردهای علمی و فنی در موضع ضعف قرار دارم و او بعنوان رازی ناشناخته از طبیعت در موضع قدرت است. به ناچار برای هر مرحله رشدش، باید بخشی از وجودم را از دست بدهم.

معتقد بود قبل از آنکه عالمی دیگر بسازیم، باید آدمی نو بسازیم. باید از خود شروع کنیم. او از خود بعنوان یک زن شروع کرد. ابتدا به همکاری با «کانون فرهنگی آبنوس» که برگزارکننده برنامه «تنها صداست که می‌ماند» به مسئولیت حسین منصور پسرخوانده فرخ فرخزاد، پرداخت. سپس کار تحقیقی «زن در اسطوره‌ها و ادیان» را برگزید. خود را در آئینه اسطوره‌ها و ادیان ملل مختلف جستجو و همه را نت برداری کرد تا اگر همان ناخوانده‌اش فرصتی داد، آنها را به رشته تحریر بکشد. متأسفانه میهمان ناخوانده هر روز عرصه را برایش تنگ‌تر کرد. ابتدا دو پایش را از او گرفت و او را از تحرک و جنبش واداشت. بعد دست چپ او و بالاخره بعد از چندی دست راست او را از کار انداخت. در ماههای آخر زندگی، چشم‌های او را از نگاه به پیرامونش و از دیدن بالندگی نوردیده‌اش محروم کرد. باوجود اینها می‌پرسیدم: منیژه جان چه خبر؟ جواب می‌داد، خبر، خبر سلامتی!

و هر بار می‌پرسیدم: موقع آمدن چی برایت بیاورم؟ می‌خواند: «اگر به خانه من آمدی برای من ای مهربان چراغ بیاور

و یک دریاچه که از آن به از دحام کوچ خوشبخت بنگرم!

و هر وقت می‌پرسیدم خوشبخت کیست؟ می‌گفت: «خوشبخت کسی است که توشه‌ای از دستاوردهای علمی و فنی و فرهنگی دو هزار ساله بشر در رشته دلخواشش برگزید و به اندازه توان خود ذره‌ای بر آن بیفزاید.»

با این همه حسرت و آرزو، روز جمعه ۳۰ آذر ماه سال ۱۳۸۰ خورشیدی مطابق با ۲۱ دسامبر سال ۲۰۰۱ ساعت ۱۵ و ۱۴ دقیقه چشم از جهان فرو بست و ما را با تلاش‌ها و آرزوهای تنها گذاشت.

امروز پیکر آرام خفته‌اش را در میان گل‌ها به امانت نهادیم و زمزمه می‌کنیم: خیال روی تو در هر طریق همه ماست

نسیم موی تو پیوند جان آگه ماست
جمال چهره تو حجت موجه ماست

به‌رغم مدعیانی که منع عشق کنند
کاظم ۲/۱/۴/۲۰۰۰

«پیام شورای مرکزی سازمان به مناسبت درگذشت رفیق منیژه رضایی»

خبر درگذشت خانم منیژه رضایی، یار دیرینمان رفیق مرضیه، برای همه ما اندوهناک بود. در غربت جانکاه، یک دوست عزیز دیگر از میان ما رفت و به مهاجرت ابدی پیوست.

ما می‌دانیم که مرضیه، بیش از ۱۵ سال، درد سخت و سنگینی را که چون موربانه او را از درون تهی می‌ساخت، تحمل کرد. ما می‌دانیم که همسر وفادار مرضیه و دختر عزیز سال‌های مدید آن درد را با متانت و فداکاری تحسین برانگیز بین خود تقسیم کردند و بستگان، آشنایان و دوستان آنان نیز با مشاهده این وضع رنج می‌بردند. با این همه، هنگامی که شقایق ما پرپر شد، اندوهی بزرگ همگان را فراگرفت و چون باری گران بر دل ما نشست.

با رفتن او، جای خالی‌اش همچنان باقی و یاد و خاطره پرمهرش در دل‌هایمان پابرجاست. رفیق مرضیه که ما او را در نوجوانی‌اش شقایق می‌خواندیم، با عشق به آزادی و عدالت و با امید به سعادت و بهروزی زحمتکش‌ان جامعه به جنبش فدایی پیوست. وی در زمره رفقایی قرار داشت که از استعداد سرشاری برای آموختن برخوردار بودند، دبری نپایید که مرضیه به عنوان رفیقی خوش فکر، مستعد و در عین حال شاخص و سخت‌کوش برای همه ما شناخته شد.

درد بزرگ همه اطرافیان مرضیه در پانزده سال گذشته این نیز بود که آنها رنج و درد جانفروسی انسانی را شاهد بودند که هرگاه غفرت بیماری او را امان می‌داد، می‌توانست ارزش‌های فرهنگی و فکری بیافریند و هم از این طریق به مردم و کشور خود خدمت کند. توانایی مرضیه، اما بیشتر از هر جهت در آنجا جلوه گر گشت که او با قدرت روحی بزرگ خویش، سال‌های مدید ارزش زندگی و زندگی‌اش را در برابر دیو مرگ به نمایش درآورد. زیرا که مرضیه عاشق زندگی و زندگی شاد و بهتر برای همه انسان‌ها بود.

شورای مرکزی سازمان عمیقاً از فقدان مرضیه متأثر است و خود را در غم و اندوه بزرگ کاظم عزیز و گلشن نازنین و دیگر افراد خانواده محترم وی شریک می‌داند.

نام منیژه رضایی، «رفیق شقایق» برای همیشه در یادها خواهد ماند.

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) چهارم ژانویه ۲۰۰۲

انتقاد بنی طرف از عدم توجه نویسندگان ایرانی

به مسایل فرهنگی خلق‌های ایران

متن کامل سخنرانی یوسف عزیزی بنی طرف در کانون نویسندگان ایران

بیضانی هم شنیده‌ام. بی‌پرده بگویم که نام این قوم ایرانی «مردم عرب خوزستان» است. اینان هزاران سال است در جنوب و جنوب غرب ایران زندگی می‌کنند؛ زبانشان عربی است و دارای تاریخ و جغرافیا و خصوصیات فرهنگی و روانی مشترک و خاص خود هستند و با دو عامل ایرانیت و اسلامیت با سرزمین ایران و سایر خلق‌های ایرانی پیوند دارند. لذا این مردم نه «عرب زبان» هستند و نه «خوزی» بلکه «مردم عرب خوزستان» هستند. این نکته را ناگفته نگذارم که من زبان فارسی را دوست دارم ولی البته زبان مادری‌ام را بیشتر. برای استدلال علاقه‌ام به زبان فارسی بد نیست بدانید که از بیست کتاب منتشر شده‌ام در داخل و خارج فقط سه یا چهار کتاب به زبان عربی است. من همواره سعی کرده‌ام همزه وصل میان دو فرهنگ و دو گنجینه عظیم ادبی فارسی و عربی باشم.

فشار بر مطبوعات مناطق ملی

طی هفته‌های اخیر فشار بر مطبوعات مناطق ملی شدت گرفته است.

این فشارها و تضیقات از ماه‌ها پیش شروع شده و منجر به تعطیلی تعدادی از نشریات که در آذربایجان انتشار می‌یابند، شده بود.

چند ماه پیش مقامات محلی به نشریه شمس تبریز کتبا دستور دادند، که حق چاپ مطالب به زبان ترکی را ندارد. در نشریه شمس تبریز برخی مطالب به زبان ترکی درج می‌گردید. به دنبال این فشارها، آقای علی حامدایمان مدیر مسئول هفته‌نامه شمس تبریز توسط قاضی شعبه ۳۸ دادگستری آذربایجان احضار و روانه زندان شد، که با سپردن وثیقه یک میلیون آزاد گردید.

حمید باقرپور مدیر روابط عمومی دادگستری استان آذربایجان شرقی در گفتگو با خبرنگار ایرنا اعلام کرد: علی حامدایمان مدیر مسئول و صاحب‌امتیاز نشریه شمس تبریز، برای ۱۷ مورد اتهام وارده از سوی قاضی شعبه ۳۸ دادگستری استان احضار و تحت بازجویی قرار گرفت.

وی گفت: قاضی شعبه یاد شده پس از سه ساعت بازجویی و تفهیم اتهام معادل ده میلیون ریال قرار ضمانت برای وی صادر کرد، اما متهم در وقت اداری موفق به ارائه وثیقه نشد و به زندان تبریز هدایت شد.

مدیرکل روابط عمومی دادگستری آذربایجان شرقی افزود: وی پس از ساعاتی بازداشت عصر همان روز با سپردن وثیقه توسط نزدیکانش از زندان آزاد شد.

دفتر نشریه نوید آذربایجان از طرف گروه‌های فشار مورد حمله قرار گرفت، که بخش قابل توجهی از دستگاه‌ها و اموال این نشریه را غارت و تخریب گردید.

بسیار به گزارش روابط عمومی نشریه نوید آذربایجان، افراد ناشناس پس از ورود به دفتر با استفاده از دیلم و یا اجسام مشابه وارد اتاق مدیر مسئول نشریه شده، قفل میزهای اتاق را شکسته و به تجسس اشیاء و مدارک داخل اتاق پرداختند.

این گزارش می‌افزاید: متعرضان در راهروهای دفتر نشریه با یک خودکار مشکلی اقدام به شعارنویسی نموده‌اند.

تضیقات و فشارها بر مطبوعات در مناطق ملی همچنان ادامه دارد، هر روز به بهانه‌ای مدبران این نشریات را به دادگاه می‌کشاند و متأسفانه تضیقات و فشارها بر این مطبوعات هیچ انعکاسی در مطبوعات سراسری کشور ندارد، نیروهایی که ادعای دفاع از دموکراسی و آزادی را دارند باید بدانند که دفاع از دموکراسی به معنای خواستن دموکراسی برای جناح خود نیست، بلکه شرط اولیه دموکراسی، دفاع از حقوق تمامی ایرانیان می‌باشد. به ویژه که ملیتهای غیر فارس در ایران مورد ستم مضاعف هستند.

چرا بزرگداشت ابراهیم یونسی را باید فقط کردها و دقیقاً جامعه کردهای مقیم مرکز برگزار کنند؟ چرا کانون این کار را نکرده؟ تازه یونسی کسی است که به زبان فارسی بیش از زبان کردی خدمت کرده و مجموعه ترجمه‌ها و تالیفاتش شاهد این امر است. لذا برای اجرای ماده ۳ منشور کانون و رفع اشکالات موجود، موارد زیر را پیشنهاد می‌کنم:

۱) اگر کانون نویسندگان ایران به علت مشکلات مالی نمی‌تواند نشریه خاص قومیت‌های ایرانی را منتشر کند، لاقلاً بخشی از مجله «نامه کانون نویسندگان ایران» را به فرآورده‌های ادبی و فرهنگی خلق‌ها اختصاص دهد.

۲) فراموش نکنیم که در هند و پاکستان، اتحادیه‌های نویسندگان به زبان هر یک از خلق‌ها و ملیت‌ها کتاب و نشریه منتشر می‌کنند. اتحادیه نویسندگان مراکش نیز برای یکی دو ملیون «بربری» مراکشی نشریه‌ای به زبان آنها منتشر می‌کند.

۳) کانون نویسندگان ایران، شعبه‌هایی را در مناطق قومیت‌نشین باز کند. مثل انجمن نویسندگان عرب در خوزستان یا انجمن نویسندگان کرد در کردستان و انجمن نویسندگان ترک در آذربایجان و زنجان و تهران که می‌توانند زیرمجموعه کانون نویسندگان ایران باشند.

۴) اگر می‌خواهیم کانون واقعاً کانون نویسندگان ایران باشد نه کانون نویسندگان فارس، باید این کار دیر یا زود انجام شود. ۳) کانون و اعضای آن، آستین‌ها را بالا ببرند و برای نقد گفتمان فرهنگی و ادبی ۷۰ - ۸۰ سال گذشته که آلوده به شوونیسم و ناسیونالیسم افراطی فارس‌گراست همت کنند.

دلایل زیادی این نقد را مبرم می‌سازد که عمده‌ترین آنها بروز فرهنگ‌های قومی و گسترش هویت‌خواهی قومی در ایران است. بنابر این برای حفظ وحدت ملی و فرهنگی بر مبنای «وحدت پولرالی» یا «وحدت در عین تکثر» باید گفتمان شوونیست نویسندگان ایرانی در عرصه رمان، تاریخ‌نگاری و تحقیقات اجتماعی نقد شود.

آموزه‌های فاشیستی و سامی‌ستیزی در آثار نویسندگانی همانند صادق هدایت و عبدالحسین زرین‌کوب، عامل مهمی برای ایجاد نفرت و تفرقه در میان قومیت‌های ایرانی است. این گفتمان باید توسط همه نویسندگان ایرانی و بخصوص توسط نویسندگان فارس‌زبان، نقد و بازبینی شود.

بر ما نویسندگان ایرانی است که در خلوت و جلوت خودمان، وقتی رمان یا مقاله یا تاریخ می‌نویسیم توجه کنیم که در یک جامعه چندقومی زندگی می‌کنیم و هر کلمه ما می‌تواند بازتابی در میان روشنفکران خلق‌های غیرفارس داشته باشد. از دشنام و توهین و تحقیر عرب‌ها، ترک‌ها، کردها و سایر قومیت‌ها پرهیز کنیم.

من نمونه‌های فراوانی از این موارد اعم از مقاله و رمان (بخصوص در مورد عرب‌ها) دارم که می‌توانم آنها را سر فرصت ذکر کنم. در پایان یک نکته را نیز می‌خواستم یادآور شوم. دوست عزیزم محمود دولت‌آبادی چندی پیش در بزرگداشت ابراهیم یونسی از مردم عرب خوزستان با نام «مردم خوزی» یاد کردند. این اصطلاح را تا کانون چندبار از زبان بهرام

مجمع عمومی سالانه کانون نویسندگان ایران روز پنجشنبه ۲۹ آذر در سالن اجتماعات اتحادیه ناشران و کتابفروشان تهران برگزار شد. در این نشست گسترده بیش از ۱۱۰ تن از نویسندگان، شاعران و مترجمان از تهران و سایر شهرستان‌ها حضور داشتند. در میان حاضران چهره‌هایی نظیر محمود دولت‌آبادی، احمد محمود، فریبرز ربیسی‌دانا، ناصر زرافشان، ایرج کابلی، سیمین بهبهانی، محمد بهارلو، شمس لنگرودی، پوران فرخ زاد، محمدعلی سپانلو، صدر تقی‌زاده، فرشته ساری، خشایار دبیبی و جواد مجابی حضور داشتند.

برخی از اهل قلم ملیت‌ها نظیر آذربایجانی‌ها، کردها و عرب‌ها نیز در این اجتماع حضور داشتند.

در این زمینه می‌توان به حضور یوسف عزیزی بنی طرف و مسعود میانوی (عرب خوزستانی) رحیم ربیسی‌نیا و اسد بهرنگی و راشدی (آذربایجانی) و چمنی و ابراهیم یونسی و علی‌اشرف درویشیان (کرد) و سید علی صالحی (لر بختیاری) اشاره نمود. در این نشست یوسف عزیزی بنی طرف طی سخنان کوتاهی خطاب به نویسندگان ایرانی چنین گفت: دوستان محترم!

ماده ۳ منشور کانون نویسندگان ایران صراحتاً می‌گوید «کانون، رشد و شکوفایی زبان‌های متنوع کشور را از ارکان اعتدالی فرهنگی و پیوند و تقام مردم ایران می‌داند و با هرگونه تبعیض و حذف در عرصه چاپ و نشر آثار به همه زبان‌های موجود، مخالف است.» دوستان و هم‌قلمان!

ایران یک کشور چندملیتی و چندقومی است و فارس و ترک و کرد و عرب و بلوچ و ترکمن در این ديار زندگی می‌کنند. این تنوع قومی به قانون اساسی ذکر شده و در منشور کانون نیز به آن توجه شده است. اما متأسفانه بخش عمده اصل ۱۵ قانون اساسی اجرا نشده و با موانع روبه رو است. در کانون هم ماده ۳ منشور آن اصلاً اجرا نشده است.

دوستان نویسندگانی

هیات دبیران محترم کانون! بیش از ۵۰ درصد از شهروندان این کشور، زبان مادری‌شان فارسی نیست، آیا کانون نویسندگان ایران در این دو سیال واندی که از فعالیتش می‌گذرد، گامی ولو کوچک برای «رشد و شکوفایی زبان‌های متنوع کشور» انجام داده است تا به «اعتدالی فرهنگی و پیوند و تقام مردم ایران» کمک کند. باز صد رحمت به شماره‌های اول مجله نامه نویسندگان ایران که در سال‌های ۵۸ و ۵۹ چاپ و منتشر شد و اسماعیل خوبی، بخشی از آن را به شعر و ادبیات خلق‌ها و قومیت‌های ایران اختصاص داد. ما شاعران، نویسندگان و روزنامه‌نگاران ایرانی بسیاری داریم که به زبان‌های غیرفارسی می‌نویسند و آثارشان در کشورها و مناطق همسایه ترک‌زبان و کرد‌زبان و عرب‌زبان قابل عرضه است. آیا کانون نویسندگان که پسوند ایران را به دنبال می‌کشد با نام اینها آشناست؟ آیا اصولاً چیزی از ادبیات این قومیت‌های ایرانی می‌داند؟ آیا در این مدت بزرگداشتی برای بزرگان شعر و ادب آنها انجام داده یا فقط به صادق هدایت و ملک‌الشعرا بهار و دیگر نویسندگان فارس‌زبان اکتفا کرده است؟

کانون نشریات دانشجویان آذربایجان اعلام موجودیت کرد

نشریات دانشجویان آذربایجانی اگر چه طی ده‌ها جلسات نشست و بحثهای مستماری اساسنامه‌ای را تنظیم نموده است، اما با اعتقاد به پولرالیسم فکری و راههای دموکراتیک، خود را ملزم می‌داند که نظرات نشریات دانشجویی را دریافت نموده و در اساسنامه لحاظ نماید.

کانون نشریات دانشجویان آذربایجان با انتشار بیانیه‌ای اعلام موجودیت کرد. این کانون از ۳۰ نشریه در حال انتشار دانشگاه‌های سراسر کشور تشکیل گردیده است.

در بیانیه این کانون آمده است: کانون

اشاره: مطلب حاضر توسط رفیق مسئول کمیسیون زنان تهیه شده و در هیات سیاسی - اجرایی مورد بررسی و اظهار نظر قرار گرفته است. بخش «سیاست‌ها و وظایف ما» در این مطلب از تصویب هیات سیاسی - اجرایی گذشته است.

۲۲ سال اخیر، به نسبت تاریخ صدساله کشور ما که جز در مقاطع کوتاه، چگونگی وضعیت زنان امکان طرح را نیافته بود، از نظر گستردگی طرح مسئله، ویژگی چشمگیر داشته است. دلایل آن را می‌توان به این شکل برشمرد:

بروز انقلاب و فضای ایجاد شده راهگشای بحث‌های مترجم شده سالیان گشت. همانند دیگر عرصه‌ها در این زمینه نیز بررسی تاریخی و راهجویی برون‌رفت از وضعیت امکان‌پذیر شد.

تحلیل قوانین غیرمنطقی با مقتضیات جامعه پس از انقلاب باعث شد تا تنش‌های سنگینی در جامعه ایجاد شود. این قوانین بر پایه فرهنگ و سنت بخشی از اقلیت سنتی و روحانیونی بود که رسالت، هدایت، فرهنگی جامعه یا ابزار مذهب را برای خود قائل بودند. این فرهنگ در کلیت خود ناهمگون و نامتعادل با رشد جامعه بود. مجموعه این عوامل فضای روحی و روانی خشنی را به زنان تحمیل کرد. در واکنش به این تحولات، مقاومتی به اشکال مختلف بوجود آمد که در زمینه ادبیات زنان به صورت‌های مختلف از جمله بازنگری در نقش تاریخی زنان بازتاب یافت.

در این مدت طیف وسیعی از زنان اقلیت سنتی که بدلیل تضاد و دوگانگی با فرهنگ غالب در جامعه از حضور در آن سرباز می‌زدند و یا مردان خانواده مانع حضور آنها می‌شدند، در جامعه حضور یافتند. این حضور به اشکال مختلف از شرکت در فراخوان‌های حکومتی گرفته تا گرفتن مسئولیت در رده‌های پایینی اداری و حکومتی تجلی یافت. حضور این طیف با حذف طیف وسیعی از زنان همراه بود. دستگاه‌های حکومتی و فضای رسمی به حمایت از قشر سنتی برآمده و با تمام قوا به حذف زنان لاییک از مشارکت‌های اجتماعی پرداختند. تنش‌های ناشی از واقعیت‌های جاری به اشکال مختلف بروز یافت.

عوامل مختلفی از جمله محدودیت‌های اجتماعی و سرکوب نیروهای سیاسی باعث مهاجرت‌های وسیع به خارج از کشور شد. در طیف مهاجرین که بدلیل مواضع‌شان، حساسیت ویژه‌ای به حقوق اجتماعی وجود داشت، اشکال مختلف فرودستی زنان مورد کفایت قرار گرفت. این موضوع تأثیرات مشخصی بر روندها پهنه داشت.

مقاطع مختلف و چگونگی طرح مسائل زنان:

از ابتدای انقلاب تا سال ۶۰

در این دوره فضای ملتهب پس از انقلاب حاکم بود مسائل زنان عمدتاً تحت‌الشعاع مسائل کلی این دوره قرار گرفت. با وجودی که پایه‌های نفی حقوق زنان توسط حاکمیت در این دوره ریخته شد، به این مسئله با حساسیت برخورد نشد. مقاومت در مقابل پایداری حقوق زنان شعاع گسترده‌ای را در برنگرفت و از حمایت کافی نیروهای سیاسی اپوزیسیون نیز برخوردار نشد. تشکلهای زنان در این دوره به دلیل درک نادرست از تشکلهای سیاسی تشکلهای زنان هوادار سازمان‌های سیاسی تبدیل شدند. عدم تجربه تشکل و نبود سنت مبارزاتی زنان و درک نادرست نیروهای سیاسی از مسائل دموکراتیک زمینه‌ساز این انحرافات بود.

از سال ۶۸ تا ۶۸

این دوره، حکومت متمرکز زیادی بر ارائه تصویری از زن مطیع و حامی شوهر داد که وظیفه اصلی او مادری بود. زنان باستانی شوهران و پسران خود را به جنگ فرستاده و در تریبون‌های رسمی از ایفای چنین نقشی اظهار رضایت کنند. حکومت برای زنان نقش مبلغ ایدئولوژیک سیاست‌های رسمی را در نظر گرفته بود. زنان طرفدار حکومت مجری سیاست‌های بیرون راندن زنان دیگر از محیط‌های کار و آموزش شدند و این امر به عنوان وظیفه مذهبی‌شان از سوی حکومت ترویج می‌شد. بیشترین سواستفاده از زنان به عنوان مبلغین ایدئولوژیک در این دوره صورت گرفت.

از سال ۶۸ تا ۶۸

پس از جنگ مخالفت‌هایی که با روایت رسمی از نقش زن در بین زنان درون و بیرون از پرده بیرون افتادند. پس از حضور چندساله زنان سنتی در جامعه، آنها تضییع حقوقشان برایشان ملموس شد. نظراتی مبنی بر بازخوانی و بازبینی نقش زن در دین و روایت‌های گوناگون از آن مورد توجه قرار گرفت، با تکیه بر این روایت‌ها، روایت رسمی به چالش کشیده شد. این مسئله بازتاب بیرونی یافت و به شکل

نگاهی به وضعیت زنان موانع برابری و راه کارها

انتشار نشریات و نظرات متفاوت بروز پیدا کرد.

پس از ۷۶

در رابطه با مسائل زنان این دوره پر فراز و نشیب بوده است، در دوره اول در سایه فضای جدید که بوجود آمده بود، مدافعین حقوق زنان از طیف‌های مختلف به طرح وسیع مشکلات زنان و راهجویی‌ها پرداختند. این حرکت از پشتیبانی رهبران اصلاح‌طلب حکومتی، که متشکل از مردان بود، برخوردار نشد. در بین رهبران و افراد موثر در تعیین سیاست‌ها توافق کامل در مورد عدم اولویت مسأله زنان وجود داشت از این رو پس از شروع فشار بر مطبوعات، روند مبارزه به رکود گرایید. دو طرحی که در روزهای آخر مجلس پنجم توسط نیروهای محافظه کار تصویب شد و همچنین صحبت‌ها و تهدیدهای خامنه‌ای نشان داد که نیروهای محافظه کار به هیچ‌وجه قصد عقب‌نشینی در این زمینه را ندارند. در انتخابات مجلس ششم علیرغم آنکه همه نیروهای سیاسی قادر به شرکت در امر انتخابات سعی در جلب آرای زنان داشتند، ولی موضوع معرفی کاندیدای زن برای این نیروها اهمیت نداشت. نیروهای اصلاح‌طلب مانند نیروهای محافظه کار به این امر که زنان صرفاً در نقش پشت جبهه آنان باشند، علاقه نشان می‌دهند. چند لایحه محدودی که در مجلس ششم با پافشاری برخی نمایندگان زن در مورد بهبود وضعیت زنان ارائه شد، با مخالفت جدی شورای نگهبان مواجه شد. حرکت نمایندگان زن در خود جبهه دوم خرداد نیز از حمایت کافی برخوردار نشد. بسیاری از اصلاح‌طلبان حکومتی معتقدند که زمان طرح مسائلی که ایجاد حساسیت می‌کند، نیست. عدم حضور چهره‌های زن در کابینه دوم خاتمی نشان دیگری از توافق عمومی آنها بر سر مسکوت ماندن مسئله زنان دارد.

موانع از بین رفتن فرودستی زنان در جامعه

موانع حقوقی

یکی از موانع مهم در این راه موانع حقوقی است. در اصل قانون اساسی آمده است: «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی و نظامی و سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلام باشد، و تشخیص تطبیق قوانین بر اسلام بر عهده ققاهای شورای نگهبان است...» مقدمه قانون اساسی «باز یافتن وظیفه خلیفه و پر ارج مادری برای زنان، را از وظایف دولت دانسته است. در قانون اساسی از مساوی بودن زن و مرد در مقابل قانون صحبت شده است ولی هیچگاه گفته نشده است که این قوانین باید برای زنان و مردان یکسان باشند. قانون اساسی زن را موجودی وابسته و غیرمستقل و تحت حمایت مرد می‌شناسد. از این رو قوانین موضوعی که ملهم از قانون اساسی است، نمی‌تواند برابری زن و مرد را تأمین کند. این نابرابری در قوانین از جمله در قوانین خانواده و حضانت و ولایت فرزند، حق طلاق، حق مسافرت، حق انتخاب محل زندگی، حق کار و ... بازتاب داشته است.

موانع فرهنگی

در دو دهه اخیر فرهنگ در مسند حکومت، زن را به عنوان موجود درجه دوم که وظیفه ارضای امیال مردانه را دارد، نگاه میکرد، این فرهنگ با وجود آنکه همه ابزار تبلیغی را که در انحصار او بود، به کار گرفت، در تحمیل الگوی دلخواه شکست خورد. علیرغم شکست الگو، این فرهنگ ضربات جبران‌ناپذیری بر روح و روان میلیونها زن در کشور ما وارد کرده است.

غیر از فرهنگ نشسته در مسند حکومت، سنت‌های سخت جان جامعه که در خدمت نظام مردسالاری هستند، موانع مهمی در سر راه برابری زنان در کشورمان هستند. سنت‌هایی که بطور مثال صبوری و فداکاری زنان را ارج می‌نهند و آنها را از خود گذشته برای فرزندان و خانواده می‌خواهند، سوختن و ساختن راستایش می‌کنند، مطیع بودن و سر به زیر بودن را فضیلت می‌شمارند، موانعی در راه رهایی زن ایرانی هستند. این سنت‌ها در دورافتاده‌ترین نقاط روستایی تا قلب شهرهای بزرگ به اشکال گوناگون فرمانروایی می‌کنند.

موانع اقتصادی و اشتغال

هر کجا که زنان توانستند بر وابستگی اقتصادی که عمدتاً وابستگی اقتصادی به مردان خانواده است، غلبه کنند، قدمی در جهت اتکا به

نفس و مقابله با تحمیلات چه در خانواده و چه در سطح جامعه برداشتند. به دلیل وضعیت نابسامان اقتصادی امکان اشتغال زنان براهتی فراهم نیست. به دلیل روند بسته شدن واحدهای تولیدی زنان کارگر بسیاری اخراج شدند. جریان داشتن شریان‌های اقتصادی در فضاهای مردانه بازار و تجارت، غلبه روابط و فرهنگ مردانه بر رده‌های بالایی و میانی صنایع، زنان را از مشارکت اقتصادی در این زمینه‌ها باز می‌دارد. امکان اشتغال در رده‌های پایینی خدمات اداری نیز ظرفیت محدودی دارد. خدمات آموزشی و پزشکی تنها جاهایی هستند که زنان امکان دارند در رده‌های غیرتحتانی فعالیت کنند. واحدهای کوچک تولیدی و خدماتی نیز از طرف زنان در این مدت ایجاد شده‌اند. درصد اشتغال زنان با در نظر گرفتن اشتغال در صنایع کشاورزی و دستی اکنون کمتر از ۱۲ درصد کل اشتغال است و این در حالی است که بیش از ۵۰ درصد دانشجویان کشور را دختران تشکیل می‌دهند. ۷۲ درصد دانشجویان علوم انسانی و ۴۵ درصد دانشجویان بهداشت و علوم پزشکی و همچنین تربیت معلم را زنان تشکیل می‌دهند. با توجه به اینکه در اینگونه رشته‌ها کارفرمای اصلی دولت است، و با توجه به درصد ایجاد اشتغال توسط دولت، چشم‌انداز تغییر جدی در زمینه اشتغال و دستیابی به استقلال اقتصادی بچشم نمی‌خورد.

تشکل‌یابی

تاکنون تشکل‌های واقعی که رفع نابرابری زنان را در دستور داشته باشند، امکان و اجازه فعالیت نیافته‌اند. تشکل‌های بسیاری توسط زنان بوجود آمده‌اند مانند انجمن‌های دفاع از حقوق کودک، مبارزه با آلودگی محیط زیست، دفاع از دختران جوان، حمایت از سالمندان، مبارزه با سرطان و غیره. این تشکل‌ها پاسخی به نیاز به خدمات و مشارکت اجتماعی بوده، اما بطور خالص حقوق زنان را در دستور ندارند. تشکل‌های مستقل زنان، تشکل‌هایی هستند غیر وابسته، که در راه رهایی زنان مبارزه می‌کنند. این تشکل‌ها متنوع هستند و بر اساس تمایل و جهت‌گیری پایه ریزان آنها با هدف کلی مبارزه برای برابری، مرکز ثقل و مضامین حرکت خود را تعیین می‌کنند. این مضامین رنگارنگ هستند مانند مبارزه علیه خشونت بر زنان، برای ایجاد فرصت‌های شغلی برابر، برای تغییرات در قوانین موضوعی و دهها موضوع دیگر و یا ترکیبی از آنها.

از آنجا که ادبیات زنان بجنوبی جایگزین تشکل‌های زنان شده است، نگاهی به این مطلب‌ها می‌اندازیم:

« مطالب مخصوص زنان در روزنامه‌های اجتماعی مانند رسالت، نشریه صبح، ... در این مطالب تلاش می‌شود که، فساد، موجود در غرب نمایانده شود، وظیفه مادری تقدیس شود و عوامل تهاجم فرهنگی افشا شوند.

« نشریاتی مانند پیام زن، که در آنها اهداف گفته شده در قسمت اول با زبان نرمتری بیان می‌شوند و سعی می‌شود با درج مصاحبه‌هایی با ایتاله‌ها، فرودستی زنان مستدل و با کمک شعر و داستان فرهنگ فرودستی نهادینه شود.

« نشریاتی مانند پیام هاجر، که سعی می‌کنند روایت‌های معتدل‌تر از اسلام ارائه دهند و از آن در جهت متعادل‌تر کردن وضعیت زنان بهره گیرند. وزن مسائل غیراختصاصی حقوق زنان در این نشریه بالاست.

« مجله زنان: این مجله تبلیغی از نواندیشی دینی و در پیچه نیم‌بازی بر اندیشه‌های دیگر گونه در مسئله زنان از طریق ترجمه و درج برخی مطالب اجتماعی با مضمون انتقادی از وضعیت زنان در جامعه است و در آغاز انتشار خود تا سدهت‌ها صدای جسیددی بود. دست‌اندرکاران آن که از نواندیشان دینی بودند، توانستند همکاری‌هایی را با برخی فعالین حقوق زن با اندیشه‌های دیگر در چارچوب قابل پذیرش خود سامان دهند. پس از دوم خرداد این نشریه عمدتاً در چارچوب مورد قبول اصلاح‌طلبان حکومتی ماند؛ گویا که اوج پروازش را کرده باشد. پس از فشار بر نشریات و بستن بسیاری از آنها این نشریه نیز سیاست خود را بر آن قرار داده است که به مسائل کمتر حساسیت برانگیز توجه کند. سیاست این نشریه پس از کنفرانس برلین که فاصله‌گیری و عدم دفاع از فعالین حقوق زن که زیر فشار بودند، طیف مشخصی از نویسندگان را از اطراف آن پراکنده کرد.

« جنس دوم: نشریه جنس دوم که جوانترین

جنبش زنان و بخش‌های مختلف آن

جنبش روشنفکری زنان

زنان روشنفکر نقش مهمی در بی‌اعتبار کردن الگوهای تحمیلی و به شکست کشاندن آن داشتند. ادبیات داستانی و هنرهای دیگر از جمله شعر و نقاشی و فیلم، عرصه‌هایی مانند تحقیق و ترجمه، این واقعیت را که بسیاری از زنان کشور چارچوب تعیین شده رسمی را برای حضور اجتماعی بر نمی‌تابند، بخوبی نمایانند.

دختران جوان

دختران جوان و خواسته‌های آنها از مسایل مهم دیگر است. جوانان و دختران جوان امروز به اشکال مختلف برای برخورداری بودن از حقوق فردی و حق شادمان بودن مبارزه می‌کنند. استفاده از رنگها و شکل‌های متنوع لباس، حق ورزش کردن، حق رابطه آزادانه با جنس مخالف، مقابله با محدودیت‌های تحمیلی در حق معاشرت و حق حضور شادمانه و آزادانه در جامعه مضامین این مبارزه را تشکیل می‌دهند. محدودیت‌ها در این زمینه به وضعیت سیاسی روز و محل زندگی بستگی دارد و پایدار نیست. جنگ و گریز در این زمینه تاکنون به عقب نشینی‌هایی از سوی تحمیل‌گران انجامیده است. از مهمترین مشکلات این قشر عدم چشم انداز روشن برای آینده است. بیکاری وسیع و عدم تأمین مالی حتی در صورت تحصیلات عالی و وابسته ماندن به خانواده‌ای که خود نیز وضعیت مناسبی ندارد، فشارهای روانی زیادی را به آنها تحمیل می‌کند.

زنان کارگر و زحمتکش

بدلیل بسته شدن برخی از مراکز صنعتی و تولیدی زنان کارگر بسیاری از کار اخراج شده‌اند. بسیاری از زنان کارگر در محیط‌های کوچک تولیدی به کار اشتغال دارند. عدم اجرای قانون کار در این مراکز و حقوق پایین و شرایط نامناسب کار و ترس از بیکاری فشار بسیاری بر آنان وارد می‌کند. این طیف در مقابل قوانین ناعادلانه از جمله قانون خانواده از امکانات دفاعی کمتری برخوردار است. به دلایل مختلف از جمله عدم امکان تشکل فعلانی توان از جنبش زنان کارگر، صحبت کرد.

زنان و مقابله با زن ستمی

در دهه گذشته زنان در مقابل فشارها عملاً شیوه‌های متنوعی را برای حفاظت از حقوق خود بکار برده‌اند. اکثر آنها بدین ترتیب از پذیرفتن نقش قربانی امتناع کرده و دست به ابتکاراتی زده‌اند که تا حد زیادی رواج نیز یافته‌است. از جمله می‌توان از تنظیم قراردادهای مشخص در سر عقد، برای مقابله با قوانین در زمینه وظایف زن و شوهر در مقابل یکدیگر، که بشدت ضدزن است، یا تشکیل تعاونی‌های همیاری زنان در موقع مشکلات مالی، ایجاد محفل‌های موضوعی و ... نام برد.

حضور وسیع و بالنده در عرصه‌های فکری

حضور وسیع زنان در دانشگاهها و در عرصه‌های تحقیق و تدریس و هنر و ادبیات و تلاش برای راهیابی به عرصه‌های متنوع اشتغال، مشارکت در چالش‌های فکری در جامعه، اکنون پستوانه عظیمی را برای جنبش زنان فراهم آورده است، که با باز شدن کمترین فضای سیاسی، شکوفندگی آن آشکار خواهد شد. بالندگی و پابرجا ماندن هر نیروی سیاسی بستگی به شیوه برخورد آن به این نیروی جامعه دارد.

زنان و توسعه سیاسی

می‌توان گفت که زنان از ذینفع ترین اقشار در ایران در مسئله توسعه سیاسی هستند. پویایی و تحرک و واقعی بودن روند اصلاحات به آن بستگی دارد که تا چه حد پیگیری مطالبات زنان را در دستور قرار دهد. قدم‌هایی که تاکنون در جهت تغییر وضعیت حقوقی زنان برداشته شده، با مقاومت شدید محافظه کاران، که سلطه بر زنان بنیاد فکری‌شان

را تشکیل می‌دهد، به بن بست رسیده‌اند. اصلاح‌طلبان حکومتی حرکت محسوسی در بهبود وضعیت حقوقی زنان نداشته‌اند. آنها از مطرح کردن مشکلات زنان ابا دارند. حضور وزیران زن در کابینه دوم خاتمی می‌توانست در خدمت تغییرات مثبت برای زنان در جامعه و بنحوی گامی در جهت مقابله با فرهنگ ضدزن باشد ولی خاتمی ترجیح داد که به این عرصه وارد نشود. اصلاح‌طلبان حکومتی هنوز در مسئله زن وارد جدل فکری با بنیادهای فکری خود که توجیه گر فرودستی زنان است، نشده‌اند. به علاوه نه تنها روشنفکران مذهبی بلکه دیگر مردان روشنفکر جامعه نیز حساسیت لازم را به رفع موانع نابرابری زنان نشان نمی‌دهند.

در سطح عمومی و در جامعه ۲۲ سال ترویج فرهنگی که حامی اعمال خشونت به اشکال مختلف از جمله خشونت روانی بر زنان است، اعمال این خشونت‌ها را گام در حد نرم عمومی جامعه اشاعه داده است. برخی از اقشار در ادامه این وضعیت فرهنگی بی‌نفع نیستند. از جمله مردانی که در محیط‌های کاری عملاً بدلیل عدم دادن مسئولیت‌ها و مدیریت‌ها به زنان رقبای کمتری داشته و از شانس بیشتری برخوردارند، یا وضعیت برتری را که مردان در خانواده بدلیل قانون ناعادلانه موجود از آن بهره می‌برند. زنان در وسیع‌ترین شکل خواستار تغییرات در وضعیت خود هستند. این تغییرات شامل تحول در وضعیت حقوقی، برسمیت شناختن حقوق فردی در زمینه‌های مختلف، ترویج فرهنگ انسان برابر و در جهت آن طبیعتاً مقابله با سنت‌های ارتجاعی جامعه هستند.

سیاست‌ها و وظایف ما

سیاست‌های ما در عرصه مسائل زنان باید مبتنی بر راهکارهایی در جهت غلبه بر موانع برابری باشد. عمده این موانع حقوقی، فرهنگی، عدم استقلال اقتصادی زنان و عدم تشکل‌های مستقل می‌باشند.

تجهیز به ایده‌های نو

ما معتقد هستیم که برای مبارزه در این عرصه‌ها قبل از هر چیز تجهیز به ایده‌های نو، نقش تعیین‌کننده دارد. از این رو ما ضمن ارج‌گذاری به تلاش کسانی که راهجویی برای چگونگی دست‌یابی به برابری کامل زن و مرد را به عرصه چالش‌های فکری تبدیل کرده‌اند، به سهم خود تلاش در این زمینه و هم‌چنین معرفی افکار و حرکات نوین در جنبش زنان را از وظایف خود میدانیم.

مشارکت سیاسی

برای دست‌یابی زنان کشورمان به حقوق خود، حضور و نقش آنها در رده‌های مختلف سیاسی اهمیت تعیین‌کننده دارد. ما خواهان آن هستیم که مشارکت سیاسی زنان در عرصه‌های مختلف تأمین‌شده و به افکار عقب‌مانده‌ای که گاه با تهدید مانع این کار می‌شوند، تمکین نشود.

رفع موانع حقوقی فرودستی زنان:

قوانین کشور بر اساس نابرابری دو جنس و فرودستی زنان تنظیم شده است. هر تغییر مثبتی در قوانین بر بهبود وضعیت زنان تأثیر دارد. ما معتقدیم استوار شدن قوانین بر مبنای عرفی شرط لازم، و البته نه کافی، برای رهایی زنان است. ما ضمن مشارکت در و حمایت از هرگونه تلاش در راه بهبود وضعیت حقوقی زنان و تغییر قوانین نابرابر موجود، به ترویج همه جانبه مبنای حقوقی برابری زنان می‌پردازیم.

مبارزه با فرهنگ سلطه‌گر و سلطه‌پذیری:

ما با تمام اشکال متنوع فرهنگی که تحت عناوین گوناگون و گاه ظاهراً مصلحانه سلطه‌گری یک جنس و سلطه‌پذیری جنس دیگر را ترویج می‌کند، مبارزه می‌کنیم و برای جایگزینی عناصر نوین در عرف و عادات بجای عناصر ارتجاعی تحمیل‌کننده روابط نابرابر تلاش می‌کنیم. قدرت سیاسی حاکم که بر بنیاد تفوق جنسی بنا شده است، در این مدت سعی کرده‌است که از تقدس مذهبی برای توجیه نابرابری بهره گیرد. افشای این رفتار و ترویج ایده احترام به هویت انسانی و فردی در راستای مبارزه فرهنگی است.

تشکل‌های زنان:

از مهمترین ابزار بهبودی وضعیت زنان ایجاد تشکل‌های مستقل زنان است که فارغ از وابستگی‌های دولتی و سیاسی و محدودیت‌های ناشی از آن به مبارزه برای حقوق برابر بپردازند. این تشکل‌ها نیروی اجتماعی مهم برای اعمال فشار به دولت، نیروهای سیاسی و بسیج‌گر زنان می‌باشند. ایجاد و تقویت تشکل‌های مستقل زنان

مقاومت مدنی:

تشویق و سازماندهی مقاومت در مقابل هنجارهای تحمیلی و کاربرد اشکال مختلف مقاومت مدنی در راستای شکستن خط قرمزها و واداشتن تحمیل‌کنندگان این هنجارها به عقب‌نشینی بخش موثر و گسترده مبارزه برای رهایی زنان است.

گفتگو با بهزاد کریمی و مجید عبدالرحیم پور

نشریه آرش به مناسبت انتشار کتاب «شورشیان آرمانخواه» یا ناکامی چپ در ایران نوشته مازیار بهروز و «خانه دایی یوسف» نوشته اتابک فتح‌اللهزاده با رفقا بهزاد کریمی و قربانعلی عبدالرحیم پور (مجید) در ارتباط با کتاب اول و با رفیق فرخ نگهدار در ارتباط با کتاب دوم گفتگو کرده است. نشریه کار برای روشن شدن برخی مسائل مطروحه در این کتابها، این گفتگوها را به نقل از نشریه آرش درج می‌نماید. در این شماره گفتگو با رفقا بهزاد کریمی و مجید عبدالرحیم پور نقل می‌شود و در شماره بعدی گفتگو با رفیق فرخ نگهدار این گفتگوها توسط آقای پرویز قلیچ‌خانی انجام گرفته است.

● سؤال:

از این که دعوت ما را برای گفتگو و درباری کتاب «شورشیان آرمانخواه» یا «ناکامی چپ در ایران» پذیرفتید، سپاسگزارم. این کتاب نوشته مازیار بهروز است که توسط مهدی پرتوی - عضو کمیته مرکزی و مسئول سازمان مخفی افسران نظامی حزب توده ایران - ترجمه و توسط انتشارات ققنوس تهران منتشر شده است. سازمان فدایی است، ما بر آن شدیم تا نظرات شما - که از رهبران سازمان فدائیان (اکثریت) هستیم - را در مورد این کتاب جویا شویم. اولین سئوال این است که نگاه عمومی شما به این کتاب چیست؟ هم در زمینه اطلاعاتی که کتاب عرضه می‌کند و هم در مورد تحلیل‌هایی که می‌دهد! آیا از این اطلاعات و تحلیل‌هایی که کتاب ارائه داده، می‌توان ناکامی چپ را نتیجه گرفت؟

● عبدالرحیم پور

با تشکر از شما من وقتی این کتاب را مطالعه کردم، به این نتیجه رسیدم که آقای مازیار بهروز، برای تهیه این کتاب زحمت زیادی کشیده، به اسناد زیادی هم مراجعه کرده و در یک کلام، کار نسبتاً وسیعی انجام داده است. خودش نوشته است که جنبش چپ را از سال ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۶۲ مورد بررسی قرار داده است و این کار زحمت زیادی می‌طلبد. با این که به گفته خود در جستجوی عللی بوده تا فروپاشی چپ را از آن نتیجه بگیرد! متأسفانه در این کار هم نگاه نشده است.

اما در یک نگاه عمومی می‌توانم بگویم که نویسنده به رغم پژوهش‌هایش، از جایگاه فکری معینی که از آن جایگاه بتوان جنبش چپ ایران را به لحاظ ذهنی و عینی مورد بررسی قرار داد، برخوردار نیست. به عنوان مثال در چند جای کتاب از «سقوط»، «شکست قطعی»، و «فرورودن» مارکسیسم سخن گفته است اما از اذعان به ضرورت بررسی و نقد مارکسیسم به عنوان بخشی از دلایل، ایا دارد. نویسنده علل شکست مارکسیسم را یک بار در ناتوانی خود مارکسیست و بار دیگر در ناتوانی مارکسیست‌ها می‌داند. وی یک بار می‌نویسد: «... شکست مارکسیسم در ایران نه بواسطه بی‌بحران ایدئولوژیکی که کمونیسم بین‌المللی را در کام خود فروبرد، بلکه ناشی از ناتوانی آن در درک و پذیرش بیهوشی‌شناسی دورنی انقلاب ۱۳۵۷ در ایران بود». بار دیگر می‌نویسد «شکست مارکسیسم در ایران بواسطه فروپاشی سرچشمه ایدئولوژیکی آن نبود. علل شکست را باید در ناتوانی مارکسیست‌ها در درک و سازگاری با پوش‌های دورنی جامعه ایران جستجو کرد». در عین حال در توضیح علل ناکامی چپ می‌نویسد «عوامل آندیسه مارکسیستی» در ناکامی چپ در رسیدن به قدرت، امری ثانوی است. موضوع دیگری که مایلم اشاره کنم این است که پژوهشگر ما کوشش می‌کند جنبش ایران را صرفاً با برجسته‌کردن نکات منفی آن، تفسیر و تویل کرده و آن را فروروده نشان دهد غافل از این که جنبش چپ ایران، جنبشی زنده، سیال و پیچیده‌ای است که تا حد تفسیرها و تویل‌های مطلقاً مثبت و یا مطلقاً منفی قابل تقلیل نیست. پژوهشگر ما کوشش نمی‌کند که در برخی از احکام قاطع خود، جای تردیدی بگذارد. گاهی به فاکت‌هایی متوسل می‌شود که آشکارا غیرواقعی است. او در کار پژوهش خود، خود را بی‌نیاز از مراجعه به کسانی می‌داند که موضوع پژوهش وی هستند. تردیدی به خود راه نمی‌دهد که مبدا خطایی در احکام خود داشته باشد.

ایشان در ابتدای کتاب می‌نویسد: «این کتاب کوششی است در راستای ترسیم بخشی از تاریخ قرنی که گذشت. تاریخ و عمل‌کرد جنبش چپ در ایران بخش مهمی از تاریخ و قرن بیستم کشور ما بود. بدون شک شناخت عینی و علمی از این بخش از گذشته ایران در شناخت ما از تاریخ ایران در قرنی که گذشت، تأثیر مهمی خواهد داشت». من وقتی که این مطلب را در آغاز کتاب خواندم، منتظر این بودم که کتاب واقعاً به شیوه علمی و عینی، نکات مثبت و منفی جنبش چپ ایران را نشان بدهد! ولی هر

چه بیشتر خواندم متأسفانه به این نتیجه رسیدم که این کتاب کوششی است یک سو به و مطلق‌گرایانه در باره تاریخ سه نسل از ایرانیان.

ایشان کوشش می‌کند علل ناکامی چپ ایران را با توجه به ویژگی‌های جامعه و چپ ایران، مورد پژوهش قرار دهند و برای این کار مجموعه‌ای از عوامل عمومی و خاص و ساختاری را بیان می‌کند. آقای مازیار بهروز، «دچار شدن به الگوی ضد امپریالیستی» و «اعتقاد به وابسته بودن رژیم شاه به امپریالیسم» و این که آیا وابستگی از ویژگی‌های نظام سرمایه‌داری ایران است»، «روایت خاص ایرانی از تئوری توطئه»، «نیود مدارا و تحمل»، «رقابت‌های جناحی» را از عوامل عمومی ناکامی و فرورودن جنبش چپ ایران می‌شمارد اگر این عوامل به دقت مورد بررسی قرار گیرد مترجم می‌شود که همین روحانیت و نیروی مذهبی که «کامیاب» شدند، بیش از همه نیروهای سیاسی کشور به «تئوری توطئه» و «نیود تحمل و مدارا» و رقابت‌های جناحی آغشته بودند. اگر نیروی چپ و دیگر نیروهای مدرن جامعه به افکار و روش‌های نامبرده آلوده بودند ساختار فکری نیروهای «کامیاب» اساساً بر تئوری توطئه و عدم مدارا و تحمل... استوار بوده است. آن‌ها هنوز هم بر این منوال کشور را می‌چرخاند. آیا این مجموعه که جزو عوامل ناکامی جنبش چپ ایران شناخته شده است، جزو عوامل کامیابی روحانیت و نیروهای مذهبی بوده است؟ پژوهشگر ما! «مانع زبانی» را از عوامل عمومی ناکامی چپ ایران می‌شناسد. البته این مشکل به قول خود نویسنده شامل تمام اقشار تحصیل‌کرده جامعه می‌شود. این واقعه دارد که زبان جامعه ما، عمدتاً دینی - سنتی بود. فکر و فرهنگ جدید هنوز نتوانسته بود به وجه غالب بدل شود. نگرش اصلی جامعه ایران به انسان و مسائل زندگی و جامعه، نگرش فلسفی، عقلی و علمی و انتقادی نبود بلکه، دینی، غیر عقلانی و غیر علمی بود. این نگرش در برابر هرگونه تغییر و تحول جدید و مدرن مقاومت می‌کرد. و نیروهای مدرن نظیر نیروهای ملی و چپ، نمی‌توانستند به خاطر «کامیابی»، افکار و روش‌ها و سیاست‌های خود را تا حد کس و زبان دینی - سنتی فروبگذارند. زبان هر کس و هر جریانی، نشان می‌دهد که چه دنیا و جامعه‌ای را می‌خواهد. ما خواهان جامعه سنتی و حکومت دینی نبودیم و به خاطر همین نمی‌توانستیم زبان روحانیون را برگزینیم و روشنفکران ایرانی به درستی زبان عامیانه و سطحی مانور را به سخره می‌گرفتند. این نشانه سطح رشد روشنفکران جامعه ما است.

نویسنده کتاب همین‌طور موضوع رابطه‌ی چپ ایران با اتحاد جماهیر شوروی یا چین را از عوامل خاص ناکامی مطرح می‌کند! این مورد هم چندان خاص نیست. همه‌ی چپ‌های جهان، از مقطع سال ۱۹۱۷ تا همین اواخر در یک پیوند ایدئولوژیکی با هم قرار داشته‌اند. احزاب کمونیست هم متأثر از یک دیگر و به خصوص متأثر از اتحاد جماهیر شوروی بودند. در این مورد هم وقتی به برخورد نویسنده‌ی کتاب نگاه می‌کنیم متوجه می‌شویم که در کلیات مانده و به هدفش نزدیک نشده است. آقای مازیار خودش می‌نویسد: «هدف پژوهش یافتن عللی است که جنبش چپ ایران را ناکام گذاشت در حالی که جنبش‌های دیگر با تعلقات ایدئولوژیکی مشابه در کشورهای دیگر به پیروزی رسیدند».

● س: آیا منظورتان این است که نویسنده عوامل عمومی را به جای عوامل خاص چپ ایران مطرح کرده است؟ اگر کتاب موافق نشده است اهداف نویسنده را برساند! پس چرا نویسنده این روش را انتخاب کرده است؟ آیا برای این انتخاب دلیل خاصی داشته است؟

● عبدالرحیم پور

همان‌طور که در اول صحبت گفتم نویسنده‌ی کتاب هنوز نمی‌داند در جامعه‌ی ایران چه اتفاقی افتاده و چه اتفاقی دارد می‌افتد. ایشان نتوانسته است تحلیل مشخص و یک پژوهش تحلیل واقعاً دیالکتیکی بر روندهای عینی و تحولات فکری، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی

جامعه‌ی ایران در یک فرآیند تاریخی ارائه دهد. از آنجایی که نویسنده نمی‌داند کجا ایستاده است، دچار کلی‌گویی‌ها و آشفته‌گویی‌های فراوان شده است. در آنجایی هم که به نقاط مثبت نیروهای چپ اشاره می‌کند، به تناقض‌گویی می‌افتد. مثلاً در رابطه سازمان فدائیان خلق، از یک طرف از بیژن جزینی و مسعود احمدزاده، به عنوان افرادی برجسته و خلاق و ضد استالینیست و دموکرات بی‌نهایت تعریف می‌کند، از طرف دیگر جنبش فدایی را به عنوان یک نیروی استالینیست و غیردموکرات از ریشه می‌زند. وارد این مقوله نمی‌شود که مارکسیسم در این روند چه اشکالاتی داشته است و از طرف دیگر می‌گوید: مارکسیسم سقوط کرد و فرورود. این تناقض‌ها نشان‌دهنده‌ی بحران فکری حاکم بر کتاب است. این بحران فکری به نویسنده اجازه نمی‌دهد برخوردی واقعاً پژوهشگرانه داشته باشد. به بیانی می‌شود گفت که این کتاب، شورشی است بر علیه چپ ایران، نویسنده اهمیت کارش را تا حد برخورد شورشگرانه علیه جریانی که صد سال قدمت دارد و در عرصه‌ی پیشرفت جامعه‌ی ایران نقش بسیار مهمی ایفا کرده، تنزل داده است. نویسنده نمی‌بیند که در نبرد سنگینی که در صد سال گذشته مابین سنت و مدرنیته در جامعه‌ی ایران جریان داشته، فاکت‌های مشخص و معینی از نقش مثبت چپ ایران وجود دارد. نویسنده به این فاکت‌ها اشاره‌ای نمی‌کند؛ اما در مورد جنبه‌های منفی جنبش چپ، فاکت‌های بسیار زیادی رو می‌کند. همانجایی هم که می‌خواهد از نقش مثبت چپ، در نبرد بین سنت و مدرنیته صحبت کند، فقط به یک جمله کلی بسنده می‌کند: «با این که مارکسیست‌های ایرانی سرانجام از نظر سیاسی شکست خوردند اما موفق شدند بسیاری از نظرات جدیدی را به صحنه‌ی اجتماعی و حتی نهضت اسلامی وارد کنند».

با مثلاً وقتی از سازمان فدائیان و تأثیر جنبش چریکی ایران صحبت می‌کند، می‌گوید: «البته جنبش چریکی تأثیرات مثبتی هم داشت!» حال ببینیم تأثیرات مثبت از نظر ایشان چیست؟! «جلب روشنفکران تندرو!» یعنی حتی آنجایی هم که می‌خواهد از تأثیر مثبت جنبش چپ ایران سخن بگوید، از واژه‌هایی با بار منفی استفاده می‌کند. یعنی واژه‌هایی که باز هم بر علیه جنبش چپ است. ● س: آقای کریمی، نظر شما درباره‌ی کتاب آقای مازیار بهروز چیست؟ آیا این کتاب به عنوان یک کار پژوهشی و تحقیقی و یا به عنوان یک کار گزارشی در مورد یک دوره از تاریخ جنبش چپ ما! به هدف خود رسیده است؟

● بهزاد کریمی

اجازه می‌خواهم ابتدا حساسیت شما نسبت به مواجهه‌های تاریخی با جنبش چپ، و از جمله همین کتاب مورد بحث‌مان را ارجح نهم زیرا بر متن چنین حساسیت‌هایی است که احساس مسئولیت برای بازکردن و بازشدن زبان بازپژگان هنوز زنده‌ی روزگار گذشته پدید می‌آید و شما، چنین مسئولیتی را به نمایش گذاشته‌اید. ما به چنین احساس مسئولیت‌هایی نیاز داریم. دوم این که جا دارد از آقای مازیار بهروز که جرات کرده است تا به گفته خودش حفره‌هایی را که تاکنون از دید محققان و مورخان خالی مانده، پر کند، (ص ۳۱ کتاب) تشکر کرد. من چنین جسارت‌هایی را دوست دارم. این اقدام آقای بهروز، در نقش خود ارزشمند و برای بسیاری می‌تواند انگیزاننده باشد. در تالیف این کتاب به علاوه وقت و زحمت بسیاری صرف شده و منابع ارجاعات نویسنده ذکر شده است و لذا حاصل کار، می‌تواند به پژوهشگران آتی در بررسی تاریخ چپ ایران یاری رساند.

و اما در پاسخ مشخص به پرسش شما؛ ببینید! نویسنده در مقدمه طرح می‌کند که این کتاب دو وجه دارد: یک وجه آن گزارشی است، و وجه دیگرش هم، تحلیلی است. آن چه که بر چپ ایران گذشته و هم‌چنین دلایل ناکامی و شکست جنبش چپ این دو وجه را بررسی کنیم. نویسنده به گفته خودش هنگام انقلاب نوزده ساله بوده است. استنباط هم می‌شود که خیلی زود از مرکز و میدان پراتیک سیاسی -

اجتماعی بعد از انقلاب دور شده و بر بستر ادامه‌ی تحصیل در آمریکا، به برخورد آکادمیک با آن مسایل نشست است. ایشان در طی سال‌هایی که دانش اجتماعی و احتمالاً متد تاریخی‌نگاری را آموخته و آن هم در محیط‌های آکادمیک، به عنوان یک محقق باید بدانند که مسئولیت سنگینی در امر گزارش‌دهی برعهده دارد. گزارش باید که هر چه کامل‌تر و دقیق‌تر باشد و محقق اجتماعی، دست‌کم در مرحله‌ی گزارش‌دهی باید حتی‌المقدور «بی‌طرف» باشد. در مرحله‌ی تحلیلی داده‌ها، این حق مورخ و محقق است که به تفسیر و تحلیل بپردازد و رویدادها را از زاویه دید خود بررسی کرده و روی آن‌ها قضاوت کند. اما در مرحله‌ی گزارش‌دهی از وقایع، یکطرفه‌ی داعیه‌ی تحقیقی دارد مجاز نیست در بخش گزارش‌دهی به سانسو، قیچی کردن و بایکوت متوسل شود. متأسفانه وجه گزارشی این کتاب با واقعیت، فاصله‌ی زیادی دارد و از نقض داده‌ها رنج می‌برد.

ایشان هر چه به گذشته‌ی دورتر مراجعه می‌کند، ارجاعاتش به کتب و متون البته بیشتر است - و این پذیرفتنی است زیرا که از دوره‌های تاریخی گذشته «خاطرات» بیشتری در دست است - اما هر چه نزدیک‌تر می‌آید، گزارش‌ها و تحلیل‌هایش بیشتر جنبه‌ی شفا‌ی و دست بالا نقل قول‌ها از دیگران را به خود می‌گیرد و همین جاست که یک سؤال جدی مطرح می‌شود: اگر ایشان به مثابه یک تاریخ‌نگار با جنبش چپ برخورد کرده، به کدام دلیل (شاید علایق سیاسی ویژه‌اش؟) خود را در دایره‌ی محدود قرار داده است؟ مسلماً این

علایق سیاسی ویژه‌ی است که ارجاعات آقای مازیار بهروز را به دایره‌ی خاص محدود کرده است، دایره‌ای که سکتاریسم و عمدتاً همفکران و حداکثر تعدادی از فعالان دیروز چپ تشکیل می‌دهد. ایشان که خواسته‌اند به سازمان فدائیان بعد از انقلاب بپردازند، درست در مرحله‌ی جمع‌آوری داده‌ها به جناح‌ها و شاخه‌هایی که از اکثریت سازمان فاصله گرفتند، مراجعه می‌کند، با آن‌ها صحبت کرده و سئوال‌اتش را با آنان در میان می‌گذارد اما حتی یک مورد از مراجعه به مسئولان سازمان فدائیان اکثریت را سازمان نمی‌دهد. حال آن که امکانات کافی و سهل برای این کار داشته است. آنچه در این پژوهش مطلقاً غایب است، عدم مراجعه به فدائیان اکثریت است و همین‌طور به آن بخش از رفقای ما، که در ۱۶ آذر سال ۶۰ از هم دیگر فاصله گرفتیم. عدم مراجعه به مسئولان حزب توده و سازمان کارگران انقلابی (راه کارگر) اتخاذ این شیوه، جای پرسشی جدی باقی می‌گذارد و طبعاً هم از ارزش کتاب می‌کاهد. فکر می‌کنم که بخشی از تناقضات کتاب در مرحله‌ی تحلیل و تفسیر داده‌ها، متأثر از اشکالات در وجه گزارشی آن و ناشی از بی‌اطلاعی نویسنده است.

اما وجه دیگر کتاب، وجه تحلیلی آن است. ایشان به عبارت دیگر تاریخ را تفسیر می‌کند، وقتی یک مفسر به تفسیر تاریخ می‌نشیند شرط مقدم و نخست این کار آن است که پایگاه فکری‌اش و زاویه‌ی نگاهش به پدیده‌ها روشن، ثابت، منسجم و واحد باشد؛ اما متأسفانه در مورد پژوهشگر ما - آقای مازیار بهروز هم در پی یافتن عللی است که جنبش چپ در ایران راناکام گذاشت» (ص ۲ کتاب) چنین نیست! نویسنده کتاب، از چپ دیروز فاصله گرفته - اگر چه هنوز هم حامل برخی شیفتگی‌ها نسبت به گذشته و آن هم از نوع محدودنگرانه‌ی آن است - اما جای امروزین خود را هنوز نیافته است. به همین دلیل هم، آن چه که از اول کتاب تا آخر آن برجسته است نقد عملکرد چپ است و نه زاویه این نقد. تصمیم این است که چپ دیروز محکوم شود و گویا این دیگر مهم نیست که این «نقد» از چه منظری صورت گیرد. از منظر لنینیسم یا سوسیال دموکراسی و یا راست اجتماعی؟ همه‌ی سیاست‌های دیروز چپ، ناکام معرفی می‌شود اما، با دیدی سیاسی التقاطی ناقد، ایشان آنجا که به تئوری‌های عام برمی‌گردد، بارها به استالینیسم حمله می‌کند ولی استالینیسم را فقط در وجود استالین می‌بیند، حاضر نیست یک قدم به جلو بردارد و ببیند که این استالینیسم، جدای از کاراکتر استالین و

جدای از شرایط عینی اتحاد شوروی و جهانی دهه‌ی بیست و سی و چهل - که شرایط ویژه‌ای را ایجاد می‌کرد - ریشه در گذشته دارد ایشان در این رابطه به کلی ساکت است و به لنین هم نمی‌پردازد؛ اگر چه در پیش‌گفتار کتاب (ص ۲۰ کتاب)، آینده را با سوسیال دموکراسی توضیح می‌دهد. اما وقتی هم که می‌خواهد سوسیال دموکراسی را توضیح دهد؛ در بخش نتیجه‌گیری (ص ۲۷۲) می‌گوید: در جنبشی که روی به انکشاف دارد، از سوسیال دموکراسی سه برداشت وجود دارد. او این سه برداشت را هم با سه شخصیت توضیح می‌دهد، بی‌آن که برداشت خود را معلوم کند. این شیوه نشان می‌دهد که ایشان، حتی در عرصه‌ی تئوری هم با خودش تعیین تکلیف نکرده است و کسی که در این حد با خودش تعیین تکلیف نکرده، اگر بخواهد به تفسیر تاریخ بپردازد، در بهترین حالت دچار عجله و شتاب خواهد شد و حاصل کار الزاماً شتاب‌زده و سطحی خواهد بود.

● س - از صحبت‌های شما و آقای رحیم پور برمی‌آید که آقای مازیار بهروز، خودش دچار تناقض است؛ در زمینه‌های مختلف هم نتوانسته است مسائل را درست تحلیل کند. دست کم اگر به عنوان تاریخ‌نویس تاریخ را فقط می‌نوشت ولی دست به تفسیر آن نمی‌زد! تناقض کارش کمتر نشان داده می‌شد. آیا می‌شود این نتیجه را گرفت که این کتاب، یک کتاب تحقیقی و پژوهشی با متد علمی نیست و برای اهداف خاصی چاپ شده است؟ یا این که می‌دانیم کتاب در ایران با استقبال روبرو شده است.

● بهزاد کریمی

نه، نه من تا این جا نمی‌روم، ولی یک نکته در سؤال شما هست که با آن موافقم. آن هم، این است که جامعه زنده است و با هر پدیده وارد کنش و واکنش می‌شود. نیروهای مختلف‌المنافع در عرصه‌های اجتماعی - سیاسی جامعه حضور دارند و هیچ‌کس هم بیکار نیست! چپ مخالفین و دشمنان خود را در گذشته داشته و حال هم دارد. چپ هنوز هم زنده است. بخش وسیعی از آن از نظر ذهنی رو به تحولات اساسی گذاشته و در همان حال، پای‌بندی بسیار نیرومندی هم در جامعه ایران دارد. چپ، تنها شیخ دیروز نبود؛ بلکه برای آینده هم مطرح است. در این مجموعه است که چنین کتابی به وسط میدان پرت می‌شود! و واقعیت این است که نیروهایی هستند که قطعاً بخواهند این کتاب سریعاً ترجمه شود، و می‌خواهند که کتاب سریعاً چاپ شده، به چاپ دوم و سوم هم برسد. از سوی دیگر، جامعه‌ی ملت‌بند ما، تشنه آگاهی از دیروز خویش است و می‌خواهد که اطلاعات داشته باشد. نتیجه این که از این کتاب، بهره‌برداری شده و می‌شود.

● س: خبر موثقی که از حدود یک سال پیش، بنا بر دستور خامنه‌ای به وزارت اطلاعات مبنی بر پیگرد نیروهای چپ در داخل و خارج ایران، برخورد با چپ در داخل و خارج کشور تاسیس کرده است. در چنین وضعی (۱) کتابی با این گونه تناقضات و اشتباهات، آیا نمی‌تواند تأثیر منفی خودش را روی مسایل جوان جستجوگر، و تشنه دانستن تاریخ سده‌دهی اخیر ما، بگذارد؟!

● بهزاد کریمی

بله، این کتاب می‌تواند تأثیرات منفی داشته باشد و دارد. من با این استدلال شما هم کاملاً موافقم: در غیاب نبود اطلاعات هم‌چنین نیاز نسل جوان به اطلاع از تاریخ جنبش چپ و علاقه‌ی این نسل به گرایش‌های چپ، عدالت‌خواهانه و دموکراتیک تصادفی نیست که آقای پرتوی با آن شناسنامه‌ای که از او داریم، هویت سیاسی - فکری امروز خود را در این کتاب می‌یابد و سریعاً به ترجمه‌ی آن اقدام می‌کند و به بازار روانداز می‌سازد تا آن جا که به جلوی صحنه مربوط است، مسلماً آقای پرتوی مشوق آقای مازیار بهروز است ولی این که در پشت صحنه چه می‌گذرد، من خبر ندارم. فقط این را می‌دانم که هیچ‌کس بیکار نیست و به ویژه، راست‌های اجتماعی سیاسی.

ادامه در صفحه ۷

● س: به نظر من، در این کتاب تمام ویژگی‌های جنبش سیاسی نفی شده است. در واقع، جنگ صد ساله بین سنت و مدرنیته؛ مبارزه‌ای که همیشه چپ ایران در صف مقدم آن قرار داشته است. هم‌چنین تأثیرات شگرفی که اندیشه و فلسفه چپ بر کل جامعه ایران داشته، در عوض اشتباهات چپ، با استفاده از اطلاعات دست چپم و بعضاً غلط بوجسته شده است. ضمناً، کتاب برای حمله به چپ، استبداد سالاری سنتی و مذهبی را لباس استالینیسم می‌پوشاند تا برای نسل جوان، چپ ایران مساوی با استالینیست شود. به نظر شما، نقش چپ ایران در این صد سال گذشته در کجاست؟

● عبدالرحیم‌پور

اگر درک ما از مدرنیته یا به بیانی قرائت ما از مدرنیته این باشد که عنصر خردگرایی، و انسان‌گرایی - یعنی در مرکز قراردادن انسان در مناسبات اقتصادی - اجتماعی و سیاسی - هم چنین توجه به پیشرفت و آزادی، و حق تعیین سرنوشت و حاکمیت مردمی، محور اصلی تفکر مدرنیته است و اگر مدرنیته، رویکرد جدیدی به شیوه زندگی انسان در برابر شیوه‌های پیش از مدرنیته است؟ در ایران از دوره انقلاب مشروطیت به این سو، تفکر مدرنیته مطرح شده است و چپ از بدو پیدایش - با گرایش‌ها گوناگونی - در این صف قرار داشته و دارد. به بیانی دیگر، چه در عرصه‌ی فکر و فرهنگ و چه در عرصه‌ی سیاسی برای تغییر مناسبات سنتی در ایران، تلاش‌هایی صورت گرفته و چپ همواره در این صف قرار داشته است. البته چپ اشکالات فراوانی هم داشته است. چپ هنوز هم به طور همه جانبه مدرنیته را عمیقاً نشناخته است؛ ولی باید تأکید کرد که همیشه در این صف قرار داشته است. در تمام عرصه‌ها، از انقلاب مشروطیت تا به امروز، در همین فاصله‌ای که مازیار بهروز آن را مورد بررسی قرار داده به قول خود ایشان، چپ ایران واژه‌های تازه و مفاهیم جدید و مدرنی را که به مدرنیته و اندیشه‌های نوگانه و انتقادی تعلق دارد، در جامعه‌ی ایران مطرح کرده است. نظرات جدید چپ در میان نیروهای غیر چپ و افشار و طبقات مختلف تاثیر عظیمی گذاشته است. اگر قبول کنیم که آثار و تحولات مدرنیته یکی از عوامل اصلی دگرگونی و پیشرفت جامعه‌ی ایران بوده است. آن وقت می‌توانیم نقش چپ را به درستی درک کنیم. ولی نظر به این که آقای مازیار بهروز از زاویه کسب قدرت سیاسی، چپ ایران را مورد نقد قرار می‌دهد و چون «کامیابی» را در کسب قدرت سیاسی می‌شناسد، به این نتیجه می‌رسد که چپ ایران، فرورده است. با این متد تحلیلی، می‌توان نتیجه گرفت که به جز روحانیت «کامیاب» - همه‌ی نیروهایی که به قدرت نرسیده‌اند، فرورده‌اند. مثلاً نیروهای ملی که جز مقاطع بسیار کوتاه به قدرت نرسیده‌اند، فرورده‌اند. اما درباره‌ی تأثیر آموزش‌های استالینیستی

دوره تقسیم و دوره‌های راکه حمید اشرف رهبری آن رایسه عسیده داشته است، دوره‌ی غلبه استالینیسم و مانوئیسم بر سازمان می‌دانند. - یعنی تا سال‌های ۵۴ و ۵۵ - و بعد از تزه‌های بیژن جزنی دفاع می‌کنند، و می‌گویند که به دلیل غلبه‌ی این تزه‌ها در سازمان، نقش استالینیسم در این سازمان کم‌رنگ شده است. مولف بطور کلی، چه در مورد سازمان فدائی و چه در مورد سازمان‌های چپ ایران با برجسته‌کردن نقش استالین، می‌خواهد ناکامی چپ را نتیجه بگیرد. شما فکر می‌کنید چرا چنین کاری در این شرایط صورت می‌گیرد؟

● بهزاد کریمی

ایشان در صفحه‌ی ۱۱۹ کتاب این جمله را آورده است. «در دوره‌ی شاه می‌توان فداپیان را یک سازمان استالینیست به حساب آورد» و در اثبات این ادعا، به نبود دموکراسی درون سازمان، عدم مدارا با مخالفان ایدئولوژیکی و نیز وجود تصفیه‌های فیزیکی استناد می‌شود. در این مصاحبه، تصور نمی‌کنم که فرصتی برای صحت و سقم این ادعاها و ریشه‌یابی آن‌ها وجود داشته باشند. این مسایل را باید در یک بحث تفصیلی بازکرد. لذا من تنها به این بسنده می‌کنم که دلیل این را که نویسنده می‌گوید تا فداپیان را یک جریان استالینیست بنامد، پیش از آن که نتیجه تحلیل عینی از پدیده تاریخی فداپیان باشد، محصول به‌کارگیری متد تطبیقی ذهن‌گرایانه از سوی خود اوست. و سود چنین شیوه‌های ساده‌نگرانه و سهل‌انگارانه در برخورد با پدیده‌های اجتماعی پیش از همه به جنبش نیروهای راست می‌رود و نه این که آموزشی برای علاقمندان جوان نحل چپ باشد. ● س: نیروهای راست در عرصه‌ی جهانی، برای مقابله با چپ از اشتباهات، خطاها و اشتباهات استالین استفاده می‌کنند. نویسنده‌ی این کتاب هم با بی‌انصافی تمام، از همین زاویه سازمان فدایی و سایر نیروهای چپ را مورد آماج حملات خود قرار می‌دهد.

● بهزاد کریمی

صد در صد اما اجازه بدهید که من باز به تناقضات وجه تحلیلی این کتاب اشاراتی بکنم. اشاره اول متوجه برخورد نویسنده با حزب توده ایران است. این کتاب، در این مورد خط ثابتی دارد و آن هم کوپیدن حزب توده است؛ به هر قیمتی، یا هر دلیلی و استفاده از هر فرصت و امکانی. اگر چه واقعیت این است که حزب توده قدیمی‌ترین جریان چپ ایران است و در نتیجه مرتکب انحرافات و خطاها، ولی واقعا آریا کارنامه‌ی این حزب توده فقط خطا و ضربه و اشتباه بوده است؟ انحرافات نماندگان سرشناس راست سلطنتی و یا نیروهای ملی، مذهبی، حتی بخشی از همین اصلاح‌طلبان امروزی - که به برداشت‌های جدیدی رسیده‌اند - معتقدند که حزب توده‌ی ایران، حزب را وارد ایران کرد و در حد امکانانش - زمانی که تیغ سرکوب کمتر بالای سرش بود - توانست حزب و سازماندهی را در ایران نهادینه کند. و می‌دانیم که حزب، یکی از عناصر مدرنیته است. بدون حزب، تشکیل و سندهادهای مجتمع و متشکل، از مدرنیزاسیون نیز نمی‌توان سخن گفت. اما از این بحث‌ها در کتاب خبری نیست واقعا چرا این مسائل در کتاب غایب است؟ نویسنده‌ی این حزب توده را از موضع راست می‌گوید، گناه هم از موضع چپ و اولترا چپ، خط این است؛ چپ، به هر وسیله‌ای باید کوپیده شود. این نوع تحلیل و تفسیر از تاریخ و چپ، قابل اعتماد نیست؛ چرا که پایگاه فکری نویسنده‌ی آن مشخص نیست. ● س: آقای کریمی، درست است که حزب توده در ایران پایه‌گذار چپ بوده، این هم درست است که این حزب، پایه‌گذار تشکل و سازماندهی در ایران است؛ ولی آن طرف قضیه را هم فراموش نکنیم و طرح کنیم که از ایران در مقاطع مختلف، سنگین‌ترین لطمات را به جنبش چپ ایران زده است این قابل اغماض نیست و البته این درست است که باید ضمن برشمردن نقاط ضعف چپ جوان سیاسی فکری، به نکات مثبت آن هم باید توجه کرد و یک محقق یا پژوهشگر باید بتواند بی‌طرفانه، نقاط مثبت و منفی یک پدیده را بنمایاند. متأسفانه در این کتاب، چنین چیزی به چشم نمی‌خورد.

● بهزاد کریمی

دقیقا! در تأیید صحبت شما از خود نویسنده مثال می‌آورم. او در اول و آخر کتاب می‌نویسد: منظور از تحلیل و تفسیر تاریخ گذشته، درس‌آموزی برای امروز است. به نظر من، کسی که امروز می‌خواهد چیزی را آموزش بدهد، پیش از هر چیز باید خودش یاد بگیرد! بایستی تاریخ را در هر دو وجه مثبت و منفی‌اش بررسی کند! این نوع کار را کار پژوهشی می‌گویند؛ یا این گونه نگاه به تاریخ است که نسل جوان امروز ایران می‌تواند ره تروشه‌ی خود را با چشم باز و با نگاه به گذشته و آینده بردارد. حال به یک تناقض دیگر می‌پردازم نویسنده می‌نویسد فداپیان در یک سازمان استالینیست بودند. این حکم، غیر دقیق است، البته این درست است که ما هیچگاه استالین و استالینیسم را به طور مشخص در مرکز قرار ندادیم. هیچ‌گاه هم آن را نقد نکردیم. برخورد سیستماتیک هم با آن نداشتیم. در زندان و در نظریات سازمانی هم - حتی در سال‌های

گذشته - چنین کاری نکرده‌ایم. اما نمی‌شود از نقدکردن و عدم برخورد، نتیجه گرفت که این سازمان، یک جریان استالینیستی است. چنین برداشتی، برای یک جوان ناآگاه، این تصور را پیش می‌آورد که از بالا تا پایین این سازمان، همه استالینیست بوده‌اند. فرهنگ حاکم بر این سازمان هم یک فرهنگ استالینیستی بوده است. حال آن که، باید مرکزیت‌گرایی سازمان را عمدتا در مشی انتخابی این سازمان (یعنی مشی مسلحانه) و الزامات چنین انتخابی شناخت. ایشان وقتی مشی مسلحانه را بررسی می‌کند - و عجیب هم شیفته‌ی این مشی است - فراموش می‌کند که این مشی، عوارض و الزامات خاص خود را دارد. در یک سازمان نظامی که سخت درگیر مرگ و زندگی در جنگی نابرابر است. در سازمانی که چریک آن تنها ۲۴ ساعت زمان برای زنده‌ماندنش را در تصور دارد، نمی‌توان انتظار رعایت حاکمیت دموکراتیک و باز را در آن داشت. ایشان از لزوم توجه به پدیده‌های درونی در تحلیل تاریخی پدیده‌ها صحبت می‌کند، ولی به این جا که می‌رسد بالکل دچار فراموشی می‌شود. آقای بهروز به طور ضمنی مبارزه مسلحانه‌در آن سال‌ها را تنها راه تلقی می‌کند و بعد هم انتظار دارد که دموکراسی به جای آمریت و اطاعت نظامی حاکم شود. این هم از تناقضات مهم ایشان است. ● آرش:

آقای رحیم‌پور، این کتاب بخش زیادی از رهبری سازمان و بخصوص رفیق حمید اشرف را مستهم کرده، می‌نویسد، حمید اشرف یک دیکتاتور و یک استالینیست بود. شما که از سال ۱۳۵۲ از ارتباط با سازمان زندگی مخفی داشته‌اید، و از سال ۵۶ هم در مرکزیت سازمان بوده‌اید، چه نظری در این مورد دارید؟ وضع رهبری سازمان در آن دوران چگونه بود؟ و به طور کلی نظرات رفیق حمید اشرف در آن زمان چگونه بود؟

● عبدالرحیم‌پور

در آن زمان، بین رفقای ما و مصطفی شاعیان، بحثی در مورد استالینیسم جریان داشته است ولی از روزی که من مخفی شدم (تابستان ۵۲ از زندان آزاد شدم. تماس سازمانی هم داشتم و اسفند همان سال مخفی شدم) با توجه به تجارب سه ساله‌ی جنبش چریکی، و با توجه به بحث‌های باز و گسترده‌ی درون زندان، و با ورود پختی از رفقای آزادشده از زندان به سازمان، فضای سازمانی ما با گذشته فرق می‌کرد. ما ضمن این که دموکراسی را مثل امروز نمی‌فهمیدیم - اما هیچ وقت ضد دموکراتیک (حالا با برداشت خودمان) می‌دانستیم - و نسبت به امر دموکراسی خیلی حساس بودیم. من وقتی وارد سازمان شدم - سال ۵۲ - در اولین برخورد، نامه‌ای برای رهبری نوشتم و مشکلات موجود را توضیح دادم. و نوشتم که سازمان باید برخوردهایی دموکراتیک داشته باشد. باید در عضوگیری به کیفیت کار توجه کند. برخلاف تصور نویسنده‌ی کتاب؛ فضا در شرایطی که حمید اشرف در اوج محبوبیت بود، بازتر می‌شد.

مرکزیت بلافاصله به نامده‌ی من پاسخ داد. رفیق بهروز ارمغانی را که در پاییز ۱۳۵۲ عضو مرکزیت بود، فرستادند تا با من صحبت کند. او گفت: ما متوجه این قضایا هستیم نوع عضوگیری‌ها و مساله‌ی عدم توجه به نظرات کادرها و اعضا، همین حالا در مرکزیت سازمان مورد بحث ماست. البته من این مساله را در مصاحبه‌ای با نشریه‌ی اتحاد چپ هم مطرح کردم در آنجا گفتم که رهبری سازمان می‌خواست اشکالی از نظرخواهی، یعنی در واقع کاربست دموکراسی درون سازمانی و تغییر در ساختار واقعا موجود آن زمان سازمان را در دستور کار قرار دهد. از همان زمان تصمیم گرفتم یک بولتن درون سازمانی، برای تبادل نظر مابین همه‌ی اعضای سازمان راه بیاندازم. این جریان مربوط به اوایل سال ۱۳۵۴ است. آن زمان شاخه‌هایی داشتیم که از چند تیم تشکیل می‌شد رهبری سازمان تصمیم گرفت که مسئولین تیم‌ها در یک هسته بااعضاتحت مسئولیتشان جمع شوند و مسائل متعددی را که آن زمان مطرح بود - مشی اولیه‌ی سازمان به صورت نظامی و مسائل مختلف کار سیاسی و نظری (مثل نظر رفیق جزنی) - به بحث بگذارند. قرار بود این هسته‌ها تشکیل شود و ما از طریق تغییر ساختار و روش‌های رهبری سازمان را در جهت دموکراتیزه کردن روابط سمت و سو بدهیم. یک جلسه هم در این رابطه تشکیل شد؛ ولی خوب، بعد ضربه خوردیم. بهمین روحی آهنگران را سال ۵۴ دستگیر کردند. قرار بود جلسه‌ی دوم پس از جلسه‌ی تابستان برگزار شود؛ اما بدلیل دستگیری‌ها این امکان فراهم نشد. بعد از ضربه بهمین آهنگران که ضربه سنگینی بود، با حمله به خانه تیمی که حمید اشرف آنجا بود مواجه شدیم و حمید فرار کرد و بعد ۲۸ اردیبهشت شاخه گیلان ضربه خورد و کشت ۸ تیر همه رهبری به دست ماموران شاه شد.

● س: در آن زمان چه کسانی در ساختار رهبری بودند؟

● عبدالرحیم‌پور

رفقا حمید اشرف، علی اکبر جعفری (خسرو)، بهمین روحی آهنگران، زهت روحی آهنگران، محمد حسین حق‌نواز، محمد رضا یثربی، و نسترن آل آقا، این هفت نفر در اوایل سال ۱۳۵۲ اعضای مرکزیت سازمان بودند بعد مهندس بهروز ارمغانی - از پاییز ۱۳۵۳ - عضو مرکزیت شد. در کنار مرکزیت سازمان، یک شورای عالی بود که عده‌ای عضو داشت. از جمله رفیق مومنی عضو شورای عالی بود، من دیگر اعضای شورای عالی را نمی‌دانم. ولی بعدا رفیق اشرف دهقانی و حرمتی‌پور نوشتند که عضو شورای عالی مرکزی بودند. البته من این دو رفیق را ندیده بودم. گویا ایشان قبل از سال ۱۳۵۲ به خارج رفته بودند.

● س: آیا گرایش به مانوئیسم در سازمان فدایی که در کتاب مطرح شده به همین دوره مربوط است؟ و یا از قبل در سازمان بود؟ و اگر بوده تاچه سالی غلبه داشته است؟

● عبدالرحیم‌پور

تصور من این است که این گرایش مربوط به دوره‌های اولیه، یعنی سال‌های ۵۱ تا ۵۳ بود. وقتی من در سال ۵۲ مخفی شدم؛ و اولین تیم شهر رشت را همراه گلرخ مهندس و مهدی قوفانی تشکیل دادیم، این بحث‌ها مطرح نبود. یک روز بهروز ارمغانی - که بعد از علی اکبر جعفری (خسرو) از طرف مرکزیت مسئول شاخه ما شد، گفت که از خانه‌های تیمی عکس ما را برداشته‌اند. از سال ۱۳۵۲ گرایش به مانوئیسم در سازمان گرایش ضعیفی بود. حمید اشرف چنین گرایشی نداشت. اگر پرسوی شکل‌گیری شخصیت فکری و سیاسی حمید را در نظر بگیریم، می‌بینیم که او نمی‌توانسته نماینده فکری مانوئیسم باشد. حمید جزو گروه جزنی بود. گروه جزنی هم تنها گرایشی که نداشت، همان مانوئیسم بود. حتی با مانوئیسم مخالف بود. معلوم نیست نویسنده‌ی کتاب، این اطلاعات را از کجا به دست آورده است؟! اطلاعاتی از این دست که تحت رهبری حمید، مانوئیسم در سازمان رشد کرد؛ شاید برخی از رفقای مرکزیت چنین گرایش‌هایی داشتند که خوب حمید دیگر نمی‌توانست به عنوان یک فرد - هر چند رهبر سازمان هم بود - نظر خودش را اعمال کند. اگر چنین گرایشی هم بود به شخص حمید اشرف بر نمی‌گشت. در خانه‌ی تیمی خود ما، از همان ابتدا عکس ما نبود. بهروز ارمغانی که از سال ۱۳۵۲ تا تیر ماه ۱۳۵۵ عضو مرکزیت بود، هرگز مانوئیست نبود. من هم از همان نوجوانی هرگز مانوئیست نبودم. گروه ما و بهزاد کریمی، مانوئیسم را رد کرده بودیم. ولی در برخی خانه‌های تیمی عکس هم از ما بود. بهروز اوایل سال ۱۳۵۴ گفت که عکس ما را برداشتند و به جایش عکس رفیق شهید حکمت‌تاج را گذاشتند.

نویسنده در رابطه با نوع برخورد سازمان با ساختار، به رهبری بعد از انقلاب سازمان اشاره می‌کند می‌نویسد: «رهبری سازمان، بعد از انقلاب مجموعه‌ای از اعضای غیرانتخابی پیش از انقلاب بودند». وی می‌خواهد با عنوان کردن این مطلب، اشتباهات تصور بودن سازمان را ثابت کند برخلاف تصور ایشان، ما بعد از انقلاب برای انتخاب رهبری و فراندوم برگزار کردیم. اولین اقدام ما بلافاصله بعد از انقلاب - که اتفاقا خیلی هم جالب و دموکراتیک است - همین انتخاب است. مرکزیت باقی مانده از قبل انقلاب که من و هادی و منصور بودیم - ما سه نفر مرکزیت رسمی بودیم ولی رفقای دیگری هم کمک ایشان اداره می‌کردیم - بعد از انقلاب دموکراتیسم در ذهنمان، بلافاصله فراتراندوم برگزار کردیم و از طریق آن، هشت نفر از اعضای سازمان به عنوان عضو رهبری سازمان انتخاب شدند. انتخاب رهبری بعد از انقلاب، کاملا آزادانه، با مراجعه به رای اعضای سازمان، و کاملا دموکراتیک بود. رای افراد کاملا مخفی بود. این انتخابات دموکراتیک و آزاد، در یک سازمان سیاسی که هفت سال مبارزه مسلحانه کرده بود، از نکات برجسته‌ی جنبش فداپیان بوده است. نمی‌توانیم مدعی شویم که سازمان ما، تنها سازمانی بود که در آن مازیار این قبیل اخبار را در اختیار داشته است ولی استفاده نکرده است. البته، این قبیل فاکتها که از فاکت‌های مثبت جنبش چپ است، با این قبیل موارد که سازمان استالینیست بود و یا رهبری بعد از حمید اشرف، کوشش کرد «تصفیه‌های درونی بعدی را به اجرا دریاورد».

● س: آقای کریمی، به استالینیسم اشاره کردند که بحث‌اش در زندان هم بوده، آیا می‌توانید این بحث‌ها را بشکافید؟ واقعا چرا سازمان به استالینیسم متمم است و چرا با برگ استالینیسم، کل جنبش چپ در این کتاب نفی شده است؟

● بهزاد کریمی

ما در زندان از استالینیسم - به عنوان یک سیستم و یک مجموعه - جمع‌بندی شفاف و روشنی نداشتیم. به طور کلی در شرایط مبارزه‌ی چریکی که رادیکالیسم، ایستادگی و قاطعیت را می‌طلبد، با همان سطح دانش فداپیان و کلا چپ آن زمان، استالین دوره‌ی پلنویسم، استالینی با اراده‌ی پولادین بود اطلاعات نسل ما از جنایات استالین و زیر

پرچم سوسیالیسم و کمیتن بسیار ناچیز بود. کتاب‌هایی هم که در این رابطه وجود داشت بیشتر کتاب‌های لگال و قانونی بود که در غرب منتشر می‌شد و با دیدگاه‌های آن زمان ما قابل اعتماد نبودند. از طرفی مساله‌ی ما در آن زمان، پرداختن به استالینیسم به مثابه یک سیستم نبود. البته حالا می‌توان گفت که چنین نقطه نظرانی، نقطه‌ی ضعف ما بود. ما باید از مارکسیسم و میراث‌های آن برداشت‌های عمیق‌تر و دانش بالاتری می‌داشتیم. در چنین صورتی البته می‌توانستیم با این پدیده، سیستماتیک برخورد کنیم. چنین برخوردی طبیعتا می‌توانست در تحولات فکری آینده‌ی ما هم تاثیر مثبتی بگذارد.

● س: شما به عنوان کسی که سال‌ها در زندان با کادرهای حزب توده بوده‌اید و شناختی از آن‌ها دارید، و البته پس از گذشت اندک‌زمانی هم، در پرسوسه‌ی وحدت با حزب توده ایران قرار داشتید؛ و حزب هم در خارج ارتباطاتی با حزب کمونیست شوروی داشت. آیا برای شناساندن استالینیسم و جنایاتی که در آن دوره صورت گرفته بود هیچ‌گاه در این زمینه کاری کرده بود؟ حتی پس از کنگره بیست حزب کمونیست شوروی؟

● بهزاد کریمی

تا جایی که من می‌دانم حزب در کنگره‌ی ۱۹۵۶ در اتحاد جماهیر شوروی - اگر اشتباه نکنم کنگره‌ی ۱۹ - به طور مشخص با استالینیسم مرز کشید. همانجا هم شکافی بین احزاب کمونیست به وجود آمد. حزب توده هم از جمله احزابی بوده که در این مرز کشی، استالینیسم را تقبیح و رد کرد اما این که حزب، در این رابطه ادبیاتی هم تولید کرده، استالینیسم را بشکافند، و دلایلی برای رد این سیستم ارائه داده است - تا جایی که من می‌دانم - کار جدی‌ای نکرده است. این مساله، قطعاً یکی از نقاط منفی و تاریک حزب توده است. به هر حال چپ در مجموع شاهد چنین تولیدی نبوده است. در ایران فقط آقای هوشنگ وزیری که حالا سردبیر کیهان چاپ لندن است، در آن زمان، گویی روزنامه‌ی آیندگان دوره‌ی شاه را اداره می‌کرد، کتابی تحت عنوان لئون تروتسکی چاپ کرد که در آن با استالین به شدت برخورد شده است و طبعاً از موضع تروتسکی. اما ما نسبت به تروتسکی و تروتسکیسم موضع داشتیم. ما در آن زمان با با درک همان‌زمان از موضع تداوم پلنویسم یا تروتسکی مخالف بودیم. ما تروتسکیسم را یک انحراف می‌دانستیم در عرصه‌ی ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی آن را راست انحرافی و نسبت به انقلاب جهانی انحراف چپ ارزیابی می‌کردیم. به همین دلیل فکر می‌کردیم که هر آنچه از طرف تروتسکی به استالین نسبت داده می‌شود، مغرضانه است.

همین جا من دو نکته را در رابطه با صحبت‌های رفیق مجید تکمیل کنم: همانطور که رفیق مجید اشاره کرد، رعایت دموکراسی در حد امکانات یک سازمان نظامی و یا توجه به سطح رشد فکری و فرهنگی ما از یک سو و تحت تاثیر عوامل بازدارنده نظیر باورهای ایدئولوژیکی مان و هم‌چنین فرهنگ سیاسی عمومی در تاریخ و کشورمان از سوی دیگر، یک روند کند و متناقض را طی کرده، ولی هیچ‌گاه کنار گذاشته نشده است. تاریخ نشان می‌دهد که به محض فراهم آمدن شرایط سیاسی مساعد، تحولات در ساختار سازمان به سود دموکراسی درون سازمانی و کاهش سانسورالیم مطلق صورت گرفته است. بعد از انقلاب به ابتکار مرکزیت رسمی و دیگر رفقای که با این مرکزیت همکاری داشتند، بنا بر ضرورت زمان و در چارچوب امکانات سازمان، از اعضا و کادرهایی که مستقماً یا پیوند با سازمان بودند رای‌گیری شد، و با این رای‌گیری یک مرکزیت ایجاد شد که در آن هشت نفر با رای پنجاه و بعلاوه‌ی یک عضو مرکزیت شدند چون قرار شد که سقف اعضای مرکزیت بیشتر از هشت نفر باشد، این هشت نفر، چهار نفر دیگر را هم که دارای رای نزدیک به پنجاه درصد بودند، وارد مرکزیت کردند به همین دلیل در این زمان مرکزیت با دوازده عضو اصلی تشکیل شد. هفت نفر هم عضو شورای مشاور انتخاب شدند.

● س: نام این دوازده نفر را به یاد دارید؟

● بهزاد کریمی

قربانعلی رحیم‌پور (مجید)، حیدر، امیر ممینی، رضا قیرایی (شهید شد) فرخ نگهدار، هادی میرمیر، خسرو فتاپور، جواد (علیرضا اکبری شاندریز که شهید شد) و چهار نفری هم که اضافه شدند: علی توسلی، انوشیروان لطفی (شهید شد) من و تقی حمیدیان بودیم. هفت نفر مشاور هم عبارت بودند از جمشید طاهری‌پور، احمد غلامیان (هادی) که شهید شد، اکبر توکل، بهروز سلیمانی (که شهید شد)، حشمت رئیسی، اکبر دستاردار، کیومرث سلطان آبادی.

● س: در این کتاب، برای اثبات استالینیست بودن سازمان مطرح شده که در سازمان به خاطر اختلافات ایدئولوژیکی، تصفیه‌هایی صورت گرفته است. منابع کتاب هم گفته‌های علیرضا محفوظی، مصطفی مکنبی، و حسن ماسالی است. من برایم این سنووال مطرح است که چرا دست‌اندرکاران خود سازمان بعد از گذشت این سال‌ها، استاد و مدارک و مسالیه که در سازمان داده در صفحه ۱۱

مباحث کنگره

پیرامون خط مشی سیاسی

نشریه کار با استقبال مباحث کنگره هفتم سازمان می‌شتابد. در شماره قبلی نشریه کار «طرح پیش نویس اساسنامه» که توسط کمیسیون اساسنامه تهیه شده است، درج گردید. در شماره‌های آتی اسناد سیاسی که جهت ارائه به کنگره تدوین شده‌اند، انتشار خواهند یافت. نشریه کار تلاش خواهد کرد که در پیشبرد مباحث کنگره هفتم سازمان برخورد فعال داشته باشد. در این شماره مقاله رفیق کههدار که در عرصه مسائل خط‌مشی سیاسی تجزیه یافته است، درج می‌شود.

مقاومت توده‌ای

راه غلبه بر ترمز استبداد از رای مردم

فرخ نگهدار

این روزها عموم تحلیل‌گران و صاحب‌نظران ناظر بر مسایل ایران دارند دیگر به این نتیجه قطعی می‌رسند که چنانچه اوضاع به همین شکلی که در ماههای اخیر شاهد آن بودیم باقی بماند و تحولی رخ ندهد، استبدادبان نخواهند گذاشت در ۲ تا ۳ ساله که از دوره‌ی دولت و به ویژه مجلس باقی مانده، به هیچ یک از مواعیدی که آنها به رای‌دهندگان داده‌اند، جامه عمل پوشانیده شود. لذا در همه جا می‌بینیم که اصلاح‌طلبان به تدبیراندیشی برخاسته و می‌کوشند بدانند در وضع تازه چه باید کرد. هدف از این سخنرانی نیز پرداختن به همین مساله است. امیدوارم که کنکاش ما در اینجا نیز بتواند توجه طیف وسیع تمایلات اصلاح‌طلب را به جهات و ملاحظات متعددی جلب کند که در سیاست‌گذاری در قبال وضع جاری از ما طلب می‌کند.

فرض من در این صحبت این است که گزینه پایه‌ای فعالان جنبش دموکراتیک، به لحاظ ارزشی و برنامه‌ای، ناهمبند نیست و کمتر یا بیشتر در سمت تحقق همان مدل واحدی است که در غرب و در پیش از یکصد کشور جهان به نام دموکراسی، حالا کمتر یا بیشتر، پیاده شده است.

از این روی، با فرض توافق کلی روی این فرض، خواهم کوشید بحث بیشتر حول جهات تحلیلی، محورهای استراتژیک و جنبه‌های تاکتیکی خط‌مشی سیاسی متمرکز شود. جهت دقت بیشتر بخشیدن به بحث کوشیدم جهات، محورها و جوانب مختلف تحلیلی و استراتژی و تاکتیک را یک به یک در حدود ۲۰ بند جداگانه برشمارم. حسن این کار این است که می‌توانیم روی هر بند بعداً مکتب و در صورت لزوم بحث جداگانه داشته باشیم.

۱. مردمسالاری دینی: از رویا تا واقعیت
به لحاظ نظری جمهوری اسلامی ایران نظامی است دارای منشا دوگانه قدرت: الهی و مردمی. این حکومت ترکیبی است از حکومت روحانیون و حکومت نمایندگان مردم. جمهوری اسلامی ایران، نه یک حکومت ولایی مطلق است و نه یک دموکراسی کامل. جمهوری است و ولایت، رای مردم و رای رهبر، هر کدام تاکنون یک رکن حکومت بوده و هر دو در شکل‌دهی سیمای کشور و سمت رویدادها نقش تعیین‌کننده داشته‌اند. به علاوه فرض بر این بوده است که چون جامعه جامعه‌ای دینی است لذا عنصر ولایت، به مثابه نماینده دین، مورد احترام و اعتماد و قبول و اطاعت مردم بوده و همساز و همزیستی و انطباق ولایت با جمهوریت، امری طبیعی و تضمینی است. طبیعتاً پس از دو دهه در درون حکومت جمهوری اسلامی ایران تحول کیفی پدید آمده است. طی این مدت (به ویژه از نیمه دهه ۷۰، زمانی که سیل میلیونی نسل پس از انقلاب، با برخورداری از سطح تازه از آموزش همگانی ورود به صحنه سیاسی کشور را آغاز کرد) عنصر ولایت ارتباط و تاثیر معنوی خود بر مردم، را وسیعاً از دست داده و روز به روز بیشتر بر قدرت اسلحه و ابزارهای اعمال قهر - زندانها و دادگاهها - متکی شده است. در ابتدای انقلاب ۹۸ درصد مردم گوش به فرمان و رای رهبر بودند و امروز این نسبت برعکس شده است. از سوی دیگر نقش و تاثیر عنصر جمهوریت در حکومت اهمیت بیشتر یافته است.

رای مردم / افکار عمومی و نیز نهادهای انتخابی / کارگزار دولت و مجلس (Administrative Representative Government) در مقایسه با قوای مسلح، در اداره امور نقشه‌ی به مراتب مهم‌تر از پیش یافته‌اند. اکنون ولایت نه تنها نهادی جدا از مردم و جدا از دولت و مجلس است بلکه روز به روز به رودرروی آشکارتر با آنان سوق می‌یابد. استحاله جمهوری اسلامی به دوگانگی

سیاست در حکومت جمهوری اسلامی ایران انجامیده است. از دوم خرداد ۷۶ دو سیاست در کشور حاکم شده است. یک سیاست در کلی‌ترین تعریف هم‌چنان خواهان تقویت عناصر ولایی، در سمت تحکیم و حتی انحصار قدرت در دست قوای حاکم است و سیاست دیگر خواهان تقویت عناصر جمهوریت و مردم‌سالاری در حیات سیاسی کشور است. لازم به توضیح است که گرچه آقای خاتمی اصطلاح «مردم‌سالاری دینی» را رایج کرده است اما این دلیل آن نیست که مراد وی نیز از این اصطلاح نیز همانست که در فوق آمده است. در واقع آقای خاتمی هرگز یک تفسیر حقوقی از این اصطلاح ارایه نکرده که بتوان دانست مردم‌سالاری دینی مورد نظر ایشان همین مسلط بودن رای فقها بر رای مردم است یا چیز دیگر. در هر حال معنای مردم‌سالاری دینی در این جا دقیقاً همان است که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده و آن عبارت است از تامین ولایت فقها با - و یا به تعبیر راست بر - جمهور مردم.

۲. نهاد ولایت در ایران رهبری کننده نیست، بازدارنده است
در مرحله فعلی رشد جامعه ما، در دست داشتن اهرم دولت و مجلس، برای تامین مطالبات اجتماعی - طبقاتی و یا سیاسی - فرهنگی گروهها و گرایشهای مختلف، حائز اهمیت کلیدی است. نیروهای مسلح، زندانها و دادگاهها (سپاه و سپنج و قوه قضائیه) یعنی آنچه که برای ولایت فقیه باقی مانده اساساً به ابزارهایی بازدارنده یا توکننده، و نه پیش‌برنده تبدیل شده‌اند. صد سال پس از مشروطه با حذف مجلس و دولت مملکت به هم می‌ریزد حال آنکه با حذف ولایت فقط جان مردم و جان دموکراسی از گروگان خلاص می‌شود. بحران کنونی در درون جمهوری اسلامی ایران ناشی از تلاش دستگاههای اعمال قهر، تحت رهبری مقام ولایت، برای اعمال سلطه بر دولت و بر مجلس است. این بحران زمانی فروکش می‌کند که اعمال قدرت این دستگاهها، بر دولت و مجلس، فروکش کند. و زمانی اوج می‌گیرد که تعرض ولایت بر کار قانون‌گذاری و اجرا اوج گیرد. این بحران زمانی خاتمه می‌یابد که دستگاههای حافظ نظم و قانون به دولت منتقل و قوه قضائیه مستقل شود. جالب توجه است که نه تنها ابزارهای دست ولایت فقیه در حکومت هیچکدام ابزارهای مناسب برای رهبری کشور نیستند و صرفاً بازدارنده‌اند، بلکه شخص آقای خامنه‌ای، نیز برخلاف سلفش، فاقد کاربزمی رهبری است و اصلاً چنین معنایی را در ذهن شهروندان متبادر نمی‌کند؛ تلقی عمومی از نقش وی بیشتر راه بستن است تا راه بردن.

۳. حاکمیت جمهوری اسلامی ایران اصلاح‌پذیر است
اصلاح‌پذیر بودن حکومت ناشی از حد تاثیر مردم و انتخابات بر نهادهای انتخابی و نیز حد تاثیر این نهادها در سیاست کشور است. بروز دوگانگی در نهادهای قدرت سیاسی محصول گسترش حد تاثیر و مداخله مردم در حکومت است. حضور «اصلاح‌طلبان» در حکومت معلول اصلاح‌پذیر بودن ساختار سیاسی است و نه دلیل آن. با این حال اصلاح ساختار حکومت و سیاست‌های آن، یعنی تحقق برنامه توسعه سیاسی، منوط به آنست که اراده معطوف به تغییر در حکومت غلبه کند و یا دستکم بتواند مخالفت‌ها را بی‌اثر سازد.

نظر به مرحله رشد جامعه ایران و سطح رشد شعور سیاسی و فرهنگی اقشار وسیع شهروندان، و نظر به ساختار دوگانه قدرت و تغییرات تناسب قوا میان دو پایه حکومت و نظر به تجربه غنی ۵ سال گذشته، سیر جابجایی در

مبارزه جناح‌ها در حکومت است یا ناشی از مبارزه میان نیروهای حکومتی با غیرحکومتی. آنچه امروز مهم است دیدن این حقیقت است که شکاف در حکومت، هم در روش و هم در ماهیت، همانقدر عمیق است که شکاف میان نیروهای غیرحکومتی؛ این حقیقت که همگرایی جریان‌ها در حکومت همانقدر ناممکن است که اتحاد نیروها در برون حکومت؛ اینک فاصله میان برداشتها، مواضع و مطالبات روز چپ‌های اصلاح‌طلب، ملی‌مذهبی‌ها و جبهه مشارکتی‌ها با فاصله آنها از مواضع مجاهدین، از وراثت سلطنت یا از حزب موسوم به کمونیست و کارگری قابل مقایسه نیست. فکر بر پاک کردن یک «اپوزیسیون یک‌پارچه» همانقدر پرت و بی‌زمینه است که فکر احیای یک «حکومت یک‌پارچه».

عناوین «حاکمیت» و «اپوزیسیون» نمی‌توانند وضعیت سیاسی واقعاً موجود را چنانکه باید توضیح دهند. صحنه سیاسی در ایران امروز یک دیکتوتومی نیست. یک تریکوتومی است. این تریکوتومی هم در بعد اجتماعی و هم در بعد سیاسی گسترش یافته است. اصلاح‌طلبان، که یک اکثریت ۲۲ میلیونی هستند، در مقابل ضداصلاح‌طلبان، با اقلیتی حداکثر ۸.۷ میلیونی، صف کشیده‌اند. در عین حال این دو همه گرایش‌ها را شامل نمی‌شوند. سرنگونی طلبان نیز اقلیتی دیگر هستند که بخشی از ۱۴ میلیون نفری را تشکیل می‌دهند که در انتخابات ۸۰ شرکت نکردند.

عام‌ترین وجه اشتراک نیروهای جبهه اصلاحات، که از ۳ مولفه لائیک، ملی‌مذهبی و ۲ خردادی، تشکیل شده، نه حضور یا عدم حضور آنها در حکومت، که دفاع آنها از عناصر جمهوریت و مردم‌سالاری و تلاش در راه تقویت این عناصر در نظام سیاسی کشور است. عام‌ترین وجه مشترک ضداصلاح‌طلبان، که در روش به دو شاخه خشونت‌گرا و مصلحت‌گرا تقسیم می‌شوند، دفاع از آمریت و ولایت و تلاش در راه تقویت این عنصر در نظام سیاسی کشور است. عام‌ترین وجه اشتراک سرنگونی طلبان، که به سه شاخه، مجاهدین خلق، سلطنت‌طلبان، و چپ‌های انقلابی تقسیم می‌شوند، باور به صلیت رژیم سیاسی و سیر تشدیدشونده استبداد در کشور و باور به ضرورت مبارزه علیه همه جناح‌ها در حکومت است.

در صحنه سیاسی کنونی برای تدوین خط مشی یک تصمیم بسیار مهم لحظه این است که تکیه‌گاه اصلی آن خط مشی، را در نگاه آن اکثریت ۲۲ میلیونی بیابیم یا در میان آن ۱۴ میلیون.

۴. اصلاح در حکومت درگرو تغییر تناسب قواست
گفتیم که اگر وضع همین باشد که هست، قوه قضائیه و شورای نگهبان، در این دو سه سالی که از دوره مجلس و ریاست جمهوری مانده، نخواهند گذاشت آنها به وعده‌هایی عمل کنند که به رای‌دهندگان داده‌اند. اکنون مسلم شده است که کنترل مجلس و دولت به تنهایی برای اجرای برنامه توسعه سیاسی کفایت نمی‌کند. در این اواخر حتی اعضای دولت و مجلس نیز خود در معرض تهدید و بازداشت قرار گرفته‌اند. تجربه دو ساله اخیر نشان داد که دولت و مجلس فقط به اعتبار اینکه منتخب مردم‌اند و از حمایت افکار عمومی برخوردارند، علیرغم ایستادگی، قادر نیستند به تنهایی ترمز قوه قضائیه و شورای نگهبان از رای ملت را خنثی کنند.

اکنون روشن شده است که قدرت دو نهاد جمهوریت و ولایت در درون نظام سیاسی کشور به نقطه تعادل شکستنده (پات) رسیده است. نهادهای ولایی و نهادهای جمهوریت به گونه‌ای رودر رو شدند که هیچ یک توان یا اختیار لازم برای پیشبرد برنامه خود - حتی در کادر برداشته‌اشان از قانون اساسی - را در اختیار ندارند. صرف تمایل خاموش افکار عمومی و حمایت معنوی عامل بین‌المللی نیز، دستکم در مدت باقی‌مانده، تغییری در وضع سود اصلاحات ایجاد نخواهد کرد. عموم ناظران دارند به این نتیجه می‌رسند که ادامه وضع موجود هر زمان ناممکن‌تر شده و هر تغییر در گرو تغییر در تناسب قوا در حکومت است.

۵. بحث‌های خاتمه یافته
در تدوین خط مشی سیاسی نخستین قدم این است که دانسته شود هدف از این کار پاسخگویی به کدام مساله است. امروز خط مشی سیاسی باید به این مساله پاسخ دهد که چگونه و از کدام راه می‌توان تناسب قوا در حکومت را به سود اصلاحات تغییر داد و آن را تابع تناسب آرای مردم کرد که در جامعه پدید آمده است.

در مباحث مربوطه اینکه هدف برنامه استقرار دموکراسی پارلمانی است یا دیکتاتوری طبقاتی (ایدئولوژیک)، اینکه خط مشی باید مسالمت‌آمیز و مردمی باشد یا مسلحانه و قهرآمیز، اینکه انقلاب و سرنگونی باید در دستور باشد یا اصلاح‌طلبی و تحول تدریجی، از زمره مسایل دیروز جنبش دموکراتیک در ایران معاصرند. شکل‌گیری و رشد نهادهای مدنی و بالا رفتن سطح آموزش همگانی و آگاهی‌های اجتماعی و سیاسی این مباحث را برای توده وسیعی از فعالان سیاسی کشور حل کرده است. آنان که در تدوین خط مشی سیاسی هنوز به این بحث‌ها سرگرمند از متن روند سیاسی جاری به حاشیه رانده شده‌اند.

۶. صحنه سیاسی امروز چگونه است؟
آنچه امروز هنوز می‌تواند موضوع یک بحث جدی تلقی شود، در عرصه تحلیلی، این است که سیر رویدادهای جاری کشور بیشتر تحت تاثیر

به میدان آمدن نسل تازه، برای تغییر در جامعه در سمت دموکراسی و آزادی، پدید آمدن راه به اهرم‌های حکومتی برای تحقق آن بدل کرد. انتخابات در این مسیر وسیله اصلی شناخته شد. حماسه دوم خرداد یک خیزش و یک پیروزی عظیم در این راستا بود.

در طول ۵ سال گذشته نیز هر اصلاح‌طلب پیگیر هر شب و هر روز در این فکر بوده است که چگونه می‌توان توازن قوای موجود در حکومت را به گونه‌ای تغییر داد که عناصر جمهوریت و مردم‌سالاری در کشور تقویت شود. از ۲ خرداد تا انتخابات مجلس ششم امید غالب در جبهه اصلاحات این بود که با اصلاح‌طلب شدن مجلس سلطه خشونت و تبحر بر حکومت بتواند گسسته شود و راه تغییر قوانین هموار گردد. لذا وقتی نتایج انتخابات تهران و چند شهر دیگر توسط شورای نگهبان و گروگان گرفته شد، مجموعه‌ای از اقدام‌ها و احتیاطها، که مجموعاً آرامش فعال نامیده شد، در نظر گرفته شد که مجلس ششم از گروگان درآید و این تدبیر کارکرد داشت. راه بر انحلال مجلس بسته شد. اما گشایش مجلس راه تداوم اصلاحات را ننگشود و سلطه راست بر قوه قضائیه و شورای نگهبان راجع عمل مجلس و دولت باقی ماند.

امید دیگر جبهه اصلاحات از آرامش فعال این بود که ضداصلاح‌طلبان اهمیت فتح دولت و مجلس را دریابند و دریابند در دست داشتن دولت و مجلس برای تامین اهداف سیاسی و طبقاتی، در جامعه مدرن، بسیار کارآتر از ابزارهای اعمال قهر است. اصلاح‌طلبان امید داشتند تا تکتیک آرامش فعال به مخالفان فرصت دهد که دریابند برای تامین این اهداف در ایران راهی جز جلب افکار عمومی و رای مردم ندارند. اصلاح‌طلبان امیدوار بودند که تکتیک آنان خشونت‌گرایی را منزوی و روند شکل‌گیری یک جریان محافظه کار کلاسیک را تسریع کند.

اکنون ثابت شده است که انتظار اینکه در صفوف جریان مخالف اصلاحات، حداقل در کوتاه مدت، شاهد انزوای خشونت‌گرایی و تسلط گرایشی تا آن حد خردگرا باشیم که نتایج انتخابات را می‌پذیرد، انتظاری شتابزده بوده است. روش‌ها و اقدامات جریان مخالف اصلاحات در حکومت مسیر دیگری را نشان می‌دهد. آنها متأسفانه از به دست آوردن مجدد رای مردم قطع امید کرده‌اند.

۹. برنامه عاجل مخالفان اصلاحات در حکومت

اما توفیق نسبی «آرامش فعال» در مهار خشونت‌طلبی خیابانی، رفع خطر انحلال مجلس سران ضداصلاحات را به طراحی مشی تازه ترغیب کرد. هدف مقدم این خط مشی، نه گسترش پایه اجتماعی و جلب آرا شهروندان بلکه، فلج کردن مجلس و دولت در ایجاد هر نوع تغییر در فضای سیاسی و ساختار حقوقی و قانونی کشور است. هدف آنست که نشان داده شود که دامنه تاثیر حق رای و انتخابات در نظام سیاسی کشور محدودتر از آن است که اصلاح‌طلبان وعده میدادند یا تصور می‌کردند. هدف مقدم آنست که جامعه بپذیرد که از دست سران جبهه اصلاحات کاری ساخته نیست و آنان ظرفیت انجام وعده‌های خود را ندارند.

برنامه سران ضداصلاحات این نیست که در انتخابات آتی یا مخالفان به یک رقابت واقعی روی آورند. آنها متأسفانه به این استنتاج رسیدند که به جای تسخیر مجلس با رای مردم، آن را با توسل به زور مقهور و مطیع خود کرده و در بیرون حکومت با خشونت و سرکوب هر نیروی اصلاح‌طلب را «به نقطه صفر» بازگردانند. هدف تسخیر قوه مجریه و مقننه نیست. از دست آنها فعلاً چنین کاری ساخته نیست. هدف تسلیم این دو نهاد است. هدف آنست که نمایندگان مردم را وادارند که یا «حرف شنو» شوند، یا استعفا بدهند و یا به زندان بروند. هدف آنست که به ایرانیان تفهیم دهد که این حکومت اساساً ولایی و فقط کسی جمهوری است. اینها می‌خواهند به مردم بفهمانند در این کشور رای دادن زیاد مهم نیست. مهم امر رهبر است.

وسيله پیشبرد این مشی قوه قضائیه، شورای نگهبان و سایر زیرمجموعه‌های نهاد رهبری با آمیزه‌ای از روش‌های فراقانونی و یا با توسل به تفسیر مضحک از قوانین جمهوری اسلامی است. مثل تفسیر آقای شاهرودی از اصل ۸۶ قانون اساسی، مثل تمسک دادگاه‌های انقلاب به قانون اقدامات تأمین‌تأمین سال ۳۹ (در بستر مطبوعات و دستگیری روزنامه‌نگاران) مثل بستن اتهام مضحک براندازی به ملی‌مذهبی‌ها و یا استناد شورای نگهبان به نظر رهبر در رد مصوبات مجلس که کلی فاقد هرگونه وجاهت قانونی است.

امید آقای خامنه‌ای هم چنین آن است که متوقف کردن مجلس و دولت در محافل سیاسی اصلاح‌طلبان و در پایه اجتماعی واکنش‌های متفاوت ایجاد کند. امید این است که در جبهه ادامه در صفحه ۱۱

۸. جنبه اصلاحات در برابر ضداصلاحات و نقش آرامش فعال
از اواسط دهه ۷۰ به این سو مشغله مرکزی فکر اصلاح‌طلب در ایران این بوده است که چگونه می‌توان پتانسیل توده‌ای تازه‌ای که، با

دوم خرداد حداقل بخشی پیشرفت را غیر ممکن یافته از نو به پیودگی انتخابات در این سیستم معتقد شده به خروج از مجلس و دولت تشویق شوند، انتقاد متقابل از مباحثات یا تندروی انسجام درونی اصلاح‌طلبان را تضعیف کند، حد مشارکت اقتدار مدرن در انتخابات کاهش یابد تا شاید رای حلقه‌های اجتماعی «خودی»، یعنی همان ۸.۷ میلیون، حالامی بیشتر یا کمتر، «اکثریت» شود.

۱۰. پیشنهاد تازه

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به منظور دفاع از دست‌آوردهای جنبش اصلاح‌طلبانه در برابر تعرض تازه اقتدارگرایان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی پیشنهاد کرده است «مشی بازدارندگی یا مقاومت فعال» به جای «مشی آرامش طلب» به اجرا گذاشته شود. مشی تازه حاوی همه اصول پایبندی اصلاح‌طلبی، یعنی مسالمت‌آمیز بودن اقدامات و عدم توسل به خشونت، پایبندی به قانون و تاکید بر روش‌های دموکراتیک، و نیز عدم کناره‌گیری و افتد تسلیم است. همه این اصول در مشی «آرامش فعال» نیز مورد تاکید بود. آنچه در این مشی تازه است دعوت از اصلاح‌طلبان به استفاده از تمام ظرفیت‌های قانونی و مسالمت‌آمیزی است که تاکنون مورد استفاده جنبش اصلاح‌طلب قرار نگرفته است. این خط مشی صراحتاً تاکید میکند مجلس نباید به این بهانه که شورای نگهبان آن را رد میکند از بررسی و تصویب طرح‌ها و لوایح قانونی اصلاح‌طلبانه امتناع ورزد.

۱۱. توفیق بازدارندگی فعال

به نقش مردم در آن بستگی دارد سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی می‌گوید پشتوانه پیشبرد مشی بازدارندگی فعال استفاده از ذخایری که تاکنون اصلاح‌طلبان از آنها بهره نبرفته‌اند. اما تاکنون کمتر تدبیر یا توضیحی روشن باره ماهیت و مشخصات این ذخائر و چگونگی استفاده از آنها ارائه شده است. به خصوص جای توده رای‌دهندگان و نوع رابطه با آنان تا فرزندم هنوز مسکوت است. اما آیا ما ذخایری جز همین توده رای‌دهنده داریم که به کار گرفته نشده‌اند؟

هر تدبیری که برای پیشبرد جنبش اصلاحات اندیشیده شود البته که باید بر پایه اصول اساسی این جنبش متکی شود. جنبش اصلاحات نه تنها در اهداف بلکه در روش نیز یک جنبش دموکراتیک است. جنبش اصلاح‌طلبانه نافی اسلحه و خشونت، نافی هر نوع توطئه و نافی هر کنشی است که امنیت اجتماعی یا منافع ملی را تهدید کند. اما نخستین و پایه‌ای‌ترین اصل جنبش و بگانه منبع قدرت آن نیروی مردم و شهروندان عادی است. جنبش اصلاح‌طلبانه فعلی یا حرکت مردم در ۲ خرداد ۷۶ و مداخله مستقیم آنان در معادلات قدرت به وجود آمده است. تمام مواضع تسخیرشده در مجلس و دولت نیز محصول همین مداخله و مشارکت است. بدون مردم موجودیت این جنبش اساساً منتفی است.

از این روی هر تدبیر تازه، برای تقویت جنبش اصلاح‌طلب و تغییر در معادلات قدرت در بالا، به شرطی موثر است که شکل یا سطح تازدای از مداخله و مشارکت مردم در روند سیاسی جاری را رقم زند. «بازدارندگی فعال» بر فکر برگزاری فرزندم مکتب می‌کند. این فکر، چنانچه عملی شود، قطعاً یکی از عالی‌ترین اشکال قانونی مشارکت مستقیم مردم رقم زده و یک تحول جدی در توزیع اختیارات میان نهادهای انتخابی و غیرانتخابی را پدید خواهد آورد. رفتارندم فکری است دقیقاً سازگار با ماهیت اصلاح‌طلب جنبش کنونی. اما رفتارندم پایان راه است و نه آغاز آن.

رفتارندم محصول تغییر فاحش تناسب قوا در پالامیان استبداد و دموکراسی است. اگر این نظر آقای خاتمی بپذیریم که می‌گوید آنان که جلوی قوانین را بگیرند جلوی رفتارندم را هم در وضع فعلی خواهند گرفت، آنگاه مساله این خواهد شد چه باید کرد که وضع برای رفتارندم مساعد شود؟ در وضعی که جلوی مصوبات مجلس و حتی جلوی حرف زدن نمایندگان هم گرفته می‌شود مسلم است که پایان کار پیشنهاددهندگان و برگزارکنندگان رفتارندم، اگر در عزم جدیت کنند، در زندان اوین خواهد بود. برای برگزاری رفتارندم ابتدا باید تعرض متردانه قوه قضائیه و شورای نگهبان مهار و این دو نهاد ملتزم به رعایت قانون شوند و رسیدن به این مقصد در وضع بفرنج کنونی تنها یک راه دارد: بازدارندگی توده‌ای.

در صحنه جامعه، توده رای‌دهندگان نه تنها خواهان ایستادگی اند بلکه از نمایندگانی که برگزیده‌اند نیز همین توقع را دارند. اینکه برخی از اظطه‌ار نظر کنندگان در مورد اعتماد رای‌دهندگان به نمایندگان خود ابراز تردید می‌کنند بی‌مدرک است. برخورد نمایندگان نیز نافی چنین پدیده‌ای است. همین وضعیت در رابطه با رئیس جمهوری وجود دارد. البته اقتدارگرایان و سرنگونی‌طلبان در این مورد

نظر دیگری دارند. آنها می‌گویند مردم رویگردان شده و دیگر آمیدی به اینها ندارند. اما مهم رای کسانی است که به اصلاح‌طلبان رای داده‌اند. وگرنه دیگران که از قبل هم معلوم بود که چنین نظری دارند.

تاکید بر این وضعیت از این نظر مهم است که مطمئن شوم پیگیری مشی بازدارندگی فعال در بالا، در دولت و مجلس، می‌تواند با عمل توده‌ای همسو و بر آن متکی شود. بازدارندگی فعال اگر بخواهد صرفاً به چانه‌زنی در بالا، با قوه قضائیه و شورای نگهبان، محدود شود تغییری در وضع ایجاد نخواهد کرد. وسایل ما رای مردم و اتکا بر حمایت آنهاست. وسایل آنها قوای مسلح، دادگاهها و زندانهاست. قصد ما درگیر شدن با این وسایل نیست، خارج کردن این وسایل از عرصه رقابت‌های سیاسی است و این مهم تنها با یک تلنگر در ۲۰، ۳۰ میلیونی دیگر دست یافتنی است.

۱۲. مقاومت توده‌ای: اما در کدام شکل؟

جنبش اصلاح‌طلبی در زمینه اتکا به حمایت توده‌ای برای استقامت در برابر تعرض متردانه جبهه ضداصلاحات اکنون به تجارب ارزشمند، از جمله به درسهای انتخابات ۲ خرداد ۷۶، رویدادهای ۱۸ تا ۲۳ تیر ۷۸ و مجاهدات پس از انتخابات مجلس ششم مجهز است. مطابق این درس‌ها:

اولاً: جنبش دانشجویی هرگاه به صورت نیروی پیشگام و بسیج‌کننده عمل توده‌ای عمل کند می‌تواند در برابر امواج سرکوب‌پایداری کند. عمل جنبش دانشجویی هرگاه مستقل از عمل توده‌های میلیونی شهروندان عمل کند به راحتی طعمه سرکوب خواهد شد. ثانیاً: مقاومت توده‌ای هرگاه در این مرحله به اشکال تعرضی، مثل تظاهرات یا اجتماعات خیابانی، ظاهر شود با این ریسک مواجه است که اکثریت شهروندان در آن مشارکت نکنند و یا نیروهای فاشیستی بنیادگرایی که زیر قوه قضائیه سازمان‌دهی شده‌اند، آن حرکت را از هرنوع خصلت توده‌ای محروم کرده و در زیر سرکوب خویند بکشاند.

ثالثاً: در وضع فعلی چنانچه مقاومت توده‌ای در اشکال مسالمت‌آمیز و با برخورداری از پوشش قانون برآمد کند و به گونه‌ای گسترش یابد که اکثریت توده‌های شهروندان در آن عزم مشارکت کنند، آنگاه این برآمد می‌تواند تعرض ارتجاع را مهار و تغییر را محقق سازد.

اگر شمار آرای شهروندان در انتخابات تهران و مجلس ششم این چنین بالا نبود بعید بود که نهاد ولایت از برهم زدن آن مجلس منصرف شود. رهبری آقای خامنه‌ای اکنون نیز دارد زمینه را برای بروز یک واکنش عظیم همگانی آنگونه که در ۲ خرداد ۷۶ دیده شد هموار می‌کند. عمل آقای خامنه‌ای و زیرمجموعه‌های نهاد رهبری، دارد ایران را به سوی شکل‌گیری برآمد عظیم توده‌ای دیگر، و به احتمال زیاد در قالب یک تحریم، امتناع، یا اعتصاب همگانی، پیش می‌برد.

«بازدارندگی فعال» باید با مقاومت توده‌ای، در اشکال تداقی و امتناعی آن، همراه شود و اگر صرفاً به اقدام نمایندگان مجلس اکتفا کند، راه به جایی جز زندان اوین نخواهد برد. گفتگو با طرف مقابل البته بسیار ضروری است، اما این گفتگو زمانی به تغییر می‌انجامد که به گفتگوی مستقیم با مشارکت توده دهها میلیونی با طرف مقابل فراروید، همانطور که در ۲ خرداد، ۲۹ بهمن و ۱۸ خرداد فراروید، منتها این بار، نه به شکل رای دادن بلکه، برای نافذکردن رای، نه به صورت تهاجمی، بلکه، به مقاومت منفی و احتمالاً به صورت تحریم، به صورت بست‌نشینی در اماکن مقدسه، به صورت اعتصاب همگانی یا به هر صورت دیگری که با مصالح، اهداف و وقفه و حتی پسگرد مواجهه جاری هماهنگ باشد.

۱۳. ملاحظات در انتخاب شعارها

گرچه در وضع حاضر تحلیل و پیش‌بینی دقیق شکل عمل هر یک از عوامل تشکیل‌دهنده صحنه سیاسی در تدوین خط مشی اهمیت کلیدی دارد، اما این به معنای کم‌اهمیت شدن نوع شعارها، مطالبات و سیاست‌گذاری‌ها نیست. به دیگر نیروهای حاضر در صحنه نیست. حساس بودن انتخاب شعارها و سیاست‌گذاری به ویژه ناشی از آنست که هر انتخاب ناسنجیده می‌تواند در راه سازماندهی اقدام هماهنگ و همسوی مولفه‌های مختلف جبهه اصلاحات خلل ایجاد کرده با سرایت آن به جامعه روند شکل‌گیری مقاومت توده‌ای همشکل، مستند و همگانی را با شکاف، وقفه و حتی پسگرد مواجه کند.

هنر رهبری سیاسی در دوره‌ای که پیش روست در آن است که شعارها، مواضع و اقدامات انطور گزیده شوند که اولاً با حس و برداشت وسیع‌ترین لایه‌های رای‌دهنده از وضعیت سیاسی و شناخت آنان از موانع موجود تماس گرفته و میزان اعتماد به امکان و ثمربخشی مقاومت توده‌ای را تقویت کند، ثانیاً بتواند وسیع‌ترین طیف گرایش‌های سیاسی

خواهان تغییر را همصدا کند و کمترین نیروی خواهان تغییر - حتی ناچیز - را هم منفعل، منزوی یا رو در رو نکند، ثالثاً قادر شود در جبهه مخالف اصلاحات واکنش‌های ناهمسو یا ناهماهنگ برانگیزد و دستکم تلاش آنان برای عمل متحد را تسهیل نکند.

در صحنه سیاسی جاری کشور گرایش‌هایی هستند که از گسترش دامنه تشش و تعارض میان نهادهای ولایتی و نهادهای انتخابی نگرانند. آنها نگرانند که این تعارض ثبات نظام سیاسی را در مخاطره قرار دهد. آنها چاره کار را در افزایش حدود اختیارات نهادهای انتخابی و مداخله کمتر نهادهای ولایتی در کار مجلس و دولت یافته‌اند. در صحنه سیاسی کشور هم چنین نیروهایی هستند که با موجودیت نهادهای ولایتی از بنیان مخالفت‌ها خواهان انتقال تمام قدرت به نهادهای انتخابی هستند. در وضع حاضر تنها شعارهایی می‌توانند به سطح یک توده‌ای هماهنگ فرارویند که این دو گرایش را همسو کنند و رو در رو نکند. اگر ضرورت این همسویی در انتخاب شعارها لحاظ نشود آنگاه هر دو گرایش به عقب‌نشینی در برابر تعرض راست محکوم خواهند شد.

تازمانی که تعرض ارتجاع حاکم متوقف و به سلطه آن در حکومت پایان داده نشده است شعارها، مواضع و اقدامات سیاسی که با هدف نفی یا تضعیف پای غیرحکومتی یا پای حکومتی اصلاح‌طلبی و انتقال رهبری به نیروی سوم، و یا کنار زدن آن، تنظیم میشوند اقداماتی نابه‌هنگامند. وجود رقابت و اختلاف‌نظر و اختلاف خاستگاه میان سه مولفه جنبش اصلاحات، میان طرفداران مردسالاری دینی، ملی مذهبی‌ها و نیروهای لائیک طبیعی و گریزناپذیر است. آنچه غیرطبیعی است رها کردن همسویی و سیاست مشترک به خاطر رقابت است. ترویج روحیه عدم‌اعتماد نسبت به مولفه‌های دیگر، همراهی یا هم‌زبانی با نیروهای مخالف روند اصلاحی، چه در حکومت و در خارج آن، اقداماتی علیه دیگر مولفه‌هاست.

اقداماتی از این دست نه تنها ظرفیت‌های قابل‌ملاحظه‌ای را به بطالت یا به مقابله خواهد کشاند، بلکه امکان شکل‌گیری یک مقاومت توده‌ای متحد و هماهنگ را نیز قطعاً به تاخیر خواهد انداخت.

برای رهبران سیاسی مجرب عیار اصلی در انتخاب شعار این است که عیار شعار مباحثات‌گراانه تر و یا رادیکال‌تر است. معیار آنها در انتخاب شعار اینست که آن شعار برای به عقب‌نشاندن حریف با چه وسعتی نیرو به صحنه می‌کشد.

۱۴. تغییر در قوه قضائیه: آماج شعارهای روز

از آنجا که قوه قضائیه جمهوری اسلامی ایران به سنگر و ستاد و نیز ابزار اصلی تعرض جبهه ضداصلاحات تبدیل شده است، از آنجا که آزار سیاست حاکم بر این قوه دانسیگر وسیع‌ترین تمایلات سیاسی و اجتماعی کشور گردیده است، از آنجا که عملکرد قوه قضائیه آماج انتقاد وسیع افکار عمومی است، از آنجا که ساختار و ماهیت این قوه بسیار بدوی و بسیار ناکارآمد از آب و یا آمده است، و از آنجا که عملکرد افراطی و بسیار مغشوش این قوه و سرپیچی آشکار سران آن از قانون اساسی، که هجوم گستاخانه به مجلس تازه‌ترین نمونه آن است، حتی قادر نیست حمایت متحد همه نیروهای مخالف اصلاحات را جلب کند، لذا مطالبات، مواضع و اقداماتی که کشیدن دندان زهری ارتجاع، یعنی پایان دادن به خودکامگی در قوه قضائیه، پاکسازی و سپس بازسازی آن، را هدف قرار می‌دهند حاوی ویژگی‌هایی است که انتخاب شعارها در روند سیاسی جاری از ما طلب می‌کند.

۱۵. پاسخ به انتقادات

عنوان میشود قوه قضائیه تحت امر ولایت فقیه است و ولایت فقیه آماج نفرت عمومی جامعه قرار گرفته است، لذا آماج مقاومت باید خود ولایت فقیه باشد و نه یک زیرمجموعه آن؛ عنوان میشود ماهیت و عملکرد قوه قضائیه منبعث از قانون اساسی جمهوری اسلامی است و با این قانون اساسی جز چنین قوه‌ای را نمی‌توان شاهد بود، لذا آماج مقاومت باید تعویض قانون اساسی باشد و نه یکی از محصولات آن.

در این رابطه باید گفت در وضع فعلی تمام طیف بسیار گسترده اصلاح‌طلبان، حتی بسیاری از نیروهایی که آمیدی به اصلاحات ندارند نیز، از تحقق شعارهایی از قبیل «به ترمذ قوه قضائیه از قانون پایان دهید»، «ما یک قوه قضائیه اصلاح‌طلب می‌خواهیم»، «نظام قضایی کشور باید بازسازی شود»، «زندانی سیاسی آزاد باید گردد» یا حتی از شعار «هاشمی شاهرودی: استعفا استعفا» فلاته استقبال می‌کنند. از سوی دیگر این شعارها قطعاً با مقاومت رهبری مواجه‌اند. چنانچه تکیه بر مقاومت (کنش) توده‌ای مقام رهبری را به تن دادن به خواسته مردم دعوت کند این یک پیشرفت بزرگ در روند اصلاحات و و یک تغییر بسیار بزرگ

توازن قوا و در اوضاع کشور است. این تغییر امیدهای فراوان نسبت به ثمربخشی مبارزه اصلاح‌طلبانه تولید خواهد کرد. اما چنانچه ولایت فقیه به رودررویی مستقیم با مردم روی آورد آنگاه عمل ایشان هنگام طرح شعارهایی را جلو خواهد کشید که امروز اکثر اصلاح‌طلبان آنها را به هنگام نمی‌بینند.

کسانی معتقدند مشکل اصلی جنبش اصلاحات در نبود مقاومت توده‌ای و نه در فقدان شعار فراگیر نیست. آنها فکر می‌کنند اشکال بزرگ این است که اصلاح‌طلبان حکومتی با ملی مذهبی‌ها و نیروهای لائیک متحد نشده و مرز بین خودی و غیرخودی را نشکسته‌اند. اما این یک انتقاد نابه‌هنگام است. باید سلطه ارتجاع در حکومت شکسته شود تا زمینه برای باز تأسیس نهادهای حزبی-سیاسی نوین هموار گردد. جبهه دوم خرداد باید خود حاکم شود تا طیف‌بندی درونی آن آشکار گردد و تا این طیف‌بندی آشکار نشود، برای این جبهه امکان ائتلاف سیاسی با هیچ نیروی سیاسی تاریخی شکل گرفته به وجود نخواهد آمد. آنچه در روند جاری بسیار مهم است این است که این وضعیت جبهه دوم خرداد موجب عدم‌استفاده از حداکثر ظرفیت‌ها نشود. ملی مذهبی‌ها و عمده نیروهای لائیک تاکنون بسیار مسئولانه عمل کرده‌اند. آنها علیرغم محرومیت از مشارکت سیاسی از اصلاح‌طلبان حاکم در برابر ارتجاع مسئولانه و به گونه‌ای موثر حمایت کرده و رای تمام اقتدار مدرن سود آنان به صندوق‌ها ریخته شده است.

۱۶. نقش دانشجویان و نمایندگان مجلس

اما کارها فقط این نیست که تحلیل درست داشته باشیم، شعار روز را درست انتخاب کنیم و در ضرورت مقاومت توده‌ای هماهنگ نیز پی برده باشیم. شکل‌هایی چنین مقاومتی نیازمند ملاحظات عملی و اجرایی معین است. تجارب اندوخته شده از ۲ خرداد ۷۶ تاکنون حاکی از آن است که در جامعه ما ایران در هر عمل توده‌ای متحد دانشگاه‌ها و رسانه‌ها، به ویژه مطبوعات و اخبار اینترنت، حائز اهمیت ویژه‌العاده‌اند. شکل‌های کارگری، تریبون‌های مستقل زنان، و نیز محافل متعدد قومی، کانون‌های همشهری‌گری و حتی محافل هم‌مدرسه‌ای‌های سابق نیز به اهرم‌های کارآمد بدل شده‌اند. اهرم‌های سنتی سازماندهی حرکت تاریخ‌ساز، مثل حوزده‌ها و بازار، به سوزده تاریخ سپرده شده‌اند و ارتباط مستقیم احزاب سیاسی با جامعه هنوز میسر نشده است.

در روندهای آتی ارتباط نزدیک و مستمر با دانشجویان، طرح مشکلات و راه‌حل‌ها در جلسات گفتگوی مستقیم به روشن شدن شکل و مضمون مقاومت توده‌ای هماهنگ و نحوه بروز آن، به گونه‌ای که فراگیرندگی مقاطع طبقاتی، جنسیتی و قومیتی و سنی جامعه باشند، کمک خواهد کرد. منتها به یاد داشته باشیم که جنبش دانشجویی فقط پیشگام مقاومت توده‌ای است و وقتی شکست‌پذیر خواهد شد اگر به نیابت از مردم، و نه با مردم عمل کند.

اما از همه کارسازتر و تازه‌تر ارتباط مستقیم نمایندگان اصلاح‌طلب مجلس با توده رای‌دهندگان است. بسیار مهم است که، علیرغم مخالفت شورای نگهبان مجلس به وظایف قانون‌گذاری خود پیگیرانه عمل کند. اما بهترین کار مجلس در ۲ سالگی که از عمرش باقی مانده ارتباط مستقیم هر نماینده با رای‌دهندگان است. حوزه انتخابیه است. مجلس به تهنایی از پس قوه قضائیه و شورای نگهبان برخواهد آمد و اندرزه‌های خصوصی، با هدف درس تدبیر، مساوی است با ائتلاف وقت و از دست دادن رای و اعستمد رای‌دهندگان. سازمان‌دادن جلسات دیدار و گفتگوی مستقیم رای‌دهندگان و طرح مستقیم مشکلات و موانع با آنان در وضع فعلی می‌تواند هشاری سیاسی و مشارکت مستقیم در روندهای سیاسی جاری به اعماق جامعه گسترش دهد. چنین اهرم نیرومندی تا قبل از مجلس ششم در اختیار ما نبود. این یک پل ارتباطی بسیار پرکشش و پرقدردت بین حلقه‌های سیاست‌گذاری و پایه اجتماعی جنبش اصلاح‌طلبی است. ارتباط ۲۰۰ نماینده مجلس با اعماق جامعه، امکانی بسیار ارزشمند برای هماهنگ‌کردن و مقاوم‌کردن حرکت اجتماعی است؛ این امکانی است که جنبش ما فقط به تازگی و به برکت دوم خرداد به آن مجهز شده است.

۱۷. درباره مراجعه مستقیم به مقام رهبری

در مورد مراجعه مستقیم به ولی فقیه، شورای نگهبان و یا قوه قضائیه و درخواست عمل معین از آنها چه میتوان گفت؟ اخیراً دیده شده است که برخی اصلاح‌طلبان این اقدامات را مفید و ضرور و عده دیگر آن را ناشی از توهم داشتن نسبت به ماهیت این ارگانها ارزیابی کرده‌اند. تجربه سالهای اخیر نشان داده است این مراجعه بسیار مهم و ضروری است هرگاه بخواهد به انصراف این نهادها از تقابل کمک کند و یا، اگر ارزیابی چنین نیست، موضوع تقابل را در اعماق جامعه به بحث بگذارد. تجربه سالهای

اخیر هم چنین نشان داده است که این مراجعه بسیار مضر و مهمل است هرگاه بخواهد برای انصراف جنبش از مطالبات خود حجت بیابد و یا از آن هم بدتر بخواهد از این مراجعه علیه رقبا بهره گیرد. نمونه‌های تاریخی در این زمینه فراوانند: مراجعه کشیش گایون به تزار ۱۹۰۵، تحصن مصدق در دربار ۱۳۲۸، مراجعه کاشانی به شاه ۱۳۳۲.

۱۸. سرپیچی مردم یا سرپیچی از رای مردم؟ و بالاخره موضوع دیگری که در سالهای اخیر در زمینه سازماندهی مقاومت توده‌ای در برابر تعرض ارتجاع مورد توجه فعالان سیاسی بوده است موضوع رابطه این مقاومت با قانون است. گروهی بر این نظرند که قوانین جمهوری اسلامی ایران آن چنان است که چنانچه جنبش بخواهد خود را در چارچوب آن قرار دهد به قفس گرفتار خواهد آمد. مقاومت در برابر تعرض راست بدون فراتر رفتن از چارچوبی که قانون اساسی برای مردم تعیین کرده است امکان‌پذیر نیست. لذا هر حرکت توده‌ای حرکتی است فراتر از قانونی.

این فکر چنین حرکتی را «نافرمانی مدنی» نامیده آن را شکل اصلی هر حرکت توده‌ای تلقی می‌کند. از این تحلیل نتیجه‌گیری میشود که بنابراین بر عهده رهبری سیاسی است که سازمانگر سرپیچی مردم از قانون گردد و از آنجا که اصلاح‌طلبان حکومتی، حکومتی هستند نه می‌خواهند و نه قادرند سازمانگر سرپیچی از حکومت باشند. از این روی رهبری باید از ید آنان خارج و به مخالفان حکومت منتقل شود. این برداشت از نافرمانی مدنی در ذات خود اصلاح‌طلب نیست، سرنگونی‌طلب است با تمام مشخصه‌های آن. در مقابل این استدلال باید گفت:

اولاً: انجام عملی که در نص صریح قانون منع نشده است، سرپیچی از قانون نیست. زدن برچسب «فراقانونی» یا «غیرقانونی» به مجموعه حرکات، مبارزات و تلاشهایی که طی سالها در جهت گشایش قضای سیاسی و دفاع از آزادی‌ها به همت همه اقشار اجتماعی صورت گرفته است و واقعی است و نه خوشایند آن تلاش‌گران. ثانیاً: صحنه واقعی در ایران بکلی برعکس است. مشکل اصلی عدم‌تمکین مقام رهبری و نهادهای تحت فرمان ایشان به قوانینی است که مجلس می‌گذرانند. و این در حالی است که مجلس قانونی‌گانه نهاد قانون‌گذار در کشور شناخته شده است. مترد از مجلس و قوانین آن مقام رهبری است و نه توده رای‌دهندگان.

از این روی کاربرد عنوان «نافرمانی» و یا «سرپیچی» برای حرکت اصلاح‌طلبانه جاری، که موضوع آن بنا به تعریف حرکتی برای تغییر قانون است، عنوانی بلاموضوع است. جنبش ما برای تغییر قانون است و تغییر قانون از هیچ راهی دموکراتیک نیست مگر به رای ارگانهای منتخب مردم و این ارگانها تشکیل خواهند شد مگر از راه قانون. از سوی دیگر هرنوع مقاومت مردمی در برابر تعرض ارتجاع به نهادهای انتخابی، البته که یک سرپیچی از خواست و تمایل و حکم کسانی است که خود را مترد یا حاکم بلامنازع کشور می‌پندارند. اما این سرپیچی تا آنجا که به خشونت متکی نشود، تا آنجا که نص قانون صراحتاً آن را جرم نشانسته، مقاومتی هم صددرصد مدنی و قانونی است.

۱۹. هیچ‌کس دیگر نمی‌ترسد

در خاتمه مایلیم بر امید و اعتقاد استوارم به پیشرفت و توفیق جنبش اصلاح‌طلبانه جاری در کشور مجدداً تاکید کنم. این امید و اعتقاد فقط ملهم از آن نیست که من ایرانیان را بیش از هر کجای دیگر در این دنیا دوست دارم و یا خود را نیز مثل هر اصلاح‌طلب دیگر پاره تن این جنبش تصور می‌کنم و دلم از مرگش بسیار میهراسد و همه سوایم این است که همین مجاهدات ما را نیز بعد از تمام صد سال به همان رنگی از آزادی و کرامت انسانی برساند که دیگر دموکراسی‌ها رسیده‌اند.

پشتوانه این خوش‌بینی آنست که چه در اینجا، چه در مجلس و در دانشگاه، چه در کانون نویسندگان یا در محفل آذربایجانی‌ها یا کوردهای مقیم مرکز، یا در شب‌نشینی زندانیان ایرانی که قلم و آرای آن زن یا در قدم آن کارگری که حقوق خود را می‌خواهد و نیز در سر پرسودای آن جوانی که همه فریاد و آرزوست، در پس همین روزهای عبوس و سخت، همه و همه، همه چیز را می‌گویند و هیچ‌کس دیگر نمی‌ترسد. پس کاخ استبداد که پایداش همواره بر ترس است چون لانه آن عنکبوت سخت بی‌نیاد گشته و برای برکنندش دیگر به نفر گول‌لها، و حتی شاید به منت‌های گره‌کرده نیز، نیازی نیست. وزش یک اعتراض توده‌ای فراگیر هم قادر است به سرپیچی بس بیخردانه این ماموتیان از رای مردم پایان دهد.

گفتگو با بهزاد کریمی و مجید عبدالرحیم پور

ادامه از صفحه ۷

جریان داشته و مربوط به جنبش است - هر چند بخشی از آن به صورت جسسته گریخته در مصاحبه‌ها مطرح شده - طرح نکرده است؟ کتاب به طور مشخص به مورد عبدالله پنجه‌شاهی اشاره دارد که گویا آن هم به خاطر نظرات سیاسی بوده است. در مورد برخورد سازمان با شجاعیان هم به طور مبهم مطرح می‌کند که به خاطر اختلافات ایدئولوژیک از سازمان اخراج شده است. در صورتی که شجاعیان پس از نوشتن کتاب «شورش» آن را در اختیار سازمان قرار داده بود و از رابطه خود خواسته بود که سازمان جواب او را بدهد. حمید مومنی که در آن موقع جزو شورای رهبری بود از طرف حمید اشرف مسئول جواب دادن به او می‌شود. ضمناً شجاعیان در جزوه‌های که بعداً منتشر کرد به برخورد‌های علی‌اکبر جعفری و طرح عملیاتی او که منجر به دستگیری مادر شایگان شده بود اعتراض داشت و مطرح کرد، تا زمانی که سازمان جوابی را ندهد با سازمان کار نمی‌کند.

به هر حال، کتاب از زبان محفوظی و ماسالی مواردی را در مورد تصفیه‌های سازمان مطرح کرده است. آقای رحیم پور، شما حداقل یکی از متهمان اصلی - مورد قتل رفیق عبیدالله پنج‌شاهی - در کتاب هستیدا آیا بهتر نیست که صحت و سقم این ماجرا را از زبان خود شما بشنویم؟

● عبدالرحیم پور

کتاب به دو مورد اشاره کرده مورد اول از زبان ماسالی است که مطرح می‌کند گویا در نامه‌ی علی اکبر جعفری به حرمتی پور بوده که چند نفر تصفیه شدند و دیگری مورد پنجه‌شاهی است. من در جریان دو مورد بودم و هیچ یک تصفیه سیاسی نبوده مورد اول زمانی است که تازه از زندان آزاد و به سازمان وصل شده بودم. رفیق علی اکبر جعفری عضو مرکزیت مطرح کرد که یکی از رفقا سازمان را ترک کرده و زندگی مخفی را کنار گذاشته بود و چون او امکانات وسیعی - از جمله نارنجک‌سازی و... - می‌شناخت، به خاطر حفظ امکانات او را از بین بردیم. علی اکبر از ما نظرخواهی کرد که با این کار موافق هستیم یا مخالف. در تیم ما من اسماعیل عابدینی بر این عقیده بودیم که این کار غلط است. دو نفر دیگر از این کار دفاع می‌کردند و البته به خاطر ترک سنگر رفقا وقتی جنبش مسلحانه را شروع کردند، به خصوص با گرایش مسلطی که گرایش احمدزاده بود، عمدتاً قضیه را نظامی می‌دیدند و سازمان حالت نظامی داشت و مجازات ترک سنگر هم در یک سازمان نظامی روشن است. همان‌طور که گفتم ما مخالف بودیم بچه‌هایی که از زندان‌ها آمده بودند مخالف بودند.

● س: آیا اسم این فرد مشخص شده؟

● عبدالرحیم پور

من اطلاعی ندارم و در آن زمان هم رفقا نام وی را مطرح نکردند مورد بعدی رفیق عبدالله پنجه‌شاهی - حیدر - است در این مورد آقای مازیار بهروز به نقل از یک منبع می‌نویسد: «رهبری از طرف که به پایان رسید، شاخه خراسان مدعی چیرگی در داخل کشور شد. سران شاخه خراسان، احمد غلامیان لنگرودی (معروف به مجید هادی) و قربانعلی رحیم پور (معروف به مجید) به این باور رسیدند که تعداد هواداران گروه منشعب در شاخه اصفهان به ریاست عبدالله پنجه‌شاهی زیاد شده است. به گفته یک منبع، در سال ۱۳۵۵ گروه سه نفره از پنجه‌شاهی خواست به مشهد برود و به منظور جلوگیری از گسترش انشعاب، او را اعدام کرد. معلوم نیست که آیا پنجه‌شاهی به گروه منشعبین گرایش داشت یا نه، اما ظاهر برکناری او شاخه اصفهان را تحت رهبری نوظهور خراسان قرار داد.» حقیقتاً آدم وقتی که چنین اطلاعات نادرست و بی‌پایه را از زبان یک پژوهشگر تحصیل کرده می‌شنود، حیران می‌شود!

اجازه بدهید، کمی روی اطلاعاتی که مبنای پژوهش آقای مازیار قرار گرفته بحث کنیم که در باره‌ی آن‌ها پژوهش می‌کرد و موضوع پژوهش بودند، مراجعه می‌کرد. تعدادی از آن‌ها هنوز زنداند و فرونمردند! وقتی که منابع دست اول برای تحقیق و پژوهش وجود دارد و قابل دسترسی است، استفاده از منابع دست دوم به جای آن‌ها، می‌تواند به کار پژوهش لطمه

وارد کند.
۱ - شاخه خراسان، تنها شاخه‌ای بود که سالم مانده بود. بقیه شاخه‌ها همه متلاشی شده بودند.
۲ - شاخه خراسان، «سرانی» نداشت که مدعی چیرگی شود. تنها کادر سیاسی که داشت، رفیق حسن فرجودی (رحیم) بود.
۳ - این که، من جزو شاخه مشهد نبودم و جزو «سران» شاخه مشهد نبودم جزو مسئولین گیلان بودم که متلاشی شده بود. من در لحظه‌ی ضربات ۸ تیر ماه در خانه تیمی مشهد چشم بسته بودم. (هنوز مسئولیت روشن نبود) و در لحظه انشعاب و در لحظه‌ای که رفیق حیدر (عبدالله پنجه‌شاهی) کشته شد، عضو مرکزیت نبودم.

۴ - این که، نه سران ناموجود مشهد، نه بقیه کادرهای باقیمانده نظیر صبا بیژن‌زاده، رفیق سنجر و هادی و حسن فرجودی و بنده و بقیه رفقا، ادعای چیرگی بر داخل را نداشتیم اولاً، نمی‌دانستیم که آیا چیزی مانده است که تا بر آن چیره شویم؟! ثانیاً، کسی در آن شرایطی که پی در پی ضربه می‌خوردیم، نمی‌توانست به فکر چیره‌گی باشد. سوم این که ما فکر چیرگی نبودیم بلکه به فکر حفظ نیروهای سازمان و حفظ خودمان و حفظ موجودیت سازمان بودیم. به کار بردن چنین واژه‌هایی به راستی دور از شان یک پژوهشگر است.

۵ - این که، من و هادی هیچ وقت در باره‌ی هواداران گروه منشعب در شاخه اصفهان صحبت نکردیم و من هیچ اطلاعی از تیم اصفهان نداشتیم تا نگران شوم.

۶ - این که، رفیق پنجه‌شاهی را من هیچ وقت ندیدم ولی طبق گفته رفقا، که خوشبختانه زنده هستند، او جزو طرفداران پر و پا قرص مشی مسلحانه و مخالف انشعابیون.

۷ - این که، رفیق پنجه‌شاهی را به خاطر نظرات سیاسی و به خاطر جلوگیری از انشعاب اعدام نکردند. و بالاخره برای محض اطلاع، باید بگویم که از سال ۱۳۵۴ تا انقلاب، هیچ رفیقی به خاطر نظرات سیاسی‌اش، اعدام نشده است. فضای درون سازمان از این سال به بعد، اساساً از فضای سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۳ متفاوت بود.

اگر برای پژوهشگر ما، معلوم نبود که پنجه‌شاهی به انشعابیون گرایش داشت یا نه، به چه دلیلی و چرا حکم صادر کرده است که او را به منظور جلوگیری از انشعاب اعدام کردند؟

اما با تأسف باید بگویم که فاجده‌ای به نام اعدام حیدر (رفیق عبدالله پنجه‌شاهی)، اتفاق افتاده است. این فاجده‌ای که انجام گرفت. هیچ ربطی به نظرات سیاسی رفیق نداشت. برخلاف چیزی که در کتاب نوشته شده، من هیچ وقت این رفیق را ندیده بودم. این کار نه از زاویه رفیق هادی (احمد غلامیان لنگرودی) و به کمک رفیق اسکندر صورت گرفت. با تالم و تاسف باید بگویم که مساله مربوط به علاقمندی و رابطه‌ی رفیق پنجه‌شاهی به یک رفیق دختری بود که با هم در یک خانه تیمی زندگی می‌کردند. متأسفانه فقط به این دلیل هادی رفیق پنجه‌شاهی را زد. اگر با نگاه نقادانه به این قضیه نگاه کنیم، باید بگویم که این کار نه از زاویه استالینیست بودن، نه از زاویه غیردموکراتیک بودن ما و نه حتی از زاویه نگاه به جنبش مسلحانه به عنوان کار نظامی بود، بلکه از یک فکر و فرهنگ کاملاً عقب‌مانده‌ی سنتی و مردسالارانه‌ی ایرانی نشئت گرفته بود. در فرهنگ محدود آن زمان ما، چیز خیلی شنیعی بود که یک پسر مجرد با یک دختر مجرد رابطه‌ی عاشقانه و جنسی داشته باشند، آن هم در خانه‌ی تیم.

حقیقت این است که تا زمانی که مادر - مادر پنجه‌شاهی - زنده بود، من ابا داشتم که این خبر منعکس شود. چون هیچ وقت نمی‌توانستم بپذیرم که... مادر این خبر را بشنود. جدا از این، ناصر، برادر ۹ ساله و خشایار برادر هفده ساله‌ی پنجه‌شاهی در خانه تیمی‌ای زندگی می‌کردند که من هم در آن بودم و فکر می‌کردم که شنیدن این خبر از جانب آن‌ها می‌تواند فاجعه‌آفرین باشد. این دو کوچک بودند و ظرفیت شنیدن این خبر را نداشتند هرگز به خود اجازه ندادم که آن موقع این را مطرح کنم و حتی همین الان هم که دارم طرح می‌کنم نمی‌توانم بپذیرم که چنین فاجعه‌ای به خاطر یک عشق، در سازمان ما رخ داده است!

اضافه کنم که هادی بعد از انجام دادن این عمل زشت، ما را در جریان قرارداد. در همان

زمان ما مرکزیت سه نفره نداشتیم. صبا بیژن‌زاده را ساواک در اسفند ماه زده بود و قبل از آن حسن فرجودی را. در آن موقع من در مشهد بودم و هنوز در مرکزیت نبودم قبلاً با رحیم (حسن فرجودی) صحبت کرده بودیم و قرار بود به عنوان مسئول بخشی از سازمان به جایی بروم و جایش را هم هنوز نمی‌دانستم. در این فاصله رحیم و صبا را زنده و و هادی تنها بود و متأسفانه در همین تنهایی این کار را کرد. آقای بهروز نوشته‌اند که گویا یک گروه سه نفره رفیق پنجه‌شاهی را اعدام کردند. در آن لحظه ما مرکزیت سه نفره نداشتیم. این خبر از اساس غلط است.

● س: منبع نویسنده کتاب، علیرضامحفوظی (معروف به رحیم تنوری) است و هم چنین مصاحبه‌ی مصطفی مدنی، شما این آقای محفوظی را می‌شناسید؟ تا چه حد به اطلاعات او می‌توان تکیه کرد؟

● عبدالرحیم پور

این آقای محفوظی اگر همان رحیم تنوریک باشد، ایشان قبل از انقلاب جزو کادرها و اعضای مخفی سازمان نبودند تا جایی که من می‌دانم و اگر اشتباه نکرده باشم، بعد از انقلاب رفیق هاشم معرف او به سازمان بود ولی اطلاعاتی که مطرح می‌کند به قبل از انقلاب برمی‌گردد. اطلاعات آقای محفوظی در مورد سازمان غلط و در مواردی هم ناقص است. از جمله اخبار غلط و نادقیقی که آقای محفوظی مطرح کرده و آقای مازیار بهروز با استناد به آن نوشته‌اند، که «رهبری حمید اشرف که به پایان رسید شاخه خراسان مدعی چیرگی در داخل کشور شد» و باز می‌گوید: «سران شاخه‌ی خراسان یعنی احمد غلامیان لنگرودی - هادی - و قربانعلی رحیم پور معروف به مجید به این باور رسیدند که تعدادی از...» من در این باره توضیح دادم که این اطلاعات غلط است.

● س: آقای کریمی، به بخش اخبار و اطلاعات کتاب برگردیم که منابع بسیار اندک و هدمفند انتخاب شده است. مجید اشاره می‌کند که بخشی از این اطلاعات نادرست و بخشی غلط است. نظر تو در این مورد چیست؟

● بهزاد کریمی

موارد متعددی است ولی من می‌خواهم به یک نکته اشاره کنم آقای مازیار بهروز، واقعاً رفیق حمید اشرف را به عمد و یا غیر عمد به گونه‌ای ناجوانمردانه مورد حمله قرار می‌دهد. امروز هیچ‌کدام از ما به رفیق اشرف به عنوان رفیق کبیر برخوردار نمی‌کنیم؛ ولی وی رفیقی بوده که سال‌های معینی مسئولیت بسیار سنگین حفظ سازمان را بر دوش کشید و در مقیاس خودش و در حد توان و امکاناتش در آن سال‌ها کارهای بزرگی برای حفظ سازمان انجام داد و متناسب با توانمندی فکری و عملی‌اش طبیعی است که نقاط قوت و ضعف هم داشت. در او آرد و انسان احساس می‌کند که در این جا رفیق حمید «مظلوم» قرار گرفته است. ایشان یک سری رفقا را بالا می‌برد، مثلاً رفیق بیژن را که البته رفیق بارزتری بوده و در کل جنبش ما بی‌بدیل بوده و از نظر فکری اصلاً نمی‌توان بیژن را با حمید مقایسه کرد و با رفقا احمدزاده و پویان که رفقای خلاق بودند را بسیار بالا می‌برد تا بر حمید بتازد. نه آن غلو صحیح است و نه این تاختن بی‌مورد. من از خود کتاب نمونه می‌آورم. او می‌گوید: «فنداسیان در دوری اشرف تمایلات شدید مانوئیستی از خود نشان می‌دادند» و جابجا می‌گوید که حمید یک استالینیست سرسختی بود. او می‌گوید: «مرحله اول که حمید اشرف هنوز زنده بود (یعنی آدرس را حمید اشرف می‌دهد) تزه‌ای احمدزاده‌خط مشی رسمی سازمان تلقی می‌شد» به هر حال اگر همه‌ی این فاکتورها را کنار هم بگذاریم می‌بینیم که ادعاهای در مورد رفیق حمید اشرف از واقعیت‌ها فاصله دارد و کاملاً جنسیتی غرض‌ورزانه دارد که از یک مدعی تحقیق تاریخی، جدا بعید است. حمید اشرف، در زمان خودش، در مقایسه با دیگر رفقای رده بالای سازمان، کمتر از هر کس استالینیست و بیشتر از هر کس دیگر غیرمانوئیست بود. واقعیت اما آن است که همان مرحله اولی که ایشان می‌گوید خود به دو دوره قابل تقسیم است. دوری ۵ - ۵۲ که هنوز مبارزه نظامی نیرومند است و تزه‌ای احمدزاده کاملاً در مرکز قرار دارد و راهنمای عمل است، و دوره ۵۲ به بعد که تحولات فکری - سیاسی شروع می‌شود. خود ایشان معترف است که در سال ۵۳ حمید اشرف به حمید مومنی ماموریت می‌دهد تا با مصطفی شجاعیان بحث فکری را پیش ببرد و هم چنین با اتحاد کمونیستی در خارج از کشور. در آن جا وارد بحث‌های مانوئیسم می‌شود، وارد

بحث‌های تروتسکی و استالین می‌شوند و همین‌ها نشان می‌دهد که در سال‌های ۵۳ - ۵۲ این مسایل مطرح بوده است. و پس چگونگی می‌شود که این تحولات فکری را ندیده بگیریم و نقش جدی حمید اشرف در آن‌ها از قلم بیندازیم و یک باره فکر کنیم که درست در سال ۵۵ بعد از حمید اشرف، به تدریج نظرات جزئی پذیرفته می‌شود؛ این اصلاً یک برخورد متافیزیکی است که پدیده را در سکون می‌بیند و در لحظات معجزه‌ای رخ می‌دهد. حال آن که همه این‌ها پیشینه دارد و حرکت‌هایی است که از قبل تر آن شروع شده است. به شما بگویم که از نیمه‌ی دوم سال ۵۳ تا زمان درگیری بزرگ ۵۴ و ۵۵ مثلث حمید اشرف، حمید مومنی، بهروز ارمغانی نقش تعیین‌کننده در حرکت تکامل فکری، سیاسی و ساختاری سازمان ایفا کردند. در این فاصله بود که سازمان، از مانوئیسم آشکارا انتقاد کرد و حتی کار به آن جا رسید در زمانی که خود حمید زنده بود کوشش به عمل آمد تا از اتساح شوروی کسک‌های انترناسیونالیستی گرفته شود.

در همین جا این را هم اشاره کنم: ایشان که یک کار پژوهشی کرده‌اند در کتابشان جای چندانی برای زندان نگذاشته‌اند. مطرح نکرده‌اند که خلاق‌ترین بحث‌های مربوط به توده‌ای شدن مبارزه مسلحانه و بحث‌های تنوریک در زندان جریان داشته که جمع‌بست دهنده و صدر این بحث‌ها رفیق بیژن جزینی است. من خودم و چند رفیق دیگر که یک دیگر را نمی‌شناختیم، ریزنویس‌ها را در سال ۵۲ از زندان بیرون کشیدیم و به دست سازمان رساندیم. همین‌ها در خانه‌ی تیمی درشت‌نویسی شد و بحث‌ها شروع شد. بحث‌های فکری و سیاسی آینده‌سازی در زندان‌ها جریان داشت و در همان حال در خانه‌های تیمی هم این بحث‌ها انعکاس می‌یافت و در پرتیک سازمان متجلی می‌شد. یعنی این طور نبوده که در جنبش کنکاش فکری ساکت بوده است. اما ضربات پی در پی که از الزامات این مشی سیاسی بود، مدام وقفه ایجاد می‌کرد. تا یک فرصت درنگ نظری سیاسی می‌آمد. ضربات از راه می‌رسید و خوب معلوم بود. که امر مقدم، جریان ضربات تلقی می‌شد.

نکته‌ی دیگری را هم باید بگویم. باتوجه به این که من در آن سال‌ها در زندان بودم و لذا رفیق مجید بهتر می‌تواند قضاوت کند، این است که از دیدگاه مشی مسلحانه، برخورد با ضعف‌هایی که امکانات سازمان را می‌سوزاند بسیار جدی‌تر بود تا ضعف در مسایل فکری. کتاب اشاره می‌کند که بین حمید اشرف و مسعود احمدزاده بحث بر سر برخورد با خائنین و مخالفین بوده و در این رابطه گویا احمدزاده موضع معتدل‌تری داشته است و حمید معتقد بوده که باید زد. در صورتی که من با تجربه‌ای که خودم دارم باید بگویم برخوردی که رفیقمان احمدزاده در سال ۵۰ با دو رفیق دیگرمان علیرضا ناهدل و مناف فلکی کرد. برخوردی واقعاً تاسف‌بار و تازآور بود. این دو رفیق را که هر دو در آستانه‌ی اعدام بودند - و اعدام هم شدند - به دلیل این که یکی (مناف) قرار خود با احمدزاده را اعتراف می‌کند و در نتیجه منجر به دستگیری مسعود می‌شود و دیگری (ناهدل) زیر شکنجه خانگی تیمی امیر پرویز را می‌گوید که منجر به شهادت رسیدن پویان می‌شود. در حد خان تلقی می‌کرد و ضربه خوردن فاجعه‌بار سازمان را از این دو می‌دانست البته آن نوع برخورد‌ها در آن سال‌ها و در مشی چریکی مختص ایران نبود و در تمام مشی‌های چریکی آمریکای لاتین این نوع پدیده‌ها را شاهد بودیم. اما این‌ها را با تسویه فکری توضیح دادن، یک اتهام است. و فرضیه‌سازی بی‌پایه. بازهم از خود کتاب مثال می‌آورم که می‌گوید وقتی یکی از رفقا مسئله فکری پیدا کرد او را در قرنطینه گذاشتند. خوب قرنطینه معنی خودش را دارد. یعنی که او را حذف فیزیکی نکرده‌اند. با قطعیت می‌گویم که هیچ یک از تسویه‌ها در سازمان ربطی به اختلاف در مسائل فکری و سیاسی نداشته است. مسلماً و با درد تمام باید گفت که چند فقره قتل در کار بوده است. اما باز متأسفانه، دلایل آن‌ها کوه‌ننگری و عقب‌ماندگی برخی از رهبران در زمینه‌ی فرهنگی بوده و با آن دید حاکم بر سازمان نظامی که امکانات حتی به قیمت جان خود و دیگری نباید به خطر بیفتد. اگر امروز یک انسان از شنیدن آن ماجراها تکان بخورد، باید قبل از همه به خود ماهیت نوع مبارزه‌ی ما در آن زمان فکر کند نه این که از فراز زمان به انتقاد بنشیند که چرا در درون سازمان چریکی، دموکراسی نبوده و به جای آن روحیه‌ی استالینیستی حاکم بوده است.

● عبدالرحیم پور

به یک نکته دیگر اشاره کنم: کتاب مدعی است که رهبری سازمان دو گروه بودند. عده‌ای در زندان بودند و عده‌ای هم در خارج زندان، و می‌گوید: آن‌هایی که خارج از زندان بودند پس از مرگ حمید اشرف، سازمان را حفظ کردند... و کوشیدند مبارزه خود را با تزه‌ای جزئی انطباق دهند تصفیه‌های بعدی را به اجرای در بیاورند. گویا مثلاً ما سازمان را حفظ کرده بودیم تا بعداً تصفیه‌ها را انجام دهیم!! این تصور ذهنی نویسنده از کجا در آمده؟ از کدام اطلاعات؟ از کدام منبع؟

درست برعکس این تصور اتفاق افتاده. وقتی حمید و بقیه رهبری ضربه خوردند. ما نه تنها کسی را تصفیه نکردیم بلکه کوشش می‌کردیم که رفقا از سازمان جدا نشوند. انشعابیونی که منشعب شدند و رفتند، کسانی نبودند که ما آن‌ها را تصفیه کرده باشیم، بلکه به این نتیجه رسیدیم بودند که مشی غلط است. بعد از آن‌ها خیلی از بچه‌ها بودند که مشی را قبول نداشتند ولی برخی تا انقلاب و برخی بعد از انقلاب با سازمان بودند. مثال‌های متعددی هم می‌توانم بزنم، رفیق مریم، رفیق رحیم اسداللهی (علی چریک)، رفیق محسن صیرفی (داوود)، رفیق پری، رفیق نادر، رفیق غلام، رفیق جلال و رفیق فرهاد از جمله رفقای بودند که مشی سازمان را قبول نداشتند. ولی هنوز در خانه‌های تیمی بودند و چند نفری هم در آستانه انقلاب جدا شدند. از این رفقای نامبرده، خوشبختانه، مریم (ملیحه سبط) محسن صیرفی (داوود)، نادر، جلال و فرهاد زنده هستند. رفیق پری بعد از انقلاب توسط جمهوری اسلامی اعدام شد. رفیق محسن صیرفی قبل از انقلاب از سازمان رفت. رفیق عابد قبل از انقلاب توسط ماموران شاه کشته شد. رفیق رحیم اسداللهی، توسط جمهوری اسلامی اعدام شد. چنین تصویری که گویا رهبری بعد از حمید اشرف در خارج از زندان ماندند تا تصفیه‌ها درونی بعدی را به اجرا بگذارند، این نادرست است و من نمی‌دانم که این پژوهشگر ما، از کجا چنین چیزهای را در آورده است؟!

● س: همان‌طور که می‌دانید مترجم این کتاب آقای «مهدی پرتوی» است! مسئول تشکیلات مخفی حزب توده ایران. پس از دستگیری تمام رهبران حزب و اعدام اکثریت آن‌ها، او از زندان آزاد شد و ضمن همکاری با دفتر استراتژیک ریاست جمهوری و موسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، که خاطرات کیهانوری و طبری و... را تنظیم کرده، روبروی دانشگاه بنگاه موسسه انتشاراتی دایر کرد به نام «انتشارات ققنوس»، او اکنون با ترجمه‌ی کتاب «شورشیان آرمان‌خواه» نوشته‌ی مازیار بهروز، حضور علنی خود را در جامعه کتاب‌خوان اعلام کرده است. حال سنوالم از شما دوستان این است که آیا باز باید منتظر ماند تا «پرتوی» دیگری با دسترسی به کل گنجینه‌ی اطلاعاتی ساواک و ساواک و دوباره از سوراخ دیگری سر بیرون کشد و با «تاریخ‌سازی» و طرح کردن اطلاعاتی از گذشته و آن هم به صورت ناقص و نادرست، نسل جوان جستجوگر امروز را به بیراهه ببرد؟! چرا افرادی مثل شما و دیگری که از کادرهای جنبش چپ هستید و علیرغم چپ و راست زدن‌ها و بالا و پایین شدن‌ها، پیش‌قدم نمی‌شوید تا با بازگوکردن تاریخ مبارزاتی نسل سده‌های گذشته - چه نکات مثبت و چه نکات منفی - کمکی به قطع نشدن حافظه‌ی تاریخی نسل‌های آتی کنید؟ مثلاً همین کتابی که تازه در سوئد منتشر شده، به نام «خانه دایی یوسف» نوشته‌ی اتابک فتح‌الله‌زاده که یکی از اعضای قدیم سازمان است. او مدعی است که بعضی از افراد سازمان و حتی بعضی از افراد رهبر سازمان اکثراً، با سازمان ارتباط شوری، همکاری داشته و در این همین رابطه مطرح کرده است که خانه‌ی افراد ناراضی و معترض سازمان در تاشکند، توسط کا. گ. ب. و به کمک کمیته‌ی امنیت سازمان، به طور مخفیانه مورد بررسی قرار می‌گرفته است و یا برخورد غیرانسانی کا. گ. ب. با فرقه‌ایها و توده‌های قدیمی که معترض حزب توده و سال‌ها در سیبری بودند و تا بیدار شدن عمل از طرف سازمان!! رهبری سازمان شما نیز تاکنون درباره این کتاب سکوت کرده است. آیا بهتر نبود در این شرایطی که همه‌ی شما طرفدار علنیت و شفافیت هستید، خود شما پیش‌قدم می‌شدید و مسائلی که در شوروی وجود داشت و فشارهایی که کا. گ. ب. برای همکاری روی سازمان گذاشته بود مطرح می‌کردید؟

همین ماجرای ترور عبدالله پنجه‌شاهی که در کتاب مازیار بهروز به اطلاعات دست سوم و چهارم مطرح شده است! وقتی آقای

با سلاح جنگ بر علیه تروریسم؟!

ویکتوریا آزاد

آمریکا تشکیل شد. باید پرسید چرا آمریکا این هزینه کلان را برای آقایان بنیادگرای اسلامی متحمل شد؟ هرچند که طالبانها در سال ۱۹۹۱ وقتی که کابل را به تسخیر درآوردند به آمریکا چراغ قرمز نشان دادند و تلاشهای آمریکا را برای دست یافتن به اهدافش با موانع جدی روبرو ساختند. موانعی که طالبان بر سر راه آمریکا ایجاد کرد مسلما بر بستر تفکر بغایت ارتجاعی و درک عقبمانده سنتی آنان از اسلام و با هدف برقراری حکومت مطلقه اسلام و عاری از مظاهر غربی، رشد و گسترش توان مالی و اقتصادی خود بر پایه کشت و تجارت مواد مخدر بود.

باید توجه کرد که تا زمانی که طالبان و اسامه بن لادن در افغانستان با هم متحد بودند منافع آمریکاییان را به خطر نیانداخته بودند. همان حمله‌ای که برخی مداخله نظامی نامش می‌گذارند ولی از آن زمان که پنتاگون و مرکز تجاری جهانی به خاک نشست، حل مسئله افغانستان در دستور کار «آمریکا» قرار گرفت.

مسئله مداخله را نباید با مداخله نظامی مغلوب کرد. امروزه نیروهای صلح طلب جهان از مداخله سازمان ملل متحد حمایت و پشتیبانی می‌کنند ولی نه از طریق لشکرکشی نظامی بلکه دخالت مستقیم و تحریم‌های اقتصادی و فشارهای سیاسی بشکل فعال و مستمر. واقعیت اینست که اقدامات مذکور به هیچ عنوان در گذشته صورت نگرفته است.

جا دارد از خود پرسیم که در دسامبر ۱۹۹۷ وقتی که هیئت از جانب طالبان برای مذاکرات اقتصادی به آمریکا سفر کرد و با وزیر خارجه آمریکا و مدیر Unocal ملاقات نمود چرا در آن هنگام سیاست کثیف دولت طالبان بر علیه حقوق مردم افغانستان و خصوصا ضایع شدن حقوق زنان و کودکان مورد انتقاد آمریکا قرار نگرفت؟

ادعا می‌شود که دولت بوش خرد و تدبیر به خرج نداد و تنها فروریختن برج‌های دوقلوی مانهاتان آنان را از خواب غفلت جبهانید. من می‌گویم که فروریختن برج‌های دوقلو به آمریکا فرصت دوباره‌ای داد برای پیشبرد همان سیاست‌هایی که شمرده شد، وگرنه آنها در خواب غفلت بسر نمی‌بردند.

آینده افغانستان

واقفیت اینست که آینده افغانستان را کنفرانس بن صرفا تعیین نمی‌کند. با مداخله شورای امنیت و کشورهای اروپایی و نمایندگان آمریکایی، دولت جدیدی بر سر کار آمد که می‌بایست در عمل نشان دهد که چگونه به افغانستان بی سروسامان، سامان می‌بخشد و در جهت منافع چه کسانی قدم بر می‌دارد. هنوز برای قضاوت بسیار زود است. امید ما بر اینست که دیو چو بیرون رود، فرشته در آید. آنچه که بر همگان مسلم است اینست که بهترین ضامن برای پیشبرد تحولات مردمی در منطقه استحکام صلح خاورمیانه است و برای این منظور اقدامات جدی و عملی از طرف دولت‌های موثر جهان لازم است از جمله:

- بایکوت اقتصادی اسرائیل
- فشارهای سیاسی و دخالت مستقیم سازمان ملل متحد و اتحادیه مشترک بازار اروپا بر آرپل شارون و محافل جنگ طلب دست راستی در آمریکا
- تقویت و پشتیبانی فعال از عرفات.

پیروز باشید و ویکتوریا آزاد

کد

ارمان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) دو هفته یکبار در روزهای چهارشنبه منتشر می‌شود

زیر نظر شورای سردبیری

سردبیر

بهرروز خلیق

شورای سردبیری

فریدون احمدی

بهزاد کریمی

علی مختاری

- میدین جانی دیگر به جامعه آمریکایی که نماد قدرتش در ۱۱ سپتامبر با یک عملیات تروریستی درهم ریخت و پیکر آمریکا را به لرزه درآورد.

- ارضاء حس انتقام جویی جناح راست و جنگ‌افروز آمریکایی در راس آن آقای بوش و جوابی دندان شکن به اسامه بن لادن و القاعده.

- متشنج کردن خاورمیانه برای پیشبرد سیاست‌های تسلیحاتی و نظامی و اقتصادی آمریکا.

هدف‌های اقتصادی و مالی

- دستیابی به منافع نفتی آسیای مرکزی، ثروتی که آمریکا از آن چشم‌نخواهد پوشاند.

- ایجاد کانال‌های نفتی از آسیای مرکزی از طریق افغانستان به پاکستان، هند و دریای عربی.

ترکمنستان هم مرز با افغانستان بزرگترین مرکز گاز طبیعی در جهان است و با داشتن ۶ میلیارد بشکه نفت می‌تواند نیاز به انرژی را برای آمریکاییان دست‌کم تا ۳۰ سال آتی برآورده سازد.

مداخله نظامی یا حمله نظامی

برخی رفقا حمله نظامی آمریکا را به قصد نابودی و دستگیری اسامه بن لادن و پایگاه‌های نظامی القاعده به غلط مداخله نظامی برای نابودی طالبان ارزیابی می‌کنند.

می‌پرسم مداخله نظامی از چه رو و با چه هدفی؟ آمریکا و در راس آن بوش که هرگز ادعا نکرد هدف او براندازی حکومت طالبان و نجات مردم افغانستان است. او همواره تاکید کرد که هدف او دستگیری اسامه بن لادن و از هم پاشی القاعده، برای خشکانیدن ریشه تروریسم اسلامی است. پس از چه رو ما این رسالت و مقام را به آمریکا عرضه می‌کنیم که گویا او با مداخله نظامی و وساطت خود ناجی مردم افغانستان شد. اینکه جنگ بین دو جناح افراطی و راست آمریکا و طالبان موجب براندازی حکومت نکت‌بار طالبان شد را نه مدیون آمریکا بلکه روندی قطعی برخاسته از حاصل جنگ بین جناح قوی‌تر و ضعیف‌تر باید دید!

اینکه آمریکاییان حل مسأله افغانستان پس از خروج شوروی را به ژنرال‌های پاکستانی و شیوخ سعودی سپردند اتفاقی نبود. امروز بر همه روشن است که اسامه بن لادن توسط سیا در سال ۱۹۸۲ به افغانستان فرستاده شد تا با پرچم اسلام و بر بستر باورهای مذهبی مردم افغانستان جنگ علیه شوروی سابق را رهبری کند. شبکه القاعده با پول و اسلحه و حمایت

همه چیز به ظاهر خیلی ساده جلوه می‌کند. یا سیاه است و یا سفید. یا پشتیبان اراده واحد آمریکا برای مبارزه بر علیه تروریسم و بالطبع نابودی اسامه بن لادن هستی و یا اگر طرفدار این سیاست نیستی پس آب به آسیاب بنیادگرایان اسلامی و به طبع تروریسم انتحاری می‌ریزی. آن کس که بر علیه سیاست‌های جنگ‌افروزانه و بمباران مردم بی‌گناه و فقیر افغانستان اعتراض می‌کند ناآگاه و کوته‌بین تلقی می‌شود.

بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر بسیاری از کشورهای قدرتمند غربی تحت عنوان مبارزه با تروریسم حمایت و پشتیبانی خود را از سیاست‌های جنگ‌افروزانه آمریکا و آقای بوش اعلام کردند، سیاستی که منجر به هر چه عمیق‌تر شدن و بحرانی‌ترین شدن شرایط برای صلح جهانی شد.

امروز به جهانیان پوشیده نیست که رئیس جمهور آمریکا خود را محق می‌داند که برای مرگ و زندگی انسان‌های دیگر تصمیم بگیرد. جبهه ضدتروریستی آمریکا متشکل از بزرگترین و ثروتمندترین کشورهای جهان تشکیل شده است. کشورهای که تولید و فروش تسلیحات یکی از مشخصه‌های اصلی رابطه‌شان با کشورهای ضعیف است. دولتمردانی که با پشتیبانی اقتصادی و تسلیحاتی خود در استحکام دولت‌های دیکتاتور و ظالم جهان نقش مهمی را ایفا کرده‌اند.

مسئله پدیده تروریسم حال به هر شکلی که باشد پدیده‌ای مطرود و منفرود است. امروز هیچ وجدان‌بیداری از حادثه ۱۱ سپتامبر نمی‌تواند ابراز خوشحالی کند. حادثه‌ای که جان ۵۰۰۰ مردم بی‌گناه را طلب کرد. اما پاسخی که آقای دلبیوش به مسبین این حادثه داد پاسخی در خور دفاع نیست. به نظر من هدف آمریکا از راه‌اندازی جنگ در افغانستان را از ۲ جنبه می‌شود توضیح داد یکی متالیتیه آمریکایی (به لحاظ روانی) و دیگری فرصت‌طلبی آمریکا برای پیشبرد اهداف اقتصادی و مالی خود می‌باشد.

«جنگ روانی»:

- دادن مانوری نظامی برای اثبات وجود، و اعمال قدرت در مقابل تروریست‌های ضد آمریکایی با هدف اعمال اتوریته و فشار به دولت‌های نافرمان منطقه خاورمیانه.

- رشد و گسترش راسیسم و شوینیسم آمریکایی با پرچم «منافع و حقوق ملی در دفاع از خود»

برگزاری کنگره‌ی دوم حزب کمونیست‌های ایتالیا

در روزهای ۱۳ تا ۱۶ دسامبر ۲۰۰۱ کنگره‌ی دوم حزب کمونیست‌های ایتالیا با شرکت ۹۰۰ نماینده از طرف ۲۸ هزار نفر عضو حزب و حدود ۳۰۰ نفر مهمان داخلی و حدود ۴۰ نفر مهمان خارجی تشکیل شد. حزب که عضو جبهه‌ی زیستون است در کنگره‌ی خود در کنار مسائل داخلی ایتالیا روندهای جهانی را، به‌ویژه در فضای ایجاد شده پس از ۱۱ سپتامبر، مورد بررسی قرار داد و صلح را به‌عنوان موضوع مرکزی این مقطع جهان مطرح و توجه ویژه‌ای به مسئله‌ی فلسطین ابراز نمود. سخن‌رانی‌ی نماینده‌ی دولت ملی فلسطین در کنگره، که سومین سخن‌ران مراسم افتتاح کنگره بود، با ابراز احساسات بسیار گرم کنگره روبرو شد.

بنای دعوت حزب کمونیست‌های ایتالیا رفیق احمد فرهادی مسئول روابط بین‌المللی سازمان و رفیق یوسف مسئول ایتالیا در این کنگره شرکت داشتند و پیامی به کنگره دادند که در نشست عمومی قرائت شد. طی مدت برگزاری کنگره هیئت نمایندگی سازمان با صدر حزب رفیق آرماندو کسوتا، دبیر کل حزب رفیق دی‌لی‌بوترو، مسئول روابط بین‌المللی حزب رفیق ویتو و رئیس سناتورهای کمونیست

اسناد سری سازمان که شامل هویت و اطلاعات تشکیلات اعضای داخل و خارج و شبکه ارتباطات بوده، در گاو صندوقی باز، در تاشکند جاسانده بسود و آن‌ها را برداشته‌اند و از بین برده‌اند. آیا چنین چیزی حقیقت دارد؟

عبدالرحیم پور

من هم مثل بهزاد تاکید می‌کنم که این وظیفه ما بوده و هست که مسائل را مکتوب کنیم و در اختیار جنبش قراردهیم و تا به حال تاخیر هم کرده‌ایم. من بارها با رفقا مشورت کردم و طرح کردم که ما باید خودمان این کار را بکنیم و نباید منتظر بهائیم دیگران بنویسند و ما در مقام پاسخ‌گویی بر بیاییم. فکر می‌کنم اگر سازمان نتواند این کار را بکند، تعدادی از ما و از جمله خود من باید این کار را بکنیم و البته با توجه به امکانات و شرایط زندگی ما که می‌دانید فرصت زیادی در اختیار مانیست.

در رابطه با تفتیش خانه‌ها، بهزاد پاسخ داد. باید بگویم که به طور مشخص در شورای مرکزی، در کمیته مرکزی، در هیئت سیاسی و در شعبه تشکیلات و شعبه امنیت و در هیئت دبیران تصمیم گرفته شده است که برویم و اعضای مخالف فکری سازمان را مورد تفتیش قراردهیم و چنین چیزی نبود. این که ایشان می‌گویند! خوب کارهایی بوده است ولی هیچ‌وقت تصمیم سازمانی نبوده و من در هیچ ارگانی که چنین تصمیمی گرفته باشد، عضو نبودم ولی واقعیت‌هایی در رابطه با ارتباط گیری ماموران شوروی با برخی اعضای سازمان بوده که مایلیم آن‌ها بعداً به طور جدی مورد بررسی قرارگیرد و در سطحی وسیع‌تر از این مطرح شود. این که آیا «کا.گ.ب.» از این کارها می‌کرد، با بچه‌های ما تماس می‌گرفت و آن‌ها را تحت فشار قرار می‌داد؟ یا نه با استفاده از نظرات ایدئولوژیک آن‌ها کارهایی می‌کرد، البته مواردی بود ولی هیئت سیاسی ما در سال ۱۳۶۳ یعنی یک سال بعد از این که وارد شوروی شدیم، وقتی متوجه شد که چنین کارهایی از طرف «کا.گ.ب.» انجام می‌شود. مصوبه‌ای برای جلوگیری از این کار تصویب کرد. در مختصات آن زمان و با توجه به این که ما در آن کشور بودیم مضبوط آن مصوبه، اولتیماتومی رسمی به «کا.گ.ب.» و بچه‌های که حیانا این کار را می‌کردند بود. در این مصوبه گفته شده بود که هیچ عضو سازمان حق ندارد عضو یک سازمان دیگر بشود. خودم به کمیته باکو رفتم و رسماً چنین تصمیمی را اعلام کردم ولی مواردی وجود داشت که این کار را انجام می‌دادند. بهتر است که در فرصتی مناسب‌تر این مسئله بازشود. اما من بر مسئولیت‌هایم تاکید دارم و خودم را مسئول تمام کارهای خوب و بد سازمان می‌شناسم. مردم ایران از فدایی‌تصوری که دارند این است که هیچ‌وقت چیزی را از مردم پوشیده نگه نمی‌دارند. ما این کار را خواهیم کرد چرا که این اخبار و اطلاعات متعلق به ما نیست و متعلق به جنبش است و مردم حق دارند که این را بدانند و ما وظیفه خود می‌دانیم و حالا دیگر قضاوت با خودشان است. اما در مورد اسناد که در آن‌جا بود: اخبار و اطلاعاتی را که ایشان مطرح کرده در این مورد هم دست دوم است، اصلاً چنین چیزی نبوده است و اسناد منتقل شده بود. البته اسناد ما ارزش و اهمیت اطلاعاتی نداشت و نمی‌توانست منجر به ضربه‌ای به رفقای داخل یا خارج شود.

● پرویز قلیچ‌خانی: باتشکر از شما دوستان که وقت خود را در اختیار ما قرار دادید.

● س: آقای عبدالرحیم پور، گویا شما سال‌ها در تاشکند بوده‌اید و مسئولیت‌های مختلفی هم داشته‌اید! در کتاب مطرح شده که یک سری ادامه از صفحه ۱۰

عبدالرحیم پور جریان را می‌گفت - در پرس و جوهای من از اکثر بچه‌های قدیمی سازمان، همه نظر ایشان را تایید می‌کردند - همان‌طور که خودش اشک می‌ریخت من شنونده را هم متأثر می‌کرد. چرا این حقایق به طور علنی از زبان دست‌اندرکاران خود ماجرا مطرح نمی‌شود؟ آقای کریمی شماره مورد کتاب «خانه دایمی یوسف» که نوشته‌ی یکی از اعضای سابق خود شما بوده چه نظری دارد؟ آیا خانه افرادی که معترض و یا از نظر سازمان مشکوک به نظر می‌رسیدند - آن‌طور که کتاب گفته - یا با کمیته‌ی مرکزی دیگری داشتند، توسط افراد سازمان مورد بازرسی قرار می‌گرفت؟ آیا این حرف واقعی است یا نه؟ و اگر واقعی است آیا توسط افراد کمیته امنیت سازمان صورت می‌گرفت یا آن‌ها با کمک «کا.گ.ب.» این خانه‌ها را تفتیش می‌کردند؟

● بهزاد کریمی ابتدا بگویم که من با آن مقدمه‌ای که مطرح کردی قطعاً موافقم اخیراً با تعدادی از رفقای قدیمی روی این موضوع هم صحبت داشتم. اما باید مسایل را از هم تفکیک کرد. آن جایی که به یک رشته مسائل فکری برمی‌گردد یا استنتاج از یک عملکرد عمومی مطرح است. می‌توانم بگویم که بارها جمع‌بندی از گذشته برای آن که راه ما را به آینده باز کند صورت گرفته است ما لال نبوده‌ایم و حرف‌هایی هم زده‌ایم و مشخصاً در کنگره اولمان، اما با شما موافقم که در مورد مسائلی که مربوط به زندگی‌ای بوده که عمل کرده‌یم یا بر ماتحمیل شده، توجه چندانی مبدول نداشته‌ایم و باید که در مورد آن‌ها صحبت کرد. منظورم از ما هم، مای ارگانیکی نیست بلکه افرادی است که دست‌اندر کار بوده‌اند و مسئولیتی داشته‌اند و اینان باید نسبت به جنبش شفاف سخن بگویند. من به سهم خود خواهم گویند که این نیاز را به طور کامل، شفاف و عریان و حقیقت‌گونه، برآورده کنم.

اما از تاشکند پرسیدند که باید بگویم که من بیشترین سال‌های بین فاصله ۱۳۶۲ - ۱۳۶۸ را - به جز یک سال - در افغانستان بودم. در نتیجه یک رشته از جزئیات را شاید نتوانم بگویم و طبعاً صلاحیت کمتری در بازگویی آن‌ها دارم. اما این به هیچ‌وجه به این معنی نیست که اگر خطا یا اشکالی بوده و من چه مطلع بودم یا نبودم، و چه مستقیم یا غیرمستقیم دست‌اندرکار امور بودم. خود را مسئول ندانم. من معتقدم که هر فردی باید از این پایگاه با موضوعات برخورد کند و نه این که پنهان‌کاری کند یا بگوید «کی بود؟ کی بود؟ من نبودم!» اما در پاسخ به سؤال مشخص شما، دانسته‌ام را می‌گویم و بر این دانسته به عنوان حقیقت کاملاً تاکید دارم که سازمان به مثابه سازمان هیچ‌وقت به تفتیش خشاکی اعضای دست نزده‌است. اگر این واقعه اتفاق افتاده قطعاً خارج از دایره سازمان بوده، می‌توانسته در اتحاد شوروی از طرف «کا.گ.ب.» صورت گرفته باشد. من تاکنون، مطلقاً تاکنون، چنین چیزی را نشنیده بسودم و بیار اول، در همین کتاب «خانه‌دایمی یوسف» آن را دیدم سازمان یا ارگان‌ها و شعبه‌هایش هرگز تصمیم به خانه‌گردی اعضا نگرفته است و این خلاف واقع و تهمت است.

● س: آقای عبدالرحیم پور، گویا شما سال‌ها در تاشکند بوده‌اید و مسئولیت‌های مختلفی هم داشته‌اید! در کتاب مطرح شده که یک سری

«ما را احق می‌پندارند»

چون بد طبیعت هستند، چون آنان بازندگانند و ما برندگان.

دی سایت: آمریکا را می‌شناسید؟

ری: مدتی در آنجا بودم.

دی سایت: ... و بعد از مقالاتتان از شما برای شرکت در بحث دعوتی بعمل نیامد؟

ری: چرا! در واقع من می‌بایست در حال حاضر در راه سفر به آمریکا باشم ولی نمی‌توانم چون باید به هند برگردم.

دی سایت: چرا شما در مورد آینده افغانستان تا این اندازه بدبین هستید؟ بعضی کشورها توانستند خودشان را بعد از آزاد شدن بدست آمریکایی‌ها از نظر مالی و سیاسی بالا بکشند مثل آلمان یا فرانسه...

ری: ... و یا چند کشور اروپای شرقی. اما عکس این کشورها نیز کم نیستند و خب افغانستان گسوده‌ای از این دنیا است که آمریکایی‌ها آن را نمی‌شناسند.

این مصاحبه توسط ژاکلین ندارد در پاریس انجام گرفته است.

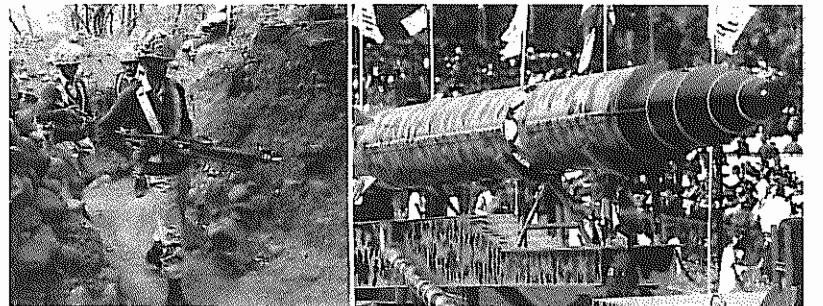
ادامه از صفحه ۱۲

می‌کند. اما در روستاها، آنجایی که مسائل حیاتی مانند برق و آب و تقسیم منابع مطرح می‌باشند، قضیه طور دیگری است. من بارها و بارها تعجب کردم و این پدیده مرا تحت‌تأثیر قرار داد که مردم دقیقاً می‌دانند چه بر سرشان می‌آید و چگونه به بازی گرفته می‌شوند. آنها بخوبی می‌دانند که بهای اصلی را خودشان پرداخت می‌کنند و این نشان می‌دهد که هند چه کشور فوق‌العاده‌یست.

دی سایت: شما این برداشت را ندارید که آمریکا بیش از پیش خود و شیوه عرض‌اندام کردن خود را زیر سؤال می‌برد؟

ری: من نمی‌دانم که در آمریکا چه اتفاقاتی روی می‌دهند اما از طریق روزنامه و تلویزیون می‌بینم که از گفته‌های رئیس جمهوری آمریکا چنین نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود که او چیزی را مورد سؤال قرار دهد. و یا مردی مثل Rather را در نظر بگیرید، خبرنگار معروف آمریکایی که جلوی دوربین سؤال می‌کند: چرا آنها از ما متنفرند؟ و اینگونه جواب می‌دهد:

برای حل بحران در شبه قاره هند پرویز مشرف پا پیش نهاد



در آخرین روزهای سال گذشته میلادی یک گروه مسلح از بنیادگرایان کشمیری به پارلمان هند حمله کرد که در جریان آن ۷ نفر کشته و زخمی شدند.

رهبری هند فرصت را مغتنم شمرد و در حالی که هنوز «تور» مبارزه با تروریسم» داغ است با اقدامات کم سابقه ای فشار بر رهبری پاکستان را افزایش داد تا به حمایت خود از گروه های مسلح کشمیری پایان و مانع اقدامات و تحریکات آنها شود.

دولت هند در نخستین اقدام اعلام کرد که «روز ارتش» در ۱۵ ژانویه برگزار نمی شود و نیروهای مسلح به مرزها اعزام خواهند شد. مبادلات تجاری، تردد قطار و اتوبوس بین دو کشور ممنوع و حریم هوایی هند بر روی هواپیماهای پاکستانی بسته شد. علاوه بر آن هند سفیر خود از اسلام آباد را فراخواند و پرسنل سفارت پاکستان در دلی نو به نصف کاهش یافت.

دو کشور در امتداد مرز مشترک حضور نیروهای نظامی را افزایش داده و موشک های میان بردی که قابلیت نصب کلاهک های هسته ای را دارند در مرز مستقر کردند.

این نیز اهمیت دارد که بخشی از «الیت سیاسی - نظامی» و حتی اجتماعی این کشور با آگاهی از نتایج سیاست مخرب گذشته خود در حال ترمیم ویرانی های این سیاست ها هستند.

مشرف پا پیش نهاد

ژنرال پرویز مشرف در یازدهمین اجلاس سران اتحادیه همکاری های منطقه ای جنوب آسیا «سارک» در کاتماندو پایتخت نپال، با ابتکاری که همه را «غافلگیر» کرد در پایان سخنرانی اش خطاب به آتل بیخاری و اجپایی نخست وزیر هند گفت: ما ایلم به سوی نخست وزیر هند دست دوستی صادقانه و خالصانه دراز کنم. او سپس به سوی و اجپایی رفت و با وی دست داد و گفت: بیاید در مسیر سفر به سوی صلح، وحدت و پیشرفت در منطقه جنوب آسیا در کنار یکدیگر حرکت کنیم. در روزهای گذشته نیز پلیس پاکستان بیش از ۱۵۰ نفر از اعضا

سیاست پاکستان طی ۳۰ سال گذشته و شاید چند سال آینده در دو ژنرال خلاصه می شود. ژنرال ضیال الحق و آنهايي که بعد از او آمدند و سیاست تقویت اسلامیس در پاکستان، کمک به مجاهدین و سپس طالبان در افغانستان را در پیش گرفتند و با صدور بنیادگرایی به کشمیر و آموزش و تسلیح دو گروه افراطی «جیش محمد» و «لشکر طیب» بعنوان حربه ای علیه هندوستان در مناقشه کشمیر استفاده نمودند.

شاید بتوان ۱۱ سپتامبر را مبدأ سیاست دوم که مشرف آغازگر آن است دانست. اما برای درک سیاست های آتی پاکستان

آرژانتین: استخوان لای زخم!



گذشته که نرخ تورم چند صد درصد بود؛ آن را زیر ۱۰٪ نگه دارد. بهای اجاره تا ۱۸٪ روز ثابت می ماند و پس از آن آزاد می گردد. بهای آب، گاز، برق، تلفن از پیوند با دلار خارج می شود. پرداخت وام ها تا ۱۰۰ هزار دلار به یزو انجام می شود. ساعاتی پس از پخش گزارش شناور شدن بهای یزو رادیو صدای آرژانتین خبر از افزایش ۳۰ درصدی بهای مواد غذایی و لوازم برقی داد و آخر هفته گذشته دلالان ارزی در بازار سیاه برای هر دلار ۱/۶۰ یزو پرداخت کردند.

در روزهای آغازین این هفته بانک های آرژانتین تعطیل بود. روز بازگشایی بانک ها مردم آرژانتین با پیروی روبرو هستند که روز به روز از ارزش آن کاسته می شود و قدرت خریدشان را از دست می دهند. دولت آرژانتین که ماههاست در پرداخت دستمزد کارمندان و کارگران ناتوان مانده است، در شرایط بحران اقتصادی جهانی دل به پیروی ارزان و جذب ارز از طریق صادرات بسته است. هنوز تکلیف نحوه بازپرداخت قروض خارجی دولت آرژانتین مشخص نیست.

اواخر دهه ۸۰ آغاز شد. در آغاز این پروسه سرمایه عظیمی وارد کشور گردید اما در عوض سرمایه گذاری و یا بازپرداخت بدهی های خارجی، ۱۲۰ میلیارد دلار توسط الیت اقتصادی و الیگارش قدرت از کشور خارج شد. بدهی خارجی دولت به مرز ۱۲۳ میلیارد دلار رسید، بدهی بخش خصوصی ۱۰ برابر شد و به ۳۵ میلیارد دلار افزایش یافت.

● نرخ ثابت یزو در مقابل دلار منجر به منفی شدن نرخ تجارت خارجی گردید. سیاست بازکردن مرزها و واردات بی رویه کالا توسط کسرنرهای فراملی، فرار مالیاتی آنها و در نهایت کاهش درآمدهای دولت و افزایش نرخ بیکاری به میزان ۱۸٪ منجر به بحران مالی بی سابقه ای شد.

استخوان لای زخم

در این هفته دولت «دوهاد» اقدامات اقتصادی خود جهت مقابله با بحران را رسماً اعلام خواهد کرد. روزنامه «La Nación» می نویسد: دولت تصمیم دارد ارزش برابری یزو با دلار را شناور ساخته و به ۱/۴۰ در برابر هر دلار برساند. همچنین دولت تلاش خواهد کرد برخلاف

دهها هزار نفر از مردم آرژانتین طی روزهای گذشته با شعار «ما گرسنه ایم» به خیابانها ریختند و علیرغم اعلام وضعیت فوق العاده از سوی رئیس جمهور مسوچی از اغتشاش و غارت فروشگاهها سراسر کشور را فرا گرفتند. مستعاقب آن دولت «فرناندو دلا روا» استعفا نمود و «آدولفو رودریگز سا» به جانشینی وی برگزیده شد. دولت «سا» نیز چند روز بیشتر دوام نیاورد و با سقوط آن دو رئیس جمهور موقت دیگر انتخاب که هریک پس از یک روز مستعفی شدند. اینک «ادواردو دوهاد»

سیاستمدار پروویست که در زمان ریاست جمهوری کارلوس منم معاون رئیس جمهوری بود، زمام امور را بدست گرفته است. ساعاتی پس از ادای سوگند «دوهاد» صدها نفر در خیابان های بوئنوس آیرس جمع شده، او را سیاستمداری فاسد خوانده و خواستار استعفا او شدند.

ریشه های بحران

بحران آرژانتین دارای سه شاخص اصلی است: ● پروویسم و ادامه آن «منم ایسم» که مشخصه آن باندبازی در همه عرصه های زندگی اجتماعی است. الیگارش چپاولگری که حول مراکز قدرت: در سیاست، اقتصاد، دستگاه قضایی و پلیس سازمان یافته بود.

همه پنج نغری که طی دو هفته از سوی مجلس به ریاست جمهوری استخاب شدند از سوابقی در دولت های گذشته برخوردارند که برای مردم عاصی قابل قبول نیستند.

● خصوصی سازی و لنگارانه بر اساس نسخه های صندوق بین المللی پیول روند خصوصی سازی در آرژانتین از

بعنوان دستمایه ای برای رسیدن به اهداف استفاده می کنند. انسان باید از خود سوال کند که این همه کینه از کجا می آید؟ در غیر این صورت این خطر وجود دارد که خشونت اوج بیشتری گیرد. من در آغاز امسال مقاله بلندی راجع به خصوصی سازی شبکه های آب و برق در هند و عواقب اجتماعی این پدیده نوشتم و در آن زمان یعنی خیلی پیش از رویدادهای ۱۱ سپتامبر گفتم که جهانی سازی همراه با نیرومند شدن بنیادگرایی پیش می رود. به دلیل اینکه این پدیده اثرات تحقیرآمیزی به بار می آورد. برای مثال مراکز تلفن سکسی را در نظر بگیرید که در هند جوانه زده اند، دکان میلیونی که پایه و اساس دروغی شامسار است. آنجا آن دسته از زنان هندی پای تلفن می نشینند که لجه آمریکایی را به آنها یاد داده اند و اینان می بایست خود را Susi و Jenny (سوزی و یا جینی) معرفی کرده و طوری وانمود کنند که گویی از جایی بدون احوالات متوجه به تلفن ها پاسخ می دهند.



۱۱ سپتامبر توسط خود آمریکایی ها نوشته شده اند که مانند مقالات من در آمریکا منتشر نشده و فقط در اینترنت قابل خواندن هستند. آمریکا در کنار جذابیت های زیادی که دارد، دارای چاه بزرگ تاریکی در رودخانه خبررسانی است.

دی سایت: برمی گردیم به گفته شما که بن لادن را دو قلو وحشی رئیس جمهور آمریکا قلمداد کردید. آیا می شود گفت که او میوه رسیده و قابل دسترس درخت سیاست مالی و خارجی آمریکاست؟

ری: اعمال و ادعاهای هژمونی طلبانه آمریکا بدنبال خود تفر و کینه زیادی را بوجود آورده اند که تروریست ها از آنها

«ما را احق می پندارند»

برگردان: بهزاد

است که در رابطه با مسائل حیاتی مانند آب، زمین و تغذیه انسان ها را احق جلوه دهند. من بعنوان نویسنده وظیفه دارم بگسویم «ایست!» و بعد از بازرسی دقیق آن اتفاقی که در شرف وقوع است را با جملاتی ساده بازگو کنم.

دی سایت: کسانی که در جبهه غرب و آمریکا ایستاده اند منتقد جهانی سازی نظرتان راجع به این نقش چیست؟

ری: من نمی دانم که واقعاً ارزش این همه توجه را داشته باشم. من مسائل را همانطور که می بینم، می نویسم و هیچ حقی را برای خود بعنوان «فریاد جهان سوم» قائل نیستم.

دی سایت: پس چگونه است که صدای شما این همه گوش شنوا پیدا می کند؟

ری: چون من نویسنده هستم و با شم ادبی که دارم به مسائلی می پردازم که اصلاً ادبی نیستند. من به هیچ دلیل حاضر نیستم بحث جهانی سازی را فقط به اقتصاددانان و حقوق دانان واگذار کنم، آنها هدفشان این

آلمانی DIE ZEIT صورت گرفته که در شماره ۱۵ نوامبر آن بچاپ رسیده است.

دی سایت: مقالات شما درباره تقسیم جهان توسط قدرت های مالی از یک سو و تروریسم از سوی دیگر چنان پزواکی را در غرب طنین انداخته که از شما بعنوان معروف ترین منتقد جهانی سازی نظرتان راجع به این نقش چیست؟

ری: من نمی دانم که واقعاً ارزش این همه توجه را داشته باشم. من مسائل را همانطور که می بینم، می نویسم و هیچ حقی را برای خود بعنوان «فریاد جهان سوم» قائل نیستم.

«جهانی سازی» ساخت آمریکا بازندگان زیادی را بجا می گذارد و همزمان بنیادگرایی را تقویت می کند.

آرژانتی ری در ۲۸ نوامبر سال ۱۹۵۹ از پدر و مادری مسیحی در هند بدینا آمد. او که پیشتر از طریق مقالات، فیلمنامه ها و نمایشنامه های شهرت یافته بود با اولین رمان خود به نام «خدای چیزهای کوچک» که در سال ۱۹۹۷ بهترین اثر ادبی اروپا شناخته شد. لقب سلمان رشدی مونث را بخود اختصاص داد و از ابتدای جنبش جهانی سازی بعنوان یکی از فعالین و منتقدین این جنبش در رده اول معترضین آن قرار گرفت. او با مقالات خود به افشای اهداف واقعی گردانندگان «جهانی سازی» پرداخت و وقتی که بعد از رویدادهای ۱۱ سپتامبر از اسامه بن لادن بعنوان دوقلو زخمگین جرج بوش نام برد توجه زیادی را به بخود جلب کرد. مصاحبه ای را که در اینجا می خوانید توسط هفته نامه

نتیجه منطقی و همزاد خانگی این مراکز اردوگاه های آموزش نظامی بنیادگرایان هندو می باشند.

دی سایت: اگر منشا این همه تحقیر ایالات متحده می باشد، چه توصیفی برای شکست پروژه کارت سبز در آلمان دارید و چرا مهندسين و متخصصین نرم افزار و کامپیوتر جهان سوم ترجیح می دهند به آمریکا بروند؟

ری: این امر به زبان باز می گردد و (در این امر مسئله زبان نقش اساسی بازی می کند). دی سایت: فکر نمی کنید که رویای آمریکا در هند هم اثر داشته باشد؟

ری: کاملاً. اما این متخصصان کامپیوتر چه کسانی هستند؟ آنها به طبقه ممتاز جامعه تعلق دارند. جهانی سازی پدیده ایست که مرز مشخص جغرافیایی ندارد. آمریکا و اروپا در یک طرفند و جهان سوم در طرف دیگر و این در حالیکه «ما از بهترین» در جهانی سوم نیز رویای جهانی سازی در سر می پروانند و تا آنجائی که بتوانند با آن همدستی

می کنند. دی سایت: چه چیزی غیر از جامه عمل پوشاندن به رویای موفقیت شخصی براساس قواعد بازی جهانی سازی مهاجرین اقتصادی را، که بعضاً زندگی ساده ای دارند، به طرف غرب و اروپا سرازیر می کند؟

ری: هر رویانی تبدیل به واقعیت نمی شود. بشریت به طور سربسته به اسلام روی نمی آورد همانطور که بر اثر یک روند هارمونیک تبدیل به توده مصرف کننده عادی نمی شود. جهانی سازی همراه با روند انحصاری شدن پیش می رود و بازندگان در پایان این بازی حال و روزی بدتر از شروع آن دارند. دی سایت: دقیقاً همین بازندگان مذکور ظاهر مادی جهانی سازی مانند کوکاکولا، موبایل و فرستنده های مسأله های را داوطلبانه می پذیرند. شما این امر را چگونه ارزیابی می کنید؟

ری: در هند شاید طبقه متوسط از این ظاهر استقبال ادامه در صفحه ۱۱